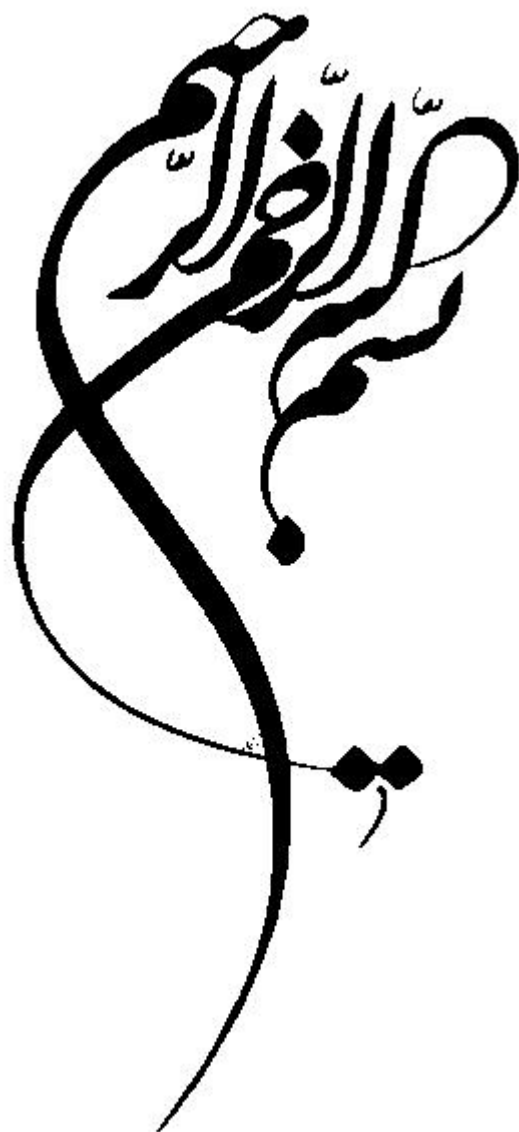




عرفان اسلامی جلد 10

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 7

عرفان اسلامی جلد ده

باب 46

مسئله بیان و کلام و سخن گفتن

قال الصادق عليه السلام:

أَلَكَلَامُ أَظْهَارُ مَا فِي قَلْبِ الْمَرْءِ مِنَ الصَّفَاءِ وَالْكَدْرِ وَالْعِلْمِ وَالْجَهْلِ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

فَرِنْ كَلَامَكَ وَأَعْرِضْهُ عَلَى الْعَقْلِ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَفَى اللَّهُ فَتَكَلَّمْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَالْسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ.

فَلَيْسَ عَلَى الْمُجَازِ عِبَادَةٌ أَحَقُّ مُؤَوَّنَةً وَأَفْضَلُ مَنْزِلَةً وَأَعْظَمُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَلَامِ فِي رِضَا اللَّهِ وَلَوْجْهِهِ وَنَشْرِ آيَاتِهِ وَنَعْمَائِهِ فِي عِبَادِهِ. أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَجْعَلْ فِيهَا بَيِّنَةً وَبَيِّنَ رُسُلِهِ مَعْنَى يَكْشِفُ مَا اسْرَرَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَكْنُونَاتِ عِلْمِهِ وَمَخْزُونَاتِ وَحْيِهِ غَيْرَ الْكَلَامِ وَكَذَلِكَ بَيِّنَ الرُّسُلِ وَالْأَمَمِ، فَثَبَّتَ بِهَذَا أَنَّهُ أَفْضَلُ الْوَسَائِلِ وَالْطُّفُ الْعِبَادَةِ.

وَكَذَلِكَ لَا مَعْصِيَةَ اشْعَلُ عَلَى الْعَبْدِ وَاسْرِعْ عُقُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ وَاشْدُدْهَا مَلَامَةً وَأَعَجَلْهَا سَأَمَةً عِنْدَ الْخَلْقِ مِنْهُ.

وَاللِّسَانُ تَرْجُمَانُ الضَّمِيرِ وَصَاحِبُ خَبَرِ الْقَلْبِ وَبِهِ يَنْكَشِفُ مَا فِي سِرِّ الْبَاطِنِ وَعَلَيْهِ يُحَاسِبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَالْكَلَامُ حَمَرٌ يُسْكِرُ الْقُلُوبَ وَالْعُقُولَ مَا كَانَ مِنْهُ لِعَبْرِ اللَّهِ. وَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَقَّ بِطُولِ السَّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ.

قال بعض الحكماء: احْفَظْ لِسَانَكَ عَنْ خَبِيثِ الْكَلَامِ وَفِي غَيْرِهِ لَا تَسْكُتُ إِنْ اسْتَطَعْتَ.

فَإِنَّ السَّكِينَةَ وَالصَّمْتَ فَهِيَ هَيْئَةٌ حَسَنَةٌ رَفِيعَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِأَهْلِهَا وَهُمْ أَمَنَاءُ اسْرَارِهِ فِي أَرْضِهِ.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 8

[أَلَكَلَامُ أَظْهَارُ مَا فِي قَلْبِ الْمَرْءِ مِنَ الصَّفَاءِ وَالْكَدْرِ وَالْعِلْمِ وَالْجَهْلِ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ]

حقیقت سخن و کلام

در این فصل، امام صادق علیه السلام به یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی که در قرآن مجید به عنوان یکی از نعمت‌های ربوبی شمرده شده یعنی مسئله بیان و کلام و سخن گفتن اشاره می‌فرماید:

[الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ] «1».

[خدای] رحمان * قرآن را تعلیم داد. * انسان را آفرید؛ * به او بیان آموخت.

سخن و کلام همان طور که امام به حق ناطق می‌فرماید: علّت ظهور باطن متکلم و گوینده است. سخن نشان می‌دهد که درون گوینده در چه وضعی است؟

آیا اهل صفاست، یعنی درونی آراسته به ایمان و حقیقت و فضیلت و کرامت دارد که اگر این گونه باشد، سخنش حق و کلامش چراغ هدایت و بیانش امر به معروف و نهی از منکر و وسیله نشر علم و اخلاق و حسنات است.

و اگر کلامش لغو و بیهوده و سخنش بی‌معنی و باطل است، روشن می‌کند که

(1) - الرحمن (55): 1- 4.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 9

باطنش آلوده و درونش خبیث و قلبش قسی و دلش بی‌ربط به حضرت حق و نفسش آلوده به رذایل و روحش مسخر شیطان رجیم است.

در مسئله زبان و ساختمان این عضو و فضیلت صمت و سکوت در ابتدای جلد هشتم به تفصیل مسائلی بیان شد و در ابتدای این جلد به خواست حضرت مولا مسائلی در باب سخن و کلام مطرح می‌شود که توجه به آن به سود دنیا و آخرت ماست.

راستی، اگر متکلم در دنیای درونش آراسته به حقایق ایمانی و واقعیت‌های ملکوتی و حسنات اخلاقی نباشد، چگونه می‌تواند سخن پاک و کلام پاکیزه و گفتار پسندیده و بیان سودمند داشته باشد؟ که همه این‌ها معلول روشنی درون و پاکی و صفای باطن است.

کلام چه گوهر پر ارزش و چه نعمت عظیم و چه چراغ پر فروغی است که خدای مهربان از باب لطف و عنایتش به بندگان مرحمت فرموده، تا هم نیازهای دنیایی خود را با آن برطرف کنند و هم به وسیله آن دنیای زندگی را از محبت و عشق و سرور و صفا و وفا پر کنند و هم برای برزخ و قیامت خود چراغی روشن تر از آفتاب بیفروزند، ولی هزاران حیف که این نعمت الهی در دست بسیاری از مردم تبدیل به خط تاریک کفر و ناسپاسی می شود و به لباس باطل پوشیده گشته وسیله نفاق، کینه، دشمنی، بی مهری، غضب، خشم، دو به هم زنی، غیبت، تهمت، دروغ، پشت هم اندازی، آبروریزی، جنگ، خرابی، آدم کشی، نقشه های خائنه و قوانین ظالمانه می گردد!! به فرموده قرآن مجید:

[أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَلْحُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ] «1».

(1) - ابراهیم (14): 28.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 10

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟

اگر پای درد دل این نعمت گرانمایه بنشینیم و با گوش جان مستمع این سرمایه الهی شویم می شنویم که می گوید:

در غبار غم از این وحشت سرا افتاده ام	نور مهتابم که در ویرانه ها افتاده ام
سایه پرورد بهشتم از چه گشتم صید خاک	تیره بختی بین کجا بودم کجا افتاده ام
جای در بستان سرای عشق می باید مرا	عندلیبم از چه در ماتم سرا افتاده ام
پای مال مردمم از نارسایی های بخت	سبزه بی طالع در زیر پا افتاده ام
خوار ناچیزم مرا در بوستان مقدار نیست	اشک بی قدرم ز چشم آشنا افتاده ام
لب فرو بستم رهی بی روی گلچین وا بمیر	در فراق هم نوایان از نوا افتاده ام «1»

بیاید دل به خدا بسپاریم و خانه قلب را با كمك وحی و كلام گهربار انبیا و امامان علیهم السلام صفا دهیم و از این لحظه به بعد تمام هستی خود را با قرآن مجید هماهنگ کنیم، تا از دست هوای نفس و شیاطین انسی و جنی نجات پیدا کرده و حرکت و عملمان تبدیل به حرکت شایسته و عمل صالح گردد و به خصوص زبانمان از كلام لغو و باطل و بیهوده خلاص گردد و به كلام حق و سخن ملکوتی آراسته شود.

سخن اولیای الهی

شما به سخنان انبیا و ائمه علیهم السلام و عرفای الهی و حکیمان با حقیقت و ناصحان دلسوز مراجعه کنید تا به ارزش سخنی که از قلب پاک و درون منور به نور ایمان

(1) - رهی معیری.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 11

ظهور می کند پی ببرید، آن بزرگواران تمام سخن و کلامشان دعوت به حق و راهنمایی به خیر و هدایت به سعادت دنیا و آخرت بود و حق این است که در تمام شؤون حیات از آن بزرگواران و كلام پر ارزششان متابعت و پیروی شود.

قرآن مجید در سوره های قرآن سخنان پر ارزش و کلمات سعادت آفرین حضرت نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، شعیب، یوسف، موسی، هارون، داود، سلیمان، عیسی و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را بیان فرموده که شما با انس به قرآن می توانید از آن مفاهیم بلند آسمانی که در رابطه با توحید، معاد، معاملات، اخلاق، سیاست، اجتماع، فرد، معاشرت، تقوا، تزکیه، عمل صالح و امور خیر است آگاه شوید.

چرا از سخنان و كلام پاکان حقیقی پیروی نکنیم و چرا تمام شؤون زندگی را با آن بزرگواران هماهنگ ننماییم؟ که آنان تجلی گاه فیض حضرت حقّند و قلبشان مرکز واردات اسرار الهیه است و روح ملکوتیشان متصل به روح اعظم.

انسان و روح اعظم در كلام ملا صدرا

صدر المتألهین در گفتاری بسیار پر ارزش در تفسیر و توضیح آیه مبارکه نور در این مسئله که حقیقت اینان جامع تمام حقایق است، پس گفتارشان گفتار جامع و کامل است می گوید:

انسان، کامل به کلمه و سخن جامع و خلاصه‌ای است از تمام آنچه که در کتاب‌های الهی موجود است، آن کتاب‌هایی که تمام کلماتش نوشته‌های نورانی است که به دست خداوند رحمان نوشته شده و بر صفات عالم وجود نقش بسته و از بینش کوردلان پنهان و پوشیده است، یعنی مانند روح اعظم که جامع و دربرگیرنده است مر آنچه را که در عالم کبیر است؛ زیرا آغاز موجودات و صورت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 12

و غایت آن‌ها و تخم عقول و نفوس و میوه درخت افلاک و آنچه در آن‌ها از انوار معقول و محسوس است می‌باشد
«1».

پس اکنون اراده آن داریم که برای تو مراتب عالم انسان و اسمای او را شرح و توضیح دهیم و بیان کنیم که روح انسانی و عقل آخرین الهی در مرتبه و قرب و نزدیکی نزد خداوند در قوس صعود و بازگشت، برابر روح اعظم و عقل اول قرآنی در عالم آغاز و قوس نزول است و سلطنت و غلبه او روز رستاخیز و روز عمل همانند سلطنت روح اعظم در روز ازل است، یعنی از جهت شمول و فراگیری هر يك از آن دو بر تمام مراتب موجودات، بلکه عقل اول و روح آخرین همان حقیقت محمدیه است که يك ذات در دو مرتبه ظاهر و جلوه نموده، يك بار در برگشت به خلق، برای به کمال رسانیدن خلائق و بار دیگر در روی آوردن به حق تعالی برای شفاعت آنان.

چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نخستین آفرینش حق، نور من بود «2».

و فرمود:

اول چیزی که خداوند آفرید عقل بود، به او فرمود: پیش بیا؟ رو کرد، سپس فرمود: برگرد؟ برگشت، فرمود: به عزت و بزرگی خود سوگند که آفریده‌ای بزرگوارتر از تو نیافریدم، به واسطه تو عطا و بخشش می‌کنم و به واسطه تو می‌گیرم و به واسطه تو پاداش و به واسطه تو عقاب و شکنجه می‌نمایم «3».

(1) - عوالی اللآلی: 99 / 4، حدیث 140؛ بحار الأنوار: 97 / 1، باب 2، حدیث 7.

(2) - بحار الأنوار: 97 / 1، باب 2، حدیث 7؛ عوالی اللآلی: 99 / 4.

(3) - الکافی: 10/1، کتاب العقل والجهل، حدیث 1؛ عوالی اللآلی: 99/4، حدیث 142؛ بحار الأنوار: 97/1، باب 2، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 13

و این حدیث را شیخ بزرگوار، امین اسلام و مورد اعتماد ناقلان حدیث، محمد بن یعقوب کلینی روایت نموده و آن حدیثی است که همگان بر درستی آن اتفاق و هم‌آهنگی دارند.

پس هم چنان که روح اعظم، چه از جهت علم و چه عین فراگیرنده تمام ممکنات است هم چنین این انسان، کامل و خلیفه و جانشین خداوند در آسمان‌ها و زمین همین‌گونه است.

اما اشتغال و فراگیری روح اعظم مر ممکنات را از جهت علم، آن است که قبلاً گفته شد که او قلم حق تعالی و صورت دهنده حقایق، به نحوی مقدس و بر تراز کثرت و تفصیل و نویسنده کلمات اسرار و رازهای الهی بر لوح‌ها و صفحات قدری است؛ زیرا لوح محفوظ و آنچه در اوست از او صادر و ظاهر گردیده و هم نزد او حاضر و آماده است و او آنچه که در آن است مطالعه می‌نماید، همانند مطالعه عقل افکاری را که از او پیدا شده و سپس در لوح نفس و بعد از آن در صفحه خیال و حسن نقش می‌بندد، هم‌چنین است حکم دیگر مشاعر کلی و مدارك فلکی و لوح‌های قدری با آنچه در آن‌ها از نوشته‌های مثالی و نفوس جزئی خیالی که در نفوس نقش‌پذیر آسمانی حاصل است، لذا صورت‌های زمینی که بر لوح‌های هیولانی نقش بسته‌اند نیز همین‌گونه‌اند؛ زیرا همگی به اجازه پروردگار از او صادر و ظاهر گردیده‌اند، در نزد او حاضر و آماده و او به نور پروردگار خویش، آن نوری که آسمان‌ها و زمین بدان روشن و نورانی است، آن‌ها را مشاهده می‌نماید و هم چنین هر يك از جواهر عقلی و نفسی و صورت‌های حسی آسمانی و انوار ماه و خورشید، چشمانی بینا و درك‌هایی تابان و آینه‌های رخشانند که بدان‌ها اشیا ادراك و به آنچه در آسمان و زمین است، انسانی رسیده و کامیاب می‌گردد.

اما اشتغال و فراگیری روح اعظم مر اشیا را عینی از آن جهت است که ذات روح

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 14

اعظم صورت کل موجودات است، هم چنان که او هم علت فاعلی و هم نتیجه مطلوب اشیا است و صورت در حقیقت ترکیبی و در هر ماهیت نوعی عبارت از تمام آن ماهیت است، آیا مشاهده نمی‌کنی که تخت چوبی که مبهم و نامعلوم است و حیوان به واسطه نفس و حسّش حیوان است نه به بدن و جسمش، هم چنین علت فاعلی هم تمام حقیقت

معلول است؛ زیرا معلول پرتوی از فیض وجود او و تراوشی از دریای بی‌پایان جود اوست و آن بدین جهت است که علت همان‌گونه که حکمای الهی در علوم الهیات بیان کرده‌اند، همانند تابش از خورشید و گرمی از آتش و نم از دریاست و آن علت، فاعل تام و تمام فاعل از آن جهت که فاعل است بوده و تمام کمالات نیز در او جمع می‌باشد.

اما اشتغال و فراگیری روح عقلی انسان کامل مرکبیه ممکنات را، از آن جهت است که او کتاب مبینی است که خلاصه و گزیده جهان‌های وجودی بوده که کلیات و جزئیات و افراد آن را فرا گرفته است، اما هنگام رسیدن و اتصال به آنان فرقی بین او و بین قلم حق تعالی در احاطه و اشتمالش به تمام موجودات نیست.

از شگفتی‌های آفرینش الهی و از عجایب خلقت او آفرینش انسان است که خداوند رحمان او را جهانی همانند جهان ربوبی آفریده و نشأه جامعی پدید آورده که مجموع آنچه که در دیگر عوالم و نشأت وجودی است در آن گرد آمده است.

بلکه ذاتی خلقت فرموده، موصوف به تمام آنچه که ذات احدی او بدان‌ها توصیف و تعریف می‌گردد، از صفات جمال و جلال و آثار و افعال و عوالم و نشأت و خلائق و قلم و لوح و قضا و قدر و فرشتگان و افلاک و عناصر و مرکبات و بهشت و دوزخ و مالک و غیره.

خلاصه، آن که انسان کامل را خداوند نمونه و مثالی از جهت ذات و صفت و فعل برای خود آفریده و شناخت این پدیده شگفت‌انگیز و این نظم زیبا و لطیف

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 15

و درک این حکمت پسندیده با رازهای بسیاری که در آن پیچیده امری پوشیده و پنهان و سرّ بزرگی از معرفت الهی است، بلکه معرفت و شناخت الهی جز به معرفت انسان کامل ممکن نیست؛ زیرا او باب الهی و ریسمان محکم و طناب استواری است که بدان، به جهان اعلی و برتر توان رفت و راه راستی است که به خداوند علیم و حکیم منتهی و کتاب کریمی است که از پروردگار رحمان رحیم نازل و وارد گردیده است.

لذا بر هر فردی معرفت آنچه که در این کتاب پوشیده مکنون و فهم را از این گنجینه مخزون است، واجب و لازم می‌باشد و این معنی ضرورت و لزوم شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام است که فرمود:

هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بر مردن زمان جاهلی مرده! «1» زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید، تنها به دانش‌های حکمت الهی است و در وجود انسان کامل، حکمت بتمامه پیچیده و دفین است.

و این حدیث مفهوم فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

هر که مرا پیروی کند، در حقیقت خداوند را پیروی و اطاعت نموده است «2» و قرآن فرموده:

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] «3».

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.

و هم چنین فرمود:

(1) - وسائل الشیعة: 246 / 16، باب 33، حدیث 21475.

(2) - بحار الأنوار: 476 / 22، باب 1، حدیث 27.

(3) - نساء (4): 80.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 16

هر که خود را شناخت در نتیجه، خدا را شناخته است «1».

که مقصود از آن نفس، شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به جهت به حقیقت پیوستن فرموده حق تعالی:

[النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ] «2».

پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است.

زیرا حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نور هدایت خویش نفوس مؤمنان را کامل و عقل‌های انسان‌ها را روشن و تابناک و آنان را از قوه به فعلیت خارج نموده و برایشان دانش نوری افاضه و پخش و بدیشان وجود شایسته جهان دیگر را می‌بخشد.

پس ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله علت و اصل برای به حقیقت پیوستن حکمت و ایمان در وجود مؤمنان بوده و گوهر ذات آنان را به صورت وجود دائمی و استواری جاوید به فعلیت می‌رساند و علت فاعلی شیئی به او، از ذات شیئی به

خودش سزاوارتر است؛ زیرا شیئی با نفس خودش متصف به امکان و با علّت و به کمال رساننده خود، متصف به وجوب است و وجوب و کمال به شیئی سزاوارتر از امکان و نقصان است، نیکو به فهم و در آنچه که بر تو از معنی لزوم پیروی پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام خواندیم که آن دو، دو مقدم و بر پا دارنده ذات مؤمن از آن جهت که مؤمن است می‌باشند، درست دقت کن «3».

آری، کلام این بزرگواران عین فیض الهی و محض حکمت و ایمان و چراغ راه و نشانه هدایت و مبدل قوه به فعل و علامت حق و پرچم عزّت و مغیر سیئه به

(1) - بحار الأنوار: 32 / 2، باب 9، حدیث 22.

(2) - احزاب (33): 6.

(3) - تفسیر سوره نور: 87.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 17

حسنه و شکوفاکننده تمام استعدادهای انسانی و علّت سعادت دنیا و آخرت است و عقل و وجدان و فطرت و منطق حکم می‌کند که از کلمات آنان که نمایشگر صفای باطن ایشان است، صفایی که محض تجلّی نور خداست پیروی کنیم و در برابر، از کلام بی‌خبران و بی‌خردان و مادیگران و بازیگران که نشانه کدورت و تاریکی باطن آنان است به شدت پرهیز نماییم.

جان پاک و حقیقت مؤمن و قلب عاشق باید به محضر مبارك این کاملان و واصلان که علّت پاکی و ریشه حقیقت‌اند عرضه بدارد:

سازگاری نکند آب و هوای دگر

خاک من زنده به تأثیر هوای لب توست

غلغل اندر ملکوت افتد از آه سحرم

وہ کہ گر بر سرکوی تو شبی روز کنم

بار می‌بندم و از بار فرو بسته‌ترم

پای می‌پیچم و چون پای دلم می‌پیچد

چه کنم دست ندارم به گریبان اجل
تا به تن در زغمت پیرهن جان بدرم

گر سخن گویم من بعد شکایت باشد
ور شکایت کنم از دست تو پیش که برم

خار سودای تو آویخت در دامن دل
ننگم آید که به اطراف گلستان گذرم»¹

آری، سخن، آشکارکننده باطن اشخاص است که اشخاص در صفا و صافی و در جلا و پاکی و در ایمان و عشقند، یا در کدورت و تاریکی و جهل و بی خبری و در قساوت و پستی چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر کس به زیر زبان خود پنهان است، چون وارد سخن شود معلوم نماید که کیست»².

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - نهج البلاغة: حکمت 148؛ غرر الحکم: 209، حدیث 4020.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 18

[فَرَنْ كَلَامَكَ وَاعْرِضْهُ عَلَى الْعَقْلِ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَفَى اللَّهُ فَتَكَلَّمْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَالْسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ. فَلَيْسَ عَلَى الْجَوَارِحِ عِبَادَةٌ أَحَفَّ مُؤُونَةً وَأَفْضَلَ مَنْزِلَةً وَأَعْظَمَ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَلَامِ فِي رِضَا اللَّهِ وَلَوْجْهِهِ وَنَشْرِ آيَاتِهِ وَنَعْمَائِهِ فِي عِبَادِهِ. أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَجْعَلْ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رُسُلِهِ مَعْنًى يَكْشِفُ مَا اسْرَّ إِلَيْهِمْ مِنْ مَكْنُونَاتٍ عَلَيْهِ وَخُزُونَاتٍ وَحْيِهِ غَيْرَ الْكَلَامِ وَكَذَلِكَ بَيْنَ الرُّسُلِ وَالْأَمَمِ، فَتَبَيَّنَ بِهَذَا أَنَّهُ أَفْضَلُ الْوَسَائِلِ وَالطُّفُ الْعِبَادَةِ]

دو واقعیت در سخن

امام به حق ناطق، حضرت صادق علیه السلام که دریای بی پایانی از معارف الهی است، در فرازهای بالا به دو حقیقت مهم توجه می دهد که اگر انسان به این دو حقیقت ارج بگذارد و خود را هماهنگ با آن دو کند، به طور قطع به سعادت دنیا و آخرت دست یافته است.

1- میزان و ترازوی سنجش سخن.

2- ارزش و اعتبار سخن سنجیده شده.

حقیقت این است که در جهان هستی و در فضای زندگی تمام موجودات برای سنجش هر واقعیتی چه مادی و چه معنوی، ترازوی و میزانی مخصوص آن

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 19

واقعیت قرار داده شده که آن میزان و ترازو، تکیه گاه واقعی تحقق شیء و دوام و بقای آن و آشکار کننده آثار اوست و آن میزان و ترازو بهترین آینه برای نشان دادن حق و باطل و بجا و بیجا بودن شیئی است.

برای سخن که کار دایم و روزمره مردم روی زمین و همه انسانهاست نیز ترازو و میزان قرار داده شده، تا همه مردم قبل از اظهار کلام، با توجه کامل کلام و سخن خود را بسنجند، اگر کلامشان حق و سخنشان برای فرد و جامعه مفید بود اظهار نمایند. اما اگر میزان نشان داد که ظهور این کلام علّت ریختن خون، یا از بین رفتن مال محترم، یا به باد دهنده آبرو، یا برهم زنده وحدت، یا مانع کار خیر، یا وسیله دو بهم زنی و یا ایجاد کننده مشکل برای مردم است، از اظهار آن پرهیزند و در جانب این کلام بسیار خطرناک که سنگینی گناهش، گاهی از کوهها بیشتر است به وجود مقدس حضرت حق پناه ببرند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کلامت را در ترازوی عقل بسنج. اگر برای خدا و در راه خدا بود بگو ورنه سکوت به خیر توست، برای اعضا و جوارح هیچ عبادتی سبک تر و کم خرج تر و با منزلت تر و پر ارزش تر از کلام در راه رضای خدا و پخش مسائل الهی و یادآوری نعمت های حق در بین بندگان نیست.

نمی بینی خداوند مهربان بین خود و پیامبرانش و بین پیامبران و امت هایشان، چیزی را که وسیله آشکار کردن مکنونات و مخزونات وحی جز کلام قرار نداده و به همین مسئله ثابت می شود که سخن، بهترین وسیله و لطیف ترین عبادت اوست.

با این معنی باید به ارزش عبادی سخن توجه فوق العاده شود و این سرمایه عظیم الهی را ساده و آسان معامله نکرد که این نعمت اگر بجا خرج شود، نتیجه اش رضای خدا و بهشت الهی است و اگر بیجا و به غلط مصرف گردد حاصلش سخط

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 20

حق و عذاب سخت خداوند در قیامت کبری است!

امام علیه السلام می‌فرماید:

سخن خود را قبل از اظهار در ترازوی عقل بسنج که منظور حضرت از عقل در این روایت در درجه اول قرآن مجید است که جلوه‌ای از عقل بی‌نهایت در بی‌نهایت است و در درجه بعد عقل انبیا به خصوص نبی اسلام صلی الله علیه و آله و عقل ائمه طاهرين عليهم السلام است که این عقول به حقیقت عقول فعاله و عقول کلیه و عقول معصوم از خطایند و قابل مقایسه و نسبت‌گیری با عقول جزئیه که از درك بعضی از ضروریات نیز عاجزند نیست.

اوصاف قول در قرآن

بادقت در کتاب خدا این منبع فیض بی‌نهایت به این نتیجه می‌رسیم که وقتی سخن با ترازوی قرآن سنجیده می‌شود، جز یازده گونه سخن که مورد رضایت حق است و اظهارش دارای سود دنیایی و آخرتی است سخن و کلام با ارزشی در دنیای بیان و فضای کلام باقی نمی‌ماند هرگاه یکی از اوصاف یازده گانه‌ای که قرآن برای سنجش بیان می‌دارد در کلام انسان باشد آن کلام قابل گفتن و اظهار کردن است ورنه تکلم به سخن حرام و مورث پلیدی روح و آلودگی قلب و تاریکی درون و شر دنیا و آخرت است.

اوصافی که قرآن مجید برای قول بیان می‌دارد که ترازوی الهی برای سنجش سخن است بدین قرار است:

1- قول بلیغ

2- قول صدق

3- قول عدل

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 21

4- قول حسن

5- قول احسن

6- قول لَين

7- قول كريم

8- قول ايمان

9- قول سديد

10- قول معروف

11- قول ميسور

اکنون باید با توجه به آیاتی که این اوصاف را در جنب قول و سخن استعمال کرده به دقت نشست که موارد خرج کردن این سنخ از اقوال کجاست؟

1- قول بلیغ

[فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا* أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عَظُّهُمْ وَ قُلْ هُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا] «1».

پس [وضع و حالشان] چگونه خواهد بود هنگامی که به سبب آنچه مرتکب شده‌اند، حادثه ناگواری به آنان برسد، آن گاه در حالی که به خدا سوگند می‌خورند، نزد تو می‌آیند که ما [از داوری بردن نزد طاغوت] نیتی جز نیکی و برقراری صلح و سازش [میان طرفین نزاع] نداشتیم.* اینان کسانی هستند که خدا آنچه را که [از نیات شوم، کینه و نفاق] در دل‌های آنان است می‌داند؛

(1) - نساء (4): 62 - 63.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 22

بنابراین از آنان روی برتاب و پندشان ده، و به آنان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

در این دو آیه سخن از وضع اهل نفاق است که از حکم خدای و رسول روی گردانده به طاغوت اقبال می کنند، خداوند می فرماید:

روی آوردن به حکم طاغوت مورث مصیبت و بدبختی است و سببش همان توجه به طاغوت است، این بدبختی هم در دنیا گریبانشان را می گیرد و هم در آخرت و این نتیجه کار کرد خود آنان است، آن گاه به جانب پیامبر آمده و رجوع خود را به طاغوت عذر آورده و به خداوند قسم می خورند که منظورشان از روی آوردن به طاغوت نیکی و آشتی بوده، خداوند از ضمیر آنان آگاه است، از ایشان اعراض کن و آنان را موعظه نما و در خودشان گفتاری رسا بگو.

از این آیه استفاده می شود که جای قول بلیغ به هنگام وعظ و نصیحت است.

واعظ آن چنان باید بگوید که مستمع به زشتی کردارش و عقوبتی که از پی دارد آگاه شود و به نیکی عملش و اجری که به دنبال دارد واقف گردد.

واعظ و قول بلیغ

آنان که به عنوان واعظ و گوینده مشغول خدمتند باید توجه داشته باشند که کرسی وعظ جای خودنمایی و میدان زورآزمایی مطالب علمی و پیچیده نیست که به فرموده رسول اسلام صلی الله علیه و آله هر گوینده ای در قیامت به مقدار وقتی که از مستمعان گرفته مسئول است. گوینده موظف است گفتارش را اولاً: از کتاب خدا و «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» و کتب معتبر روایی و علمی اخذ کند، سپس آن را با بیانی رسا به سمع مستمع برساند، به نحوی که ساده ترین افراد و حتی آنان که

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 23

کمترین بهره ای از سواد ندارند، گفتار گوینده را درک و تغییر حال پیدا کنند و ثانیاً:

گوینده بهتر است گفتارش را با خلوص توأم نماید و به آنچه می گوید عامل و آراسته باشد.

یکی از متخصصان فن سخنوری درباره يك واعظ و سخنران می گوید:

مردم برای این که به سخن کسی گوش دهند و اعتنا کنند، باید به او اعتماد داشته باشند و او را درست و راستگو و دانا و صمیمی و خیرخواه و مهربان بدانند و ارجمند و گرامی بدانند.

این مسئله دلیل و برهان و توضیح و بیان لازم ندارد و شك نیست که شنوندگان هر چه این گمان‌ها و احساسات را درباره گوینده بیشتر داشته باشند سخن او مؤثرتر و نافذتر است.

پس هر کس می‌خواهد در دنیا به سخنوری کاری از پیش برد یا به مقامی برسد باید چنان زندگانی کند که مردم او را به این صفات بشناسند.

گذشته از این که سخنور باید نزد مردم به این صفات شناخته شده باشد، هنگام سخنوری نیز باید چنان سخن بگوید که اگر او را به این صفات می‌شناسند سخن او آن گمان‌ها را در اذهان تأیید و استوار کند و آن عوالم را در همان حال به یاد آورد و محبت و احترام او در دل‌ها بنشیند و اگر او را نمی‌شناسند از کلامش به این عقاید و احساسات درباره او بگرایند. وگرنه به سخنش گوش نمی‌دهند، یا اگر بدهند از گوش فراتر نمی‌رود و به دل نمی‌نشیند.

پس سخنور باید آن چنان بگوید که او را درست و راستگو بیابند و نیز بی‌غرض و خیر خواه بجا بیاورند، مردم چون کسی را درست و بی‌غرض و خیرخواه بدانند البته از روی رغبت و میل به او گوش می‌دهند؛ زیرا معتقدند که بر نفع ایشان سخن می‌گوید و از شنیدن آن سود خواهند برد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 24

پس از درستی و راستی و خیرخواهی و بی‌غرضی، چیزی که گوینده را نزد شنونده معتمد می‌سازد این است که او را در آنچه می‌گوید دانا و بصیر ببینند و با تجربه و متین بجا بیاورند و جلف و سبکبارش ندانند.

پس باید به این صفات شناخته شده باشد، یا لااقل گفتار و احوالش بر این امور گواهی دهد که سخنش معقول و از روی فهم و دانش است و دلیل و برهان می‌آورد و سند و مدارك بدست می‌دهد و اعتراضات را پیش‌بینی می‌کند و جواب می‌دهد و اگر جز این باشد سخنش محل اعتنا نخواهد بود و وقتی به آن نخواهند گذاشت، چه مردم به خوبی آگاهند که تا راه دان نباشی کی راهبر شوی.

و نیز همه می‌دانند که کوری عصا کش کور دگر نتواند شد.

از چیزهایی که در سخنوری از مردم دلربایی می‌کند خوشخویی است، سخن‌گوی بدخوی بی‌شرم و زشت گفتار که کلامش زننده باشد دل‌ها را می‌رنجاند و خاطرها را متعیر می‌سازد و اگر حرف حق هم بزند به او نمی‌گروند.

باید او را مهربان و باگذشت و کوچک و بزرگ منش و پر حوصله و کم شهوت و خوش لهجه بیابند، مخصوصاً شکسته نفسی و فروتنی در او ببینند، چه اگر به کبر و غرور با مردم سخن بگوید و خودپسندی و خودستایی کند، عزت نفس ایشان را می‌رنجاند و از او بیزار می‌شوند.

مقصود این نیست که گوینده خود را بی‌جهت خوار و خفیف کند و تن به ذلت و پستی دهد ولیکن وقار و سنگینی چیز دیگری است و تفرعن و گنده دماغی و خودخواهی چیز دیگر.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 25

2- قول صدق

[أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ] «1».

اینانند که [در دین‌داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

سخن راست، سخن آسان و سهلی نیست و شمار راستگویان هم در جهان زیاد نیست، به فرموده اهل فن سخن راست، عبارت از سخن مطابق با حقیقت است و آن سخنی است که دل و قلب همراهش باشد و با آنچه در خارج است هم‌آهنگ و همراه و مطابق باشد.

ما تا زنده‌ایم در برابر حق و خلق قرار داریم و نسبت به حضرت ربّ و مردم اعم از پدر و مادر و زن و فرزند و اقوام و دوستان و آشنایان و سایر افراد مسؤولیم.

در صورتی که در حد قدرت خویش آراسته به حقایق الهی باشیم با خلق خدا اعم از نیک و بد به صداقت روبرو شویم و هیچ قصد سوئی نسبت به احدی نداشته باشیم و در تمام شؤون زندگی از حدّ و حق خویش تجاوز نکنیم، در این حال گفتار و کلامان با حضرت حق به وقت گفتن «ایاک نعبد» و با مردم به وقت هر گفتاری راست و بدین معنی راستگو هستیم، با این بیان ملاحظه کنید و حتی در خود فکر نمایید که سخن راست چقدر کم و راستگو چه اندازه قلیل است!!

راستی، حقیقتی است که دانایان راه گفته‌اند: محصولش نجات در دنیا و آخرت است و کراراً قرآن مجید منفعت قیامت را وقف راستگویان و راست‌کرداران می‌داند.

(1) - بقره (2): 177.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 26

سخن غیر راست جز مکر و حيله و خدعه و فریب و ظلم و خیانت چیزی نیست.

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که جای سخن راست همه جاست و البته به این نکته بسیار مهم هم باید توجه داشت که دروغگویی حرام ولی راستگویی واجب نیست، به این معنی که هر حرف راستی لازم نیست همه جا اظهار شود که در اظهار آن چه بسا اسرار مسلمانان و مملکت اسلامی به باد رفته و یا آبروی انسان محترمی لطمه ببیند، در این گونه موارد سکوت و صمت واجب و خودداری از کشف سر لازم است.

بیایید در تمام امور چنانچه دستور داده اند، دست به دامن صادقان عالم شویم و در خوی و کردار متخلق به اخلاق آنان شویم که راه نجاتی جز این نیست.

3- قول عدل

[وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى] «1».

و هنگامی که سخن گوئید، عدالت ورزید هر چند درباره خویشان باشد.

در این فراز از آیه سخن از قول عدل است که از جمله مواردی که تکیه بر قول عدل به حکم این آیه واجب است در مورد خویشاوندان و اقوام و نزدیکان نسبی و حسبی است.

صاحب «المیزان» می گوید «2»:

برای این اقربا را یادآور شد که عاطفه قرابت و خویشاوندی از هر داعی دیگری،

(1) - انعام (6): 152.

(2) - ترجمه المیزان: 518 / 7.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 27

بیشتر آدمی را به دفاع بیجا و جانبداری ناروا وامی دارد و از همین جا می توان فهمید که مقصود از قول هم آن گفتاری است که اگر انسان آن را بگوید ممکن است نفعی عاید طرف گردد و یا ضرری متوجه او شود، ذکر عدالت نیز دلالت بر این دارد، چون معلوم می شود قول مزبور مانند شهادت و قضاوت و امثال آن دو قسم است:

یکی ظلم و دیگر عدل.

بنابراین معنای آیه این می شود که باید مراقب گفتارهای خود باشید، زبان خود را از حرف هایی که برای دیگران نفع و یا ضرر دارد حفظ کنید و عاطفه قربت و هر عاطفه دیگری، شما را به جانبداری بیجا از احدی وادار نکند و به تحریف گفته های دیگران و تجاوز از حق و شهادت به ناحق یا قضاوت ناروا وادار نسازد.

خلاصه به ناحق جانب آن کس را که دوستش می دارید رعایت ننموده و حق آن کسی را که دوستش نمی دارید باطل مسازید.

این است جای سخن عدل که متأسفانه به خاطر عواطف خویشاوندی در بسیاری از مردم سخن ظلم است و افراد با قول ظلم در کمال بی شرمی از حدود الهی تجاوز کرده و به فرموده حضرت سجاد علیه السلام: رضای مخلوق را با سخط خالق معامله می کنند و چه معامله و تجارت پر خطری «1»!

قضاوت و شهادت

دیگر از موارد بسیار مهم قول عدل، به وقت شهادت و یا قضاوت در دادگاه عدل اسلامی است که اگر کسی در این مورد از جاده عدالت منحرف گردد بنا بر آیات و روایات به عذاب سخت الهی در روز حساب دچار خواهد شد.

(1) - مستدرک الوسائل: 208 / 12، باب 10، حدیث 13900.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 28

قاضی و یا شاهد با تمام وجود باید پاسدار عدالت بوده و هیچ عاملی اگر چه به قیمت جانشان تمام شود، نباید آنان را از راه حق و عدل و صراط الهی باز دارد، به این آیه شریفه توجه عمیق کنید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] «1».

ای اهل ایمان! همواره [در همه امور] قیام کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

اینجا نیز باید گفت: در فضای محاکم و دادگاهها سخن عدل و گواه عدل بسیار کم و قاضی و گواه عادل نادر است.

اسلام نسبت به امر قضا و نسبت به شخص گواه و شاهد بسیار سخت گیری کرده که مبدا به اندازه سر سوزنی به حق مظلومی تجاوز شود.

اسلام برای قاضی و گواه غیر عادل هیچ ارزشی قائل نیست و بلکه با کمال شدت کار هر دو را حرام و غیر شرعی و عملشان را جاذب عذاب سخت الهی در قیامت می داند.

در اینجا لازم است به گوشه ای از مسئله قضا در اسلام اشاره رود شاید خواننده را نفعی الهی عاید گردد.

(1) - مائده (5): 8.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 29

قضا در اسلام

قاضی از نظر مقررات فقه اسلامی باید مؤمن، عادل، عالم، متفلسف، حاذق، پاکدامن، شجاع، صبور و حلیم باشد و عمل خویش را نوعی از عبادات بشناسد و از فشار کار، خسته و آزرده نشود و پاداش مجاهده خود را نزد خداوند احتساب کند.

در حال کسالت و خواب آلودگی و در حال شادی شدید و ابتلای به هم و غم و خشم و گرسنگی و انباشتگی شکم و سرمای سخت و گرمای طاقت فرسا از حکومت بپرهیزد و خود مباشر خرید و فروش و سایر انواع معامله نشود تا درباره

او تسامح روا ندارند و از رهگذر ارزان فروختن به او و گران خریدن از او حقی بر ذمه‌اش احراز نکنند و او را مأخوذ به حیا ن سازند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَا عَدَلَ وَالِ ابْجَرَ فِي رَعِيَّتِهِ اَبَدًا «1».

قاضی که در بین مردم تجارت می کند هرگز به عدالت نمی تواند قضاوت کند.

قاضی از نظر مقررات فقه اسلامی می باید طرفین دعوا را در سلام و کلام و نظر و مجامله و سایر انواع اکرام و احترام در يك سطح قرار داده و در حکومت خود چنان بی نظر باشد که خویشاوند به جانبداری او طمع نبندد و دشمن از عدالت پروریش نومید نگردد.

(1) - مستند الشيعة: 67 / 17 المسألة السادسة؛ جواهر الكلام: 83 / 40، باب كراهة ان يتولى القاضي.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 30

قضاوت امام علی علیه السلام

در کتاب «الکافی» و «التهذیب» آمده است:

مردی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و چند روزی در میهمانی آن حضرت بزیست، پس آن گاه برای محاکمه‌ای که آن را با امیرالمؤمنین علیه السلام در میان بنهاده بود در معیت طرف دعوی به محضر قضا درآمد.

حضرت امیر علیه السلام چون او را در آن محضر یافت فرمود: آیا برای محاکمه اینجا آمده‌ای؟

مرد گفت: آری، حضرت امیر علیه السلام فرمود: هم اکنون از میهمانی من رخت بردار؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از پذیرایی یکی از متخاصمان بدون آن دیگر نمی فرموده است «1»:

شاید محتاج به توضیح نباشد که راندن مهمان برای شخص کریم تا چه اندازه دشوار و ناگوار است، آن هم برای کریمی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود:

يك صاع طعام پیش برادران نهم دوستر دارم از آن که بنده‌ای آزاد کنم «2».

ولی حرمت عدالت در قضا از نظر اسلام به درجه‌ای از اهمیت است که امیرالمؤمنین علیه السلام با چنین کرم و میهمان دوستی، میهمان خود را چون یکی از دو طرف دعواست از خانه خویش می‌راند؛ زیرا رعایت تساوی کامل میان متداعیان از جمله اصولی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در تثبیت و تأکید آن کوشش فراوان کرده و بارزترین نمونه آن کوشش، داستانی است که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» این گونه آورده است:

(1) - الکافی: 413 / 7، باب أدب الحكم، حدیث 4؛ تهذیب الأحکام: 226 / 6، باب 88، حدیث 4.

(2) - کیمیای سعادت: 230، رکن دوم، اصل اول.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 31

قضاوت عمر

مردی نزد عمر بن خطاب بر علی علیه السلام اقامه دعوا کرد در حالتی که علی علیه السلام نیز در مجلس حضور داشت.

در این هنگام عمر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: یا ابا الحسن! برخیز دوشادوش مدّعی بنشین.

علی علیه السلام برخاست و در کنار مدّعی بنشست و طرفین دعوی، دفاع و حجّت‌های خویش را تقریر کردند تا کار محاکمه به پایان رسید و مدّعی از پی کار خود روان شد و علی علیه السلام به جای نخستین بازگشت.

در این موقع عمر آثار خشمی در سیمای علی علیه السلام دید و برای کشف علّت گفت:

آیا این پیش‌آمد را ناگوار داشتی.

علی علیه السلام گفت: آری.

عمر موجب ناگواری را بجست.

علی علیه السلام گفت: موجب ناگواری آن بود که تو مرا در حضور مدّعی با کُنیه خطاب کردی در صورتی که حق آن بود که مرا به نام می‌خواندی و امتیازی میان من و او قائل نمی‌شدی!!

عمر چون این سخن بشنید، علی علیه السلام را در آغوش کشید و صورتش را بوسه باران کرد و گفت: پدرم به فدای شما که خدا ما را در پرتو وجودتان هدایت فرمود و از ظلمت به نور آورد «1».

شفای اصفهانی که جامع کمالات صوری و معنوی است و حضرت میرداماد از

(1) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 65 / 17.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 32

وی تمجید فرموده و در حکمت علمی و عملی دستی توانا داشت در مدح حضرت مولی الموالی حیدر کرار، غالب کل غالب علی بن ابیطالب علیه السلام می گوید:

ثالث خالق و رسول علی است

بعد حمد محمد آن که ولی است

کاین دو را غیر او سیم نه رواست

عقل و برهان و نفس هر سه گواست

بود ایاك نعبدش حالی

معبد از مقصدش نبذ خالی

جامه تن زخود فکندی دور

ساختی با خدا چو بزم حضور

که به تن بود آن نه بر جانش

بود غفلت زسلخ پیکانش

ضربتش رشك طاعت ثقلین

خنده آسا به روز بدر و حنین

ردّ خورشید يك دو نوبت کرد

دعوتش را کریم اجابت کرد

رشوه و حرمت آن

قاضی باید از ارباب دعوی و دفاع هدیه نپذیرد؛ زیرا چنین هدیه در حقیقت جز رشوه نیست و رشوه از نظر اسلام چنان نکوهیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره گیرنده و دهنده و واسطه آن نفرین کرده و فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَمَنْ بَيْنَهُمَا يَمْشِي «1».

خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و کسی که بین این دو واسطه می باشد.

و امام صادق علیه السلام رشوه خواری را کفر به خدا خواند و فرمود:

وَأَمَّا الرِّشَاءُ فِي الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ «2».

رشوه خواری در حکم و داوری کفر به خداوند می باشد.

(1) - مستدرک الوسائل: 355 / 17، باب 8، حدیث 21565.

(2) - وسائل الشیعة: 223 / 27، باب 8، حدیث 33647؛ فقه الرضا: 253، باب 36.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 33

هدیه و جمع آوری زکات

پیامبر صلی الله علیه و آله مردی به نام ابن اللُثیبیّه از طایفه «اُزد» را به جمع آوری زکات فرستاد و چون آن مرد از مأموریت خود بازگشت مبلغی از اموال را که همراه آورده بود تسلیم پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و مبلغی را برای خود برداشت و گفت: آن قسمت مال شما و این قسمت هدیه ای است که مردم به من اهدا کرده اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا در خانه پدر و مادرت نشستنی تا ببینی هدیه برایت می آورند یا نه؟!

سپس به سخن برخاست و فرمود:

چگونه است که ما مردمانی را مأمور جمع آوری زکات می سازیم پس می گویند:

این قسمت مال شما و این قسمت هدیه ای است که به ما اهدا شده، چرا چنین مأمور در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند هدیه برایش می برند یا نه «1».

گاهی نفس انسانی در اثر جنبش و هیجان حرص و طمع دستخوش نوع خاصی از وسوسه می‌شود که تحت تأثیر آن می‌خواهد میان گرفتن رشوه و رعایت جانب حق جمع کند، در صورتی که چنین امری هیچگاه میسر نیست؛ زیرا وقتی شخص پذیرای رشوه شد دیگر عقل او در اثر مداخله هوای نفس، قدرت حکومت را از دست خواهد داد و قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام اشاره به همین حقیقت فرمود:

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ عَلَيَّ يَدًا وَلَا مَنَّةً «2».

بار خدایا! برای فاجری حقی و منی بر ذمه من احراز مکن.

(1) - المجموع، محیی الدین نووی: 130 / 20؛ البحر الرائق: 6 / 470.

(2) - بحار الأنوار: 186 / 83، باب 43، حدیث 49.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 34

پاکی عمل

عاقبة بن یزید که در عصر مهدی عباسی عهده‌دار قضای بغداد بود، یک روز به هنگام ظهر نزد خلیفه شد و تقاضا کرد که دیگری را به جای او در منصب قضا بگمارد تا بی‌درنگ صندوق اسناد و محفظه مدارک مربوطه به ارباب دعوی و دفاع را به او تسلیم کند.

مهدی چون سخن او بشنید، پنداشت که یکی از رجال دولت با وی به معارضه برخاسته و او را آزرده خاطر و خشمگین ساخته.

از این رو علت استعفایش را بخواست و گفت: اگر علت آزردگیت این است که کسی با تو معارضه کرده بازگویی تا هم اکنون به تأدیش فرمان دهم، قاضی گفت:

چنین اتفاقی نیفتاده است.

مهدی گفت: در این صورت علت استعفا چیست؟

قاضی گفت: يك ماه پیش از این، دو تن از مراجعان در خصوص قضیه‌ای دشوار به محضر قضا حاضر شدند و هر يك ادله و شهودی بر صدق اظهارات خود در مورد نزاع اقامه کرد و حجت‌ها آورد که جای تأمل و درخور مطالعه و تحقیق بود.

من در برابر این قضیه دشوار فرو ماندم و چندین بار تجدید جلسه کردم و امید داشتم که آن قضیه را به اصلاح میان طرفین پایان بخشم، یا به وسیله تحقیق بیشتری حقیقت امر را دریابم.

قضا را در این میان یکی از طرفین دعوی خبر یافته بود که من رطب دوست دارم، از این رو برای جلب عواطف من در چنین موسم که فصل نوبر رطب است، مقداری از بهترین قسم آن را که من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتی برای خلیفه نیز در چنین فصلی میسور نیست فراهم ساخت و با پرداختن چند درهم رشوه،

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 35

دربان سرای را بر آن داشت که طبق رطب را نزد من آورد، در این هنگام دربان طبق را در برابر من بر زمین نهاد و گفت: این هدیه فلان است، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده خاطر و خشمگین شدم، چندان که دربان را از خدمت براندم و ظرف رطب را به آورنده آن بازگرداندم ولی روز دیگر چون متداعیان محضر قضا در آمدند نتوانستم آن دو را به يك چشم بنگرم و در دل خود به يك منزلت قرار دهم؛ زیرا طبق رطب، هر چند که من آن را مسترد داشته بودم اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود.

اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خویش را با آن شیرین ساخته بودم حال من بر چه منوال بود؟!

سپس قاضی با لحنی حاکی از خشم و تأثر گفت: در چنین روزگاری که خلق آن بر این گونه دستخوش فساد شده‌اند من بر دین خود می‌ترسم و بیم آن دارم که از سر غفلت به دام حيله ایشان در افتم و نقد ایمان و سرمایه تقوای خود را بر سر کار قضا نهم.

آن گاه قاضی از سر تضرع گفت: مرا از بند این مسئولیت برهان که خدای تو را از هر بند برهاند و از ادامه این خدمت معذور دار که خدای عذره‌ای تو را بپذیرد.

شرایط قضا در کلام امام علی علیه السلام

جامع‌ترین نصّی که شروط و قیود و صلاحیت قاضی را با دقیق‌ترین تعبیر بیان کرده، فصلی از فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر است که در آن فرمان ملکوتی می‌فرماید:

برای تصدّی وظیفه قضا و حکومت میان مردم، کسی را برگزین که به عقیده تو از همگی افراد رعیت برتر باشد، از آن گونه شخصیت که تراکم قضا او را به تنگنا

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 36

نیفکند و ارباب دعوی و دفاع او را تنگ حوصله و کژ خلق نسازند و در لغزش و خطایی که از او سرزند اصرار نوزد و چون حقیقت امری را بشناسد از پذیرفتن آن دلتنگ و از بازگشت به آن حقیقت، آزرده خاطر نگردد و طایر همتش از اوج نزاهت به حضیض طمع نگراید و در قضا یا به آنچه در وهله نخستین و نظر سطحی بفهمد از کاوش در اعماق حقایق باز نایستد و به هنگام رخ دادن شبهات برای جستن حق، پایداریش بیشتر و تمسّک به حجّت‌ها فزون‌تر و ملالتش از آمد و شد متداعیان کمتر و در کشف حقایق امور شکیباتر و به هنگام هویدا شدن حقیقت امر، در اصدار و تنفیذ حکم برنده‌تر باشد، از آن کسانی که چاپلوسی و چرب زبانی ایشان را نفریبد و تشویق و تحریض به امری، از جادّه حق منحرفشان نکند.

این مجموعه اوصافی است که امیرالمؤمنین علیه السلام برای قاضی صالح ذکر می‌کند و پس از آن، بیان خود را با يك جمله کوتاه بر این گونه پایان می‌بخشد.

وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ «1».

ای مالک! چنین مردمی که واجد همگی این اوصاف و شرایط باشند نادر و کمیابند.

زیرا در میان نفوس بشری که مفطور به ضعف و غالباً گرفتار حبّ و بغض و در گرو شهوت و غضب و اسیر خوف و طمعند کمتر نفسی قوی می‌توان یافت که خویش را از خطر دام و دانه برهاند و به اوج تقوا و قلّه نزاهت برآید، خاصه در عرصه قضا که غالباً دام‌های حساس حيله و دانه‌های فریبنده رشوه‌اش، زیرک‌ترین مرغ‌ها را از اوج به حضیض می‌کشد و گرفتار قید و بند می‌سازد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 37

بهلول، خردمند دیوانه‌نما

بهلول آن دانای آگاه و حکیم بزرگ چون از طرف هارون عباسی به منصب قضا دعوت شد و وی را برای پذیرفتن این شغل خطیر در فشار قرار داد ناگزیر خود را به دیوانگی زد و بر نی پاره‌ای سوار شد تا کودکان در پی او افتادند.

مصادف با همین ایام مردی قسم یاد کرده بود که ازدواج نکند مگر آن که با نخستین کسی که در راه ببیند در این باره مشورت نماید. اتفاقاً نخستین کسی که در راه با او مواجه شد همان خردمند دیوانه‌نما بود.

مرد به حکم سوگندی که یاد کرده بود قضیه خود را با او در میان نهاد نظرش را در کار خویش بخواست، خردمند دیوانه‌نما گفت: اگر دوشیزه‌ای را به همسری برگزینی سراسر سود است و هیچ گونه زیانی بهار نخواهد آورد و اگر بیوه‌ای را اختیار کنی نیمی سود و نیمی زیان است، لکن اگر زن بچه‌داری به همسری برداری سراسر زیان است و هیچ گونه سودی در بر نخواهد داشت.

آن گاه مرکب چوبین را به جنبش آورد و گفت: از سر راه اسب من به يك سو شو که لگد بر تو ننوازد.

مرد از مقایسه آن گفتار حکیمانه با رفتار جنون‌آمیز در حیرت شد و از داستان او جويا گشت.

خردمند دیوانه‌نما گفت: این گروه می‌خواستند تا دین مرا تباه کنند اما من تباهی عقل خویش را بهانه کردم تا دین خود را محفوظ دارم.

و امواج نامرئی وسوس و تسویلاتش، دستگاه حکومت عقل را از کار بازمی‌دارد و دیده بصیرت را چنان خیره و تیره می‌کند که از دیدن جمال حق عاجز می‌ماند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 38

به همین مناسبت است که در تاریخ قضایی اسلامی با سرگذشت‌های مهیجی برخورد می‌کنیم که تحاشی و ابای شدید مردم پرهیزکار را از قبول مسئولیت قضا نشان می‌دهد.

معامله نکردن دین با هوای نفس

خلیفه دوم، عمرو بن العاص حاکم مصر را فرمان داد تا کعب بن ضنه را به مقام قضای آن سامان بگمارد، حاکم مصر چون فرمان خلیفه را دریافت کرد عین نامه را نزد کعب فرستاد.

کعب چون از مضمون نامه آگاه شد گفت: به خدا قسم! کسی که خدای او را از جاهلیت و مهالك نجات بخشیده هرگز دوباره خویش را به آن ورطه در نمی افکند، سپس با کمال صراحت اقتراح خلیفه را رد کرد.

قاسم بن ولید همدانی چون از طرف یوسف بن عمر حاکم عصر و ناحیه خود به قضا فرا خوانده شد، چاره‌ای جز اظهار جنون ندید و برای فرار از این مسؤولیت در میان کوی و برزن موی ریش خود را يك سر بکند و روغن در چشمان خود ریخت و در چنین وضع و حالت نزد حاکم شد، حاکم چون موضوع را بدید گفت: این مرد دیوانه است و در خور مقام قضا نیست، سپس فرمان داد تا او را از حضور برانند!

وقتی حاکم عراق ابو قلابه را برای تصدی کرسی قضای بغداد فرا خواند، ابو قلابه دعوت حاکم را نپذیرفت و در پنهانی به سرزمین شام گریخت.

قضا را در همان ایام قاضی شام از منصب خویش معزول شد و چون ابوقلابه از این داستان خبر یافت احساس خطر کرد و از شام متواری شد و هم چنان در بیابان‌ها سرگردان بود تا به سرزمین یمامه درآمد و روزگاری دراز، خویش را از انتظار پوشیده داشت تا اوضاع دگرگون شد و خاطرش از خطر بیاسود و بار دیگر آهنگ عراق کرد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 39

یکی از دوستان گفت: چه بودی اگر منصب قضای مسلمانان را می پذیرفتی تا عدالت را در میان ایشان بکار می بستی و از این رهگذر اجر و ثواب می اندوختی، ابوقلابه گفت: چون شناوری به دریا درافتد تا چند یارای شنا کردن دارد.

عبدالرحمان بن حُجیره به سال هفتادم هجری به کرسی قضای مصر بنشست چون پدرش از این انتصاب خبر یافت گفت:

[إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ] «1».

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوی او بازمی گردیم.

فرزندم هلاك شد و خلق را نیز به مهلكه افکند.

قاضی شریک در روزگار مهدی عباسی به اصرار او منصب قضا را پذیرفت، نوبتی چند برای مطالبه ماهانه خود با صراف شهر سخت گیری کرد، صراف گفت:

تو در مقابل این نقدینه قماش نفروخته‌ای که چنین سخت می‌گیری.

شریک گفت: ای مردم! قسم به خدا کالایی گران به‌تر از قماش فروخته‌ام، ای مرد! من در برابر این نقدینه دین خود را فروخته‌ام!!

این حقایق نشان می‌دهد که مردم پرهیزکار تا چه اندازه از آلودگی به تبعات و مسؤولیت‌های قضا اجتناب و ابا داشته‌اند و این اجتناب و پرهیز نه از آن جهت است که این مردم پارسا تصدّی قضا را حرام می‌دانسته‌اند؛ زیرا مراجعه به فقه اسلامی نشان می‌دهد که مباشرت این وظیفه واجب کفایی است و هرگاه در عصری از اعصار هیچ کس به آن قیام نکند همگی در برابر خالق به علّت شانه خالی کردن از این وظیفه مسؤول و مؤاخذ خواهند بود.

شهید ثانی در کتاب «مسالك» می‌فرماید:

(1) - بقره (2): 156.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 40

وظیفه قضا از جمله واجبات کفایی است؛ زیرا نظام نوع انسانی متوقّف بر آن است و چون ظلم و بیداد همیشه هست، پس اجتماع ناگزیر از حاکمی است که داد مظلوم را از ظالم بستاند و دیگر این که امر به معروف و نهی از منکر بر این وظیفه مّرتب است «1».

4- قول حسن

[وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا] «2».

و با مردم با خوش زبانی سخن گوید

مورد سخن خوب و کلام نیک بنا بر گفته اهل فن به وقت معاشرت و رو در رویی با مردم است.

در وقت سخن گفتن با مردم از هر صنف و طایفه‌ای که باشند باید از قول زشت و سخن نازیبا و کلامی که در آن سبّ و ناسزا و فحش و استهزا و از این قبیل امور شیطانی است پرهیز داشت.

احترام به مردم به خصوص برادران مؤمن دستور اکید قرآن و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام است.

جداً باید از سخنی که در غیر مورد حق، قلب کسی را بیازارد و دل بی‌گناهی را برنجاند پرهیز کرد.

از اضافه حرف زدن باید اجتناب جست، از سخن بی‌فایده باید دوری گزید.

کلام را باید سنجیده گفت و سخن باید برای طرف مقابل دارای نفع دنیایی یا آخرتی یا معنوی و یا اخلاقی باشد.

(1) - مسالك الأفهام: 336 / 13، کتاب القضاء.

(2) - بقره (2): 83.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 41

قول حسن در قرآن

قرآن مجید از سخن ناروا و سخنی که دل را بیازارد و قوی که در آن توهین به افراد یا مسخره کردن مردم باشد، همه را نهی می‌نماید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ] «1».

ای اهل ایمان! نباید گروهی دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند] شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و با لقب‌های زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نزنید؛ بد نشانه و علامتی است این که انسانی را پس از ایمان آوردنش به لقب زشت علامت‌گذاری کنند.

و کسانی که [از این امور ناهنجار و زشت] توبه نکنند، خود ستمکارند.

راستی عجیب است، آنان که در سخن گفتن، اهل مراقبت و مواظبت و محاسبه نیستند و در ادای سخن خود را آزاد می‌دانند به فرموده قرآن مجید: ظالم و ستم‌پیشه‌اند و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.

قول حسن در روایات

در زمینه سخن گفتن روایات بسیار مهمی در کتب معتبر حدیث مانند:

(1) - حجات (49): 11.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 42

«من لا يحضره الفقيه»، «الكافي»، «وسائل»، «الوافي»، «محنة البيضاء» آمده که به پاره‌ای از آن روایات اشاره می‌شود.

اخَذَ رَجُلٌ بِلِحَامِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟

فَقَالَ: اطْعَامُ الطَّعَامِ وَاطْيَابُ الْكَلَامِ «1».

مردی مهار دانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: ای رسول خدا! کدام عمل بالاتر است؟ حضرت فرمود: خوراندن غذا و دستگیری از مستمندان و دردمندان و بیچارگان و سخن پاکیزه گفتن.

ثَلَاثٌ مِنْ ابْوَابِ الْبِرِّ، سَخَاءُ النَّفْسِ، وَطْيَابُ الْكَلَامِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى «2»:

سه چیز از درهای نیکویی است: سخاوت، پاکیزگی کلام، تحمل بر آزار.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

در بهشت غرفه‌هایی است که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش دیده می‌شود، ساکنان آن غرفه‌ها از امت من آنانند که متصف به این اوصافند:

پاکی سخن، اطعام طعام، افشای سلام، ادامه روزه، نماز شب به وقتی که مردم در خوابند «3».

در توضیح آیه [وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا] «4» فرمود:

(1) - المحاسن: 292 / 1، باب 47، حدیث 446؛ بحار الأنوار: 312 / 68، باب 79، حدیث 12.

(2) - المحاسن: 6 / 1، باب 1، حدیث 14؛ وسائل الشیعة: 125 / 12، باب 85، حدیث 15836.

(3) - الأملی، شیخ صدوق: 328، المجلس الثالث والخمسون، حدیث 5؛ بحار الأنوار:

118 / 8، باب 23، حدیث 5.

(4) - بقره (2): 83.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 43

با مردم آن گونه بگویند که دوست دارید در حق شما گفته شود «1».

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَكُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَقَبِيحِ الْقَوْلِ «2»:

سلیمان بن مهران می گوید: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم عده ای شیعه نزد آن حضرت بودند. شنیدم فرمود: زینت ما باشید و موجب وهن ما نگردید.

با مردم سخن خوب بگویند، زبان را حفظ کنند و زبان را از زیادی سخن و کلام قبیح نگهدارند.

قَوْلُ الْحَسَنِ يُثْرِي الْمَالَ، وَيُنْجِي الرِّزْقَ، وَيُنْسِي فِي الْأَجَلِ وَيُحِبُّ إِلَى الْأَهْلِ وَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ «3».

حضرت فرمود: قول حسن را منافع است: مال را زیاد می کند، رزق و روزی را می رویاند، مرگ را به تأخیر می اندازد، آدمی را محبوب اهلش می کند و باعث ورود به بهشت می شود.

الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ فَرَابِحٌ وَسَالِمٌ وَشَاحِبٌ، فَأَمَّا الرَّابِعُ فَالَّذِي يَذْكُرُ اللَّهَ وَأَمَّا السَّالِمُ فَالَّذِي يَقُولُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ، وَأَمَّا الشَّاحِبُ فَالَّذِي يَخْوِضُ فِي النَّاسِ «4».

کلام سه نوع است: رابح، سالم، شاحب: رابح ذکر خداست، سالم گفتار

- (1) - الکافی: 165 / 2، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 341 / 71، باب 20، حدیث 125.
- (2) - الأمالی، شیخ طوسی: 440، المجلس الخامس، حدیث 987؛ وسائل الشیعة: 193 / 12، باب 119، حدیث 16063.
- (3) - الخصال: 317 / 1، حدیث 100؛ بحار الأنوار: 310 / 68، باب 79، حدیث 1.
- (4) - وسائل الشیعة: 199 / 12، باب 120، حدیث 16079؛ بحار الأنوار: 289 / 68، باب 78، حدیث 55.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 44

محبوب خداست، شاحب سخنی است که در بین مردم سرگرمی آورد و آنان را از حق و حقیقت غافل کند.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَكَثِيرُهُ قَاتِلٌ «1».

علی علیه السلام فرمود: سخن مانند دواست. کم آن با منفعت و زیادش کشنده است.

در روایت مهمی آمده:

از حضرت سجاد علیه السلام پرسیدند: کدامیک از سکوت و کلام بهتر است؟ حضرت فرمود: هر کدام را آفاتی است. وقتی هر دو از آفت سالم باشند گفتار از سکوت بهتر است.

عرضه داشتند: چگونه؟ فرمود: خدای عزوجل انبیا و اوصیا را به سکوت نفرستاد، بلکه آمدند تا بگویند، بهشت معلول سکوت نیست، ولایت حق محصول سکوت نمی باشد، با سکوت رهایی از جهنم معنا ندارد، بلکه بهشت و آزادی از عذاب و کسب ولایت حق به سخن است «2».

سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ «3».

زشت گفتن به مؤمن فسق و جنگ با او کفر است.

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ «4».

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بدگوی زشت زبان را دشمن دارد.

(1) - غرر الحکم: 211، حدیث 4081؛ میزان الحکمة: 11/ 5248، الکلام، حدیث 17907.

(2) - الاحتجاج: 2/ 315؛ بحار الأنوار: 68/ 274، باب 78، حدیث 1.

(3) - الکافی: 2/ 359، باب السباب، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 12/ 281، باب 152، حدیث 16311.

(4) - الکافی: 2/ 324، باب البذاء، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 75/ 176، باب 22، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 45

و نیز فرمود:

الْجَنَّةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ أَنْ يَدْخُلَهَا «1».

دخول در بهشت به هر زشت گویی حرام است.

و نیز فرمود:

بهشت بر هر فحش دهنده زشت گوی کم حیا که پروا ندارد چه می گوید و در حقش چه می گویند حرام است «2».

الْفَحْشُ وَالْفَحْشُ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ «3».

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زشت گفتن و ناسزاگویی از اسلام نیست.

و نیز فرمود:

لَوْ كَانَ الْفَحْشُ خَلْقًا لَكَانَ شَرَّ خَلْقِ اللَّهِ «4».

اگر فحش مخلوق بود از بدترین خلق خدا بود.

امام عسکری علیه السلام در باب قول حسن می فرماید:

قُولُوا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ حُسْنًا مُّؤْمِنِهِمْ وَخُلَافِهِمْ «5».

با مردم نیک بگوئید چه مؤمن آنان چه مخالفشان.

(1) - مجموعه ورام: 1/ 110؛ میزان الحکمة: 9/ 4542، الفحش، حدیث 15679.

(2) - الکافی: 2/ 323، باب البذاء، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 16/ 35، باب 72، حدیث 20904.

(3) - غرر الحکم: 223، حدیث 4488؛ میزان الحکمة: 9/ 4542، الفحش، حدیث 15684.

(4) - کنز العمال: 8097؛ میزان الحکمة: 9/ 4544، الفحش، حدیث 15690.

(5) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: 353، حدیث 40؛ بحار الأنوار: 68/ 309، باب 79؛ سفینه البحار: 7/ 381، باب القاف بعده الواو.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 46

الهی! شرّ زبان و خطر این عضو چه بزرگ است، خداوندا! ما از زبان خود کمتر محافظت می کنیم و اگر زندگی ما این گونه به پایان برسد بدون شک دچار خسران و در قیامت کبری گرفتار عذاب الیم خواهیم شد، الهی! از باب کرم و لطف و از درِ مرحمت و رأفت و از طریق عنایت و محبت، دست ما ضعیفان را بگیر و این بیچارگان را از غفلت و افتادن در ورطه هلاکت، چه در دنیا و چه در آخرت محافظت فرما که ما را یار و ناصر و مددکاری جز وجود مقدس تو نیست.

5- قول احسن

در زمینه قول احسن آیاتی در قرآن مجید بدین پایه قرائت می کنیم:

[وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا] «1».

و به بندگانم بگو: سخنی را که نیکوتر است، بگویند؛ زیرا شیطان میان آنان [به سبب سخنان زشت و بی منطق] دشمنی و نزاع می افکند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

[وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] «2».

و خوش گفتارتر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم شدگان [در برابر فرمان‌ها و احکام خدا] هستم، کیست؟

(1) - اسرا (17): 53.

(2) - فصلت (41): 33.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 47

[الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ] «1».

آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند، اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده، و اینان همان خردمندانند.

از آیات ذکر شده در قول احسن استفاده می‌شود:

مورد قول احسن در يك مرحله، در گفتگوی با مردم است، به این معنی که خداوند از انسان می‌خواهد در برخورد با مردم به وقت حرف زدن، بهترین سخن و نیکوترین کلام را انتخاب کند.

در مرحله دیگر، قول احسن به وقت هدایت باید بکار گرفته شود، به این معنی که وقتی انسان در مقام دستگیری از گمراه برآمد لازم است وی را با بهترین کلام که همان کلام خدا و انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام است به شاهراه سعادت و سلامت هدایت کند.

در مرحله دیگر، قول احسن در میان تمام اقوال قرآن مجید است که در تمام پهنه هستی قول نیکوتر و صادق‌تر و محکم‌تر و بهتر و برتر از قول خدا نیست.

چقدر عالی است که انسان با قرآن مجید، با تمام وجود انس و رفاقت پیدا کند که در تمام شؤون زندگی قولی غیر از قول قرآن نداشته باشد به این معنی که هر چه می‌خواهد بگوید با ترازوی قرآن سنجیده، آن گاه بگوید، یا به این معنی که در سخن گفتن با مردم جز با آیات کتاب حق با برنامه دیگر منظورش را اظهار ندارد و این کار مشکلی نیست، چنانچه در کتاب‌های حدیث و تاریخ از این نمونه زیاد ذکر شده است.

(1) - زمر (39): 18.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 48

فضّه، خادمه حضرت زهرا علیها السلام

از ابوالقاسم قشیری نقل شده:

در بادیه زنی را تنها دیدم. گفتم: کیستی؟ جواب داد:

[وَقُلِّ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] «1».

بنابراین از آنان روی برگردان و سلام جدایی [را به آنان] بگو، پس [سرانجام شقاوت بار خود و نتیجه کفر و عنادشان را] خواهند دانست.

از قرائت آیه فهمیدم که می گوید: اول سلام کن سپس سؤال کن که سلام علامت ادب و وظیفه وارد بر مورود است.

به او سلام کردم و گفتم: در این بیابان آن هم با تن تنها چه می کنی؟ پاسخ داد:

[مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ] «2».

و هر که را خدا هدایت کند، او را هیچ گمراه کننده ای نخواهد بود.

از آیه شریفه دانستم راه را گم کرده ولی برای یافتن مقصد به حضرت حق جلّ و علا امیدوار است.

گفتم: جیّ یا آدم؟ جواب داد:

[يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ] «3».

ای فرزندان آدم! [هنگام هر نماز و] در هر مسجدی، آرایش و زینت [مادی و معنوی خود را متناسب با آن عمل و مکان] همراه خود برگزید.

(1) - زحرف (43): 89.

(2) - زمر (39): 37.

(3) - اعراف (7): 31.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 49

از قرائت این آیه درك كردم که از آدمیان است.

گفتم: از کجا می‌آیی؟ پاسخ داد:

[يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ] «1».

اینانند که [گویی] از جایی دور ندایشان می‌دهند.

از خواندن این آیه پی بردم که از راه دور می‌آید.

گفتم: کجا می‌روی؟ جواب داد:

[وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا] «2».

و خدا را حقی ثابت و لازم بر عهده مردم است که [برای ادای مناسک حج] آهنگ آن خانه کنند، [البته] کسانی که [از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر] بتوانند به سوی آن راه یابند.

فهمیدم قصد خانه خدا دارد.

گفتم: چند روز است حرکت کرده‌ای؟ پاسخ داد:

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ] «3».

همانا ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش روز آفریدم، و هیچ رنج و درماندگی به ما نرسید.

فهمیدم شش روز است از شهر خود حرکت کرده و به سوی مکه معظمه می‌رود.

(1) - فصلت (41): 44.

(2) - آل عمران (3): 97.

(3) - ق (50): 38.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 50

پرسیدم: غذا خورده‌ای؟ جواب داد:

[وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ] «1».

و آنان را جسد‌هایی که غذا نخورند قرار ندادیم، و جاویدان هم نبودند [که از دنیا نروند].

پی بردم که در این چند روز غذا نخورده است.

به او گفتم: عجله کن تا تو را به قافله برسانم جواب داد:

[لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا] «2».

خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

فهمیدم که به اندازه من در مسئله حرکت و تندروی قدرت ندارد.

به او گفتم: بر مرکب من در ردیف من سوار شو تا به مقصد برویم پاسخ داد:

[لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا] «3».

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی‌تردید آن دو تباه می‌شد.

معلوم شد که تماس بدن زن و مرد در يك مركب يا يك خانه يا يك محل موجب فساد است، به همین خاطر از مركب پیاده شدم.

به او گفتم: شما به تنهایی بر مركب سوار شو.

چون بر مركب فرار گرفت گفتم:

(1) - انبیاء (21): 8.

(2) - بقره (2): 286.

(3) - انبیا (21): 22.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 51

[سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ] «1».

منزه [از هر عیب و نقصی] است کسی که این [وسایل سواری] را برای ما مسخر و رام کرد، در حالی که ما را قدرت مسخر کردن آنها نبود.

چون این آیه را قرائت کرد فهمیدم در مقام شکر حق برآمده و از عنایت خداوند عزیز، سخت خوشحال است.

وقتی به قافله رسیدم گفتم: در این قافله آشنایی داری جواب داد:

[وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ] «2».

و محمد جز فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده و] گذشته‌اند.

[يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ] «3».

ای یحیی! کتاب را به قوت و نیرومندی بگیر.

[یا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ] «4».

ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیان.

[یا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ] «5».

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم.

(1) - زخرف (43): 13.

(2) - آل عمران (3): 144.

(3) - مریم (19): 12.

(4) - قصص (28): 30.

(5) - ص (38): 26.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 52

از قرائت این چهار آیه دانستم چهار آشنا به نامهای محمد و یحیی و موسی و داود در قافله دارد.

چون آن چهار نفر نزدیک آمدند، این آیه را خواند:

[الْمَالُ وَ الْبُنُوعُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] «1».

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند.

فهمیدم این چهار نفر پسران اویند.

به آنان گفت:

[يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ] «2».

ای پدر! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است].

از قرائت این آیه فهمیدم به فرزندانش می گوید: به این مرد زحمت کشیده امین مزد بدهید.

چون فرزندانش به من مقداری درهم و دینار دادند و او حس کرد کم است این آیه را خواند:

[وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ] «3».

و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند.

یعنی به مزد او اضافه کنید.

(1) - كهف (18): 46.

(2) - قصص (28): 26.

(3) - بقره (2): 261.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 53

از وضع آن زن، سخت به تعجب آمده بودم. به فرزندانش گفتم: این زن با کمال که نمونه او را ندیده بودم و نشنیده بودم کیست؟ جواب دادند: ای مرد! این زن حضرت فضّه خادمه حضرت زهرا علیها السلام است که بیست سال است خارج از قرآن سخن نگفته است! «1»!

آری، قرآن، احسن سخن و احسن قصص و احسن قانون است که هر کس در تمام امور زندگی هماهنگ با این کتاب باشد دارای احسن قول و احسن عمل و احسن اخلاق و احسن اجر و مزد است.

6- قول کریم

[وَقُلْ لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا] «2».

و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.

یکی از موارد قول کریم به وقت برخورد با پدر و مادر است که در این زمینه به خواست حضرت حق در شرح باب هفتاد و یکم «مصباح الشریعة» به تفصیل مطالب پر ارزشی از آیات و روایات خواهد آمد.

7- قول لَیْن

[اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ] «3».

(1) - بحار الأنوار: 43/ 86-87، باب 4.

(2) - اسرا (17): 23.

(3) - طه (20): 43-44.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 54

هر دو به سوی فرعون بروید؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است.*

پس با گفتاری نرم به او بگویید، امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد].

از آیه شریفه به روشنی معلوم می شود که جای قول لَیْن به وقت برخورد با مردم طاغی و یاغی است که شاید با وزش نسیم قول لین از طغیان و یاغیگری آنان کاسته شود و به راه حق و حقیقت بازگردند که اگر از ابتدای امر با خشونت با آنان برخورد شود، به طغیان آنان افزوده گردد و نتیجه ای از امر به معروف و نهی از منکر حاصل نشود.

به بخشاینده در وی نظر کن

متاب ای پارسا روی از گنهکار

تو بر من چون جوانمردان گذر کن «1»

اگر من ناجوانمردم به کردار

در این زمینه لازم است برخورد قرآن مجید را که در حقیقت برخورد حضرت حق است با گنهکاران و طاغیان دقت کنید، تا راه برخورد با اهل معصیت در مرحله اول امر به معروف و نهی از منکر بر شما روشن شود.

قرآن چون مردم معصیت کار را دعوت می کند، در دعوت خود به آنان نوید رحمت و آمرزش می دهد، باشد که با آن نوید، دل سخت آنان نرم گردد و به خدا بازگشته با اهل ایمان برادر و همراه و هم سنگر شوند.

اسلام عزیز تا جایی که جای جذب است اگر چه يك نفس بیشتر از اهل گناه نمانده باشد در مقام جذب است، چون ببیند اهل طغیان به هیچ صراطی مستقیم نمی شوند، آن وقت دل از آنان برداشته و ایشان را دفع می کند.

اسلام به هیچ عنوان اجازه دفع مؤمن و مسلمان را از طرف مؤمن نمی دهد و هر

(1) - گلستان، سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 55

کس مؤمن و مسلمانی را دفع کند در حقیقت خدا را دفع کرده و از هوا و هوسش پیروی نموده و به عبارت دیگر به اخلاق بت پرستان درآمده که آنان تا در بت پرستی اند در مقام دفع حق و حقیقتند.

8- قول ایمان

[قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ] «1».

[شما مردم مؤمن از روی حقیقت اقرار کنید و] بگوئید: ما به خدا ایمان آوردیم.

از آیات قرآن و روایات بسیار مهم کتب حدیث استفاده می شود که ایمان مرکب از سه پیکره است.

1- ایمان به قلب.

2- عمل به اعضا و جوارح.

3- ابلاغ به زبان.

چون از طریق کسب علم و معرفت دل آدمی به نور ایمان روشن شد و اعتقاد به خدا و قیامت و حقایق الهیه در قلب استوار گشت و این ایمان به وسیله اعضای بدن به مرحله عمل آمد و مسائل الهی در هر شرطی از شرایط به وسیله زبان ابلاغ گشت، آدمی به حقیقت مؤمن شده و دارای ارزش الهی گشته است.

وظیفه زبان در هر حال ابلاغ مسائل ایمانی در جامعه و در خانواده و در هر محلّ و منزلی است و خودداری از بیان حقایق الهی از ضعف ایمان و یا علّتش ترس است، ترسی که از حالات شیطانی و از امراض روحی و روانی است.

(1) - بقره (2): 136.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 56

اگر مسئله ابلاغ ایمان به وسیله زبان‌های پاک مردان راه حق نبود، از فرهنگ سعادت بخش الهی در صحنه حیات اجتماعی و خانوادگی خبری نبود.

این زبان یاران حق بود که ضامن تداوم دین خدا در بستر تاریخ گشت، گرچه در کنار این گونه زبان سرهای پرشور اولیای خدا به دار رفت که این دار برای آنان مقام الهی و این مرگ برای اولیای الهی جز شهادت در راه دوست چیزی نبود.

چه زبانی از زبان انبیا و ائمه و اولیا و مردانی چون حجر بن عدی و رشید هجری و ابوذر غفاری و میثم تمار و... بالاتر و برتر که این زبان‌ها، چراغ پر فروغ الهی فرا راه حیات همه انسان‌ها تا روز قیامت و صبح محشر است.

اینان روز و شب، وقت و بی وقت، آن به آن، لحظه به لحظه، سخنی جز حق و ذکر به جز ذکر یار و یادی جز یاد دوست و حرفی جز حرف هدایت و کلامی جز کلام عشق نداشتند.

به قول عارف نامدار، فیض بزرگوار:

تسبیح روز وصل تو بسیار می کنم

شب‌ها حدیث زلف تو تکرار می کنم

جان را زعکس روی تو گلزار می کنم

چون دم زند صباح ز انوار طلعت

از پای تا به سر همه تن دیده می شوم	جان را بدیده قابل دیدار می کنم
از غمزه نگاه تو بیهوش می شوم	دل را زچشم مست تو هشیار می کنم
عکس تو چون در آینه دل درآیدم	بی خود حدیث واحد قهار می کنم
هر کار خوب را که زکردار عاجزم	تحسین هر که کرد به گفتار می کنم

9- قول سدید

محلّ و مورد قول سدید در دوحاست:

1- رعایت تقوا

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 57

2- برخورد با یتیمان مردم

آنجا که مربوط به رعایت تقواست در سوره احزاب آمده:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا] «1».

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و سخن درست و استوار گوئید.

و آنجا که مربوط به برخورد با یتیمان مردم است، در سوره مبارکه نساء می فرماید:

[وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرْكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا] «2».

و کسانی که اگر فرزندی ناتوان پس از خود به جای می گذارند، بر آنان [از ضایع شدن حقوقشان] بیم دارند، باید [از این که حقوق یتیمان دیگران را ضایع کنند] بترسند. پس لازم است [نسبت به شأن یتیمان] از خدا پروا کنند، و [درباره آنان] سخنی درست و استوار گویند.

انسان لزوماً باید از مکافات عمل بترسد؛ چرا که ممکن است از خود او یتیم برجای ماند و هر کسی طبیعتاً علاقه مند است با یتیمان به خوبی رفتار شود و اگر چنین بخواهد پس با یتیمان دیگران باید به خوبی برخورد نماید.

10- قول معروف

محل قول معروف در مرحله اول در رابطه با سفیهان و در مرحله بعد با اقوام میت و ایتام و مساکین است.

(1) - احزاب (33): 70.

(2) - نساء (4): 9.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 58

قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

[وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا] «1».

و اموالتان را که خدا مایه قوام و برپایی [زندگی] شما گردانیده به سبک مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید و با آنان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوید.

[وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا] «2».

چون هنگام تقسیم کردن ارث، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن را به ایشان بدهید، و با آنان سخنی شایسته و پسندیده گوید.

11- قول میسور

مورد قول میسور وقتی است که انسان دستش از مال دنیا تهی است، ولی به خاطر آبرومندی انسان از هر طرف برای کمک گرفتن به آدمی مراجعه می‌نمایند، ولی انسان از رفع نیاز آنان عاجز است، در این صورت با گفتار مؤدبانه و عاشقانه و محبت آمیز و به قول قرآن با قول میسور باید دل آنان را خوش و با چهره گشاده با آنان روبرو شد، به نحوی که با رضا و خشنودی از انسان جدا گردند.

[وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا

(1) - نساء (4): 5.

(2) - نساء (4): 8.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 59

مِثُورًا] «1».

و اگر [به خاطر تهیدستی و فقر] باید از آنان [که به پرداخت حقشان سفارش شدی] روی بگردانی [و این روی گردانی] برای طلب رزقی است که از سوی پروردگارت رسیدن به آن را امید داری؛ پس با آنان [تا رسیدن رزق خدا] سخنی نرم و امیدوار کننده بگو.

این آیات نمونه‌ای از آیات قرآن مجید بود که بیان داشت هرکس در برخورد به هر موردی باید قول مربوط به آن مورد را بکار گیرد، تا از نظر زبان و نحوه سخن گویی دچار گناه نگشته و بتواند رضا و خشنودی حضرت حق را به دست آورده و مردم را از هر قوم و دسته و هر طبقه و صنفی که هستند از شرّ زبان خویش آسوده و سالم نگه دارد که زبان به جای خودش بهترین وسیله نجات و شیرین‌ترین نعمت و در غیر موردش بدترین وسیله هلاک و تلخ‌ترین عضو وجود آدمی است.

(1) - اسرا (17): 28.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 60

[وَكَذَلِكَ لَا مَعْصِيَةَ أَشْعَلُ عَلَى الْعَبْدِ وَأَسْرَعُ عُقُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ وَاشْدُّهَا مَلَامَةً وَأَعْجَلُهَا سَأْمَةً عِنْدَ الْخَلْقِ مِنْهُ. وَاللِّسَانُ تَرْجُمَانُ الضَّمِيرِ وَصَاحِبُ خَبَرِ الْقَلْبِ وَبِهِ يَنْكَشِفُ مَا فِي سِرِّ الْبَاطِنِ وَعَلَيْهِ يُحَاسَبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ]

آفات زبان

هیچ معصیتی از نظر سرگرم کنندگی و سرعت در ایجاد عقوبت در پیشگاه حق و شدت ساختن ملامت و دلگیر کننده‌تر در بین مردم همانند سخن نیست.

سخن مترجم درون و مخبر قلب و آشکار کننده سرّ است و در قیامت صاحب سخن از طرف حضرت حق به محاسبه دقیق کشیده خواهد شد.

راستی، هرکس باید از دست زبانش به فریاد آید و به پیشگاه حضرت ربّی از شرّ این عضو خطرناک بنالد.

غزالی و فیض بزرگوار در «احیاء العلوم» و «محجة البیضاء» برای زبان نزدیک به بیست گناه و آفت شمرده‌اند که هرکدامش برای هلاکت و نابودی انسان و خراب کردن بنای سعادت آدمی کافی است و این گناهان بر زبان سخت و دشوار نیست و برای هر کسی به راحت‌ترین وجهی، آلوده شدن به هریک از این گناهان بزرگ آسان است.

1- سخن بی‌فایده و بی‌معنی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 61

2- زیادی در کلام.

3- خوض در باطل گویی.

4- مرء و مجادله.

5- گفتار به دشمنی و خصومت.

6- تصنّع و تکلف در گفتار و به سجع و قافیه سخن گفتن به نحوی که مستمع نفهمد، برای خودنمایی و خودستایی.

7- فحش و سبّ و بداء «1».

8- لعن بی‌مورد.

9- غنا و شعر باطل.

- 10- مزاح بیجا به نحوی که دل مردم را بیازارد.
- 11- مسخره و استهزا.
- 12- افشای سرّ.
- 13- وعده دروغ.
- 14- کذب.
- 15- غیبت.
- 16- دو به هم زنی.
- 17- گفتار به دورویی و نفاق.
- 18- مدح و ذم بی مورد و بیجا.
- 19- ورود به امور تخصّصی بدون داشتن تخصّص به خصوص در معارف الهی.
- 20- سؤال بیجا و بی مورد.

(1) - بداء: سخنان زشت و ناپسند، دشنام.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 62

[وَالْكَلَامُ حَمَزٌ يُسَكِّرُ الْقُلُوبَ وَالْعُقُولَ مَا كَانَ مِنْهُ لِعَبْرِ اللَّهِ.

وَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَقَّ بِطُولِ السَّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ. قَالَ بَعْضُ الْحُكَمَاءِ: احْفَظْ لِسَانَكَ عَنْ خَبِيثِ الْكَلَامِ وَفِي غَيْرِهِ لَا تَسْكُتْ إِنْ اسْتَطَعْتَ. فَأَمَّا السَّكِينَةُ وَالصَّمْتُ فَهِيَ هَيْئَةٌ حَسَنَةٌ رَفِيعَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِأَهْلِهَا وَهُمْ أَمَنَاءُ أَسْرَارِهِ فِي أَرْضِهِ]

کلام بیهوده

کلام باطل و بیهوده همانند شراب موجب بیهوشی و مرض قلب است و چیزی به طول زندان مستحق تر از زبان نیست. بعضی از حکما گفته اند:

زبان را از کلام آلوده حفظ کن و در غیر آن اگر قدرت داری سخن بگو.

وقار و سکوت و به تعبیر دیگر آرمیدگی و خاموشی صفت خوب و خوشایند است و دو واقعیت الهی است، اهل این دو صفت امنا و حافظان اسرار حق در روی زمین اند.

مسئله با اهمیت صمت در شرح حدیث بیست و هفتم به نحو تفصیل توضیح داده شد، می توانید به آن باب مراجعه کرده و عظمت و اهمیت آن مسئله را در آن فصل ملاحظه فرمایید.

باب

47

در مدح و ذم

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 65

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا يَصِيرُ الْعَبْدُ عَبْدًا خَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَصِيرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُّ عِنْدَهُ سَوَاءً، لِأَنَّ الْمَمْدُوحَ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَصِيرُ مَذْمُومًا بِذَمِّهِمْ وَكَذَلِكَ الْمَذْمُومُ.

وَلَا تَفْرَحْ بِمَدْحِ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ فِي مَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا يُغْنِيكَ عَنِ الْمَخْكَومِ لَكَ وَالْمَقْدُورِ عَلَيْكَ.

وَلَا تَحْزَنْ أَيْضًا بِذَمِّ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَنْقُصُ عَنْكَ دَرَجَةً وَلَا يَحُطُّ عَنْ دَرَجَةِ خَيْرِكَ شَيْئًا.

وَكَتَفَ بِشَهَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكَ وَعَلَيْكَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا] «1».

وَمَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى صَرْفِ الدَّمِّ عَنْ نَفْسِهِ وَلَا يَسْتَطِيعُ عَلَى تَحْقِيقِ الْمَدْحِ لَهُ كَيْفَ يُرْجَى مَدْحُهُ أَوْ يُخْشَى ذَمُّهُ.

وَاجْعَلْ وَجْهَ مَدْحِكَ وَذَمِّكَ وَاحِدًا، وَقِفْ فِي مَقَامٍ تَعْتَنِمُ فِيهِ مَدْحَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَكَ وَرِضَاهُ، فَإِنَّ الْخُلُقَ خُلِقُوا مِنَ الْعَجْزِ مِنْ مَاءٍ مِهِينٍ فَلَيْسَ لَهُمْ إِلَّا مَا سَعَوْا، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] «2».

[وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا] «3».

(1) - نساء (4): 79.

(2) - نجم (53): 39.

(3) - فرقان (25): 3.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 66

[لَا يَصِيرُ الْعَبْدُ عَبْدًا خَالِصًا لِلَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَصِيرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُّ عِنْدَهُ سَوَاءً، لِأَنَّ الْمَمْدُوحَ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَصِيرُ مَذْمُومًا بِذَمِّهِمْ وَكَذَلِكَ الْمَذْمُومُ]

حقیقت مدح و ذم

امام صادق علیه السلام در این فصل به مسئله بسیار مهمی اشاره دارند که آن مسئله از علامت خلوص و پاکی عبد است.

در قسمت اول روایت می‌فرمایند:

بنده نمی‌تواند بنده خدا باشد، مگر این که تعریف و مدح و تکذیب و مذمت مردم در برابرش یکسان و مساوی باشد و حال درون او با مدح و ذم کسی تغییر نکند، چرا که انسان ممدوح حضرت حق و آن آدمی که به خاطر ایمان و عمل صالح مورد مدح خدا است به مذمت مردم مذموم نمی‌شود و آن که مذموم خداست به تعریف و مدح مردم ممدوح نمی‌گردد.

مدح و ذم واقعی فقط در ارتباط با عالم ملکوت است، نه در رابطه با مردم، مردم چه خبر از حالات درون و وضع پرونده گذشته انسان دارند، آدمی اگر ممدوح حق باشد پسندیده و رنه بدبخت و بیچاره و سیه‌روز است.

اگر تمام مردم عالم از انسان تعریف کنند، ولی حضرت دوست مکذّب انسان باشد. آن همه تعریف مردم به اندازه پوست جوی ارزش ندارد و اگر تمام مردم

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 67

جهان انسان را مذمت کنند، ولی آدمی ممدوح حق باشد، آن همه تکذیب پیشیزی اعتبار ندارد.

آنان که از همه جهت قابل مدح بودند و حریم مقدسشان از کمترین مذمت دور بود انبیا و اولیای خاص حضرت حق بودند، بقیه انسانها دارای عیب و نقص اند.

بدین جهت نباید به مدح مردم دلخوش شوند و از مذمت آنان دلگیر گردند.

مدح مردم، منزلت انسان را در پیشگاه حضرت حق اضافه نمی کند و به تقدیر حق نسبت به عبد اثر نمی گذارد و هم چنان مذمت مردم، چیزی از آدمی کم نمی کند و از درجه خیر انسان نمی کاهد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 68

[وَلَا تُفْرَحْ بِمَدْحِ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَزِيدُ فِي مَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا يُغْنِيكَ عَنِ الْمَحْكُومِ لَكَ وَالْمَقْدُورِ عَلَيْكَ. وَلَا تَحْزَنْ أَيْضًا بِذَمِّ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَنْقُصُ عَنْكَ دَرَجَةً وَلَا يَحُطُّ عَنْ دَرَجَةِ خَيْرِكَ شَيْئًا، وَاکْتَفِ بِشَهَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكَ وَعَلَيْكَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[وَكُنْفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا] «1»]

مدح و ذم دیگران

به تعریف کسی شاد مشو که با وجود گناهان و خطاها و اشتباهاتی که بر انسان گذشته و کسی جز خدا اطلاع ندارد، شادی معنا نمی بخشد، این مسئله را بدان که مدح مردم به مقام تو نزد خدا اضافه نمی کند و به مقدرات حق و آنچه را به آن بر اثر حکمت و مصلحت خداوند محکومی، اثر نمی گذارد.

و نیز به مذمت مردم ناراحت مشو که ذره‌ای از مقام و منزلتت نمی کاهد و از خوبیت چیزی کم نمی کند، بهتر این است که در تمام دوران عمر به شهادت و حکم الهی اکتفا کنی، چرا که شهادت و حکم حق چه به نفع تو باشد و چه بر

علیه تو همان حق است، آری، به مدح حق دل خوش کن که رضا و خشنودی او به منزلت اضافه می کند و اگر مورد مذمت خدایی، به تدارك علل مذمت برخیز که نارضایتی

(1) - نساء (4): 79.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 69

و ناخشنودی حق تو را به ورطه هلاکت و تیره بختی خواهد کشید.

راستی، همه ما باید با توجه به پرونده عبادات ناقابل خود و گناهان زیاد در برابر عظمت حق و عنایاتش، در مقام شرم و حیا و سرافکنندگی و ذلت و خضوع و خشوع باشیم، با این وصف اگر ما را مداحان مدح کنند برای چه به مدحشان شاد شویم که در خور مدح نیستیم و آن مدحی که از ما می شود در حقیقت ناشی از جهل مداح است و چیزی که محصول جهل است خشنودی و خوشحالی ندارد و اگر ما را مذمت کنند نباید محزون گردیم که به حقیقت در خور مذمتیم گرچه تمام عبادات جن و انس را داشته باشیم که مذمت تازیانه ای الهی، برای جلوگیری از طغیان و سرکشی نفس چموش است!

به قول حضرت فیض:

ز غفلت تو تو را صد حجاب در پیش است	صفای چهره جان را نقاب در پیش است
بسی کتاب بخواندی کتاب خویش بخوان	ز کرده های تو جان را کتاب در پیش است
حساب کرده خود کن حساب در چه کنی	که ماند از پس و روز حساب در پیش است
عذاب روح مکن بحر مال دنی دون	عذاب قبر و سؤال و جواب در پیش است
ز بحر آنچه ز پس ماندت چه می سوزی	زمین حشر و تف آفتاب در پیش است
زمانی ار نکنی خواب در دل شبها	شود که در لحدت وقت خواب در پیش است

[وَمَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى صَرْفِ الدَّمِّ عَنْ نَفْسِهِ وَلَا يَسْتَطِيعُ عَلَى تَحْقِيقِ الْمَدْحِ لَهُ كَيْفَ يُرْجَى مَدْحُهُ أَوْ يُخْشَى دَمُّهُ]

استحقاق مدح و ذم

هرگاه کسی مستحق مذمت باشد و قدرت بر تحقق علل حقیقی مدح برای خود نداشته باشد، چه امید مدح از او توان داشت و چرا باید از مذمتش ترسید که هر مدّاحی جز خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام بر مدح و ذمّشان هیچ اعتباری نیست، از این جهت باید مدح و ذم اشخاص برای انسان فرقی نکند و تعریف و تکذیبشان برای آدمی مساوی باشد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 71

[وَأَجْعَلَ وَجْهَ مَدْحِكَ وَذَمِّكَ وَاحِدًا وَقِفْ فِي مَقَامٍ تَعْتَمِدُ فِيهِ مَدْحَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَكَ وَرِضَاهُ، فَإِنَّ الْخَلْقَ خُلِقُوا مِنَ الْعَجْزِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَلَيْسَ لَهُمْ إِلَّا مَا سَعَوْا، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:]

[وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] «1». [وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا] «2»

مدح و ذم بیجا

مدح و ذم مردم برایت یکسان باشد و در مقامی قرار بگیر که مدح حضرت حق را مغتنم بشماری و متوجه رضا و خشنودی او باشی که خلق عالم ضعیف آفریده شده‌اند و بنیان ساختمانی آنها از آبی سست است و برای کسی چیزی نیست، مگر محصول کوشش که خداوند فرموده:

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست و نیز فرموده: و [مشرکان] به جای او معبودانی اختیار کرده‌اند که چیزی را نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند و برای خودشان مالک زیان و سودی نیستند و قدرت و تسلطی بر مرگ و حیات و برانگیختن پس از مرگ ندارند.

(1) - نجم (53): 39.

(2) - فرقان (25): 3.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 72

هر کس در این چند روزه دنیا باید به فکر سعادت و سلامت امروز و فردای خود باشد و وقت پرارزشش را صرف دلخوشی و نگرانی مدح و ذم دیگران نکند و نیز اوقات عزیز را صرف مدح و ذم کسی ننماید که همین مدح‌های بیجا که بجای مدح باید گفت: تملق و چاپلوسی و مذمت‌های بی‌مورد که باید گفت: حسدورزی و دشمنی و کینه توزی و اعلام عقده حقارت، چه ضررها که به بار نیاورده و باعث چه جنایت‌ها و متوقف شدن استعدادها که نشده!

با کمال تأسف بسیاری از شعرا که از نظر هنر شعری بسیار عالی بودند، مغز خدا داده خود را بجای این که صرف معارف بلند الهی و حکمت‌های خداوندی کنند، صرف مدح شاهان و امیران و دبیران و وزیرانی کردند که یا از بزرگ‌ترین ستمکاران و ظالمان تاریخ بودند و یا نوکر و برده و دست نشانده ظالمان روی زمین بودند.

مداحی‌هایی که برای شاهان قاجار شده برای هیچ پیغمبر و امامی نشده است.

اینان در اشعار خود آنان را سایه خدا، مالک رقاب خلق، موجود عدالت گستر، خلیفه الهی، موجود مافوق موجودات، اسلام پناه و... به حساب کشیدند و از این طریق بر غرور و کبرشان افزودند و ملت و مملکتی را به خاک سیاه نشانند، در حالی که آنان یا سایه شیطان یا خود شیطان بودند و با کمال ذلت برده نفس خویش و ظلم گستر و خلیفه ابلیس و مادون حیوان و مخرب دین خدا به حساب می‌آمدند که عمل و کردارشان جز این عنوان‌های منفی را به دنبال نمی‌کشید!

لازم است برای نمونه، مدح یکی از شاهان را که در ستمکاری دست کمی از اسطوره‌های ظلم و ستم نداشته از قول یکی از شاعران که در شعر مقام برجسته‌ای داشته، بیاید تا ببینید مغزهای فعال و اصیل چه بیجا و بی‌مورد صرف شده است.

راستی، انسان در برابر این همه ذلت و پستی از يك شاعر برجسته به دریای تعجب غرق می‌گردد!!

ای که قبای سلطنت بر قد توست در جهان سکه به نام خود بزن خطبه به نام خود بخوان

ملك تن و روان تویی تاج سر کیان تویی خسرو خسروان تویی افسر و افسر کیان

جان جهان وجود تو بحر خجل ز جود تو در نفس حسود تو تفته آتش دخان

شاه جهان جلال دین صاحب افسر و نگین در خور ملك مصر و چین خسرو عادل جهان

شاه شجاع تاجور قبله نصرت و ظفر
 کرده به سوی او نظر دولت و بخت هر زمان

فرق عدو شکافتی پنجه خصم تافتی
 همچو مسیح یافتی دولت و عمر جاودان

تیغ تو هم چو لاله شد اشک عدو چو ژاله شد
 زان که به تو حواله شد نصرت صاحب الزمان

حصن جلال تو حصین پهلوی ملک تو ثمین
 خاتم جم تو را نگین تخت کیان تو را مکان

در هر بیت این قصیده دقت کنید، سراسر دروغ و چاپلوسی و تملق است و کلمه‌ای از این مدح، زینده آن شاه ممدوح نیست، مطالب قصیده سراسر بوی شرک و کفر و نفاق دارد و گاهی مسائلی در آن است که تنها در خور حضرت حق است و بس.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 74

مدح و ذم در روایات

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

اِذَا رَأَيْتُمُ الْمَدَاحِينَ فَاحْتُوا فِي وُجُوهِهِمُ الثُّرَابَ «1»:

چون ستایشگران را دیدید، خاک بر صورتشان پاشید.

در روایت آمده:

مردی نزد عثمان آمد و وی را مدح کرد، مقداد خاک برداشت و به صورت او پاشید و گفت: این دستور پیامبر خداست «2».

رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

شما را از مداحی برحذر می‌دارم که مدّاحی ذبح ممدوح است «3».

حضرت علی علیه السلام فرمود:

اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنْ انْزَعَجَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ، وَلَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِيَ بِثَنَاءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ «4».

بدانید که هرکس از قول باطل جاهل آشفته خاطر شود عاقل نیست و هرکس به مدح جاهل خشنود گردد حکیم نمی‌باشد.

در روایت دیگر آمده:

به گفتار و به مدح نادان مغرور مشو و تکبر و خودبینی و اعجاب به عمل برایت

(1) - الجمل: 178، فصل فی إعتراض أبي ذر علی عثمان؛ نهج الحق: 304.

(2) - نهج الحق: 304؛ طرائف: 491 / 2.

(3) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 72 / 12؛ کنز العمال: 8331.

(4) - الکافی: 50 / 1، باب النوادر، حدیث 14؛ بحار الأنوار: 46 / 75، باب 16، حدیث 58.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 75

نیاید که برترین عمل عبادت و تواضع است «1».

عده‌ای در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت را مدح کردند، امام علیه السلام به پیشگاه حق عرضه داشتند:

خدایا! تو از من بر من داناتری و من از آنان بر خود آگاه‌ترم، خدایا! مرا به آنچه بر من گمان دارند بهتر قرار ده و از آنچه از من نمی‌دانند بر من ببخش «2».

امام باقر علیه السلام در موعظه بسیار پرازشی به جابر جعفی فرمودند:

چون تو را مدح گویند خوشحال مشو و چون مذمت کنند جزع مکن، در آنچه درباره‌ات گفته‌اند اندیشه کن، اگر آنچه را از بدی در حقت گفته‌اند در خود یافتی و بر آن در حالی که حق بود خشمگین شدی. پس بدانکه مصیبت ساقط شدن از عنایت و فیض حق بر تو بزرگ‌تر از مصیبت افتادن از چشم مردم است و اگر خلاف آن بودی که درباره‌ات گفته شده، بدون رنج و زحمت به کسب ثواب نایل شده‌ای.

ای جابر! بدان و آگاه باش که اگر تمام اهل شهر بگویند جابر آدم بدی است و یا همه بگویند آدم خوبی است و تو بر تکذیب مردم بد حال و بر تعریفشان خوشحال شوی دوست ما نیستی، ای جابر! برای همیشه خود را بر کتاب خدا عرضه کن، اگر راه رو راه حقی، اگر نسبت به آنچه باید زهد ورزی زاهدی و نسبت به آنچه باید رغبت داشته باشی راغبی و نسبت به آنچه باید بترسی خایفی، پس به همین حال ثابت باش و من تو را به نجات و بهشت بشارت می‌دهم، در این صورت تکذیب مردم به حال تو چه ضرری دارد و اگر هماهنگ قرآن نیستی پس به چه برنامه‌ای مغروری؟ «3»

(1) - تحف العقول: 303.

(2) - نهج البلاغة: 485، حکمت 100؛ بحار الأنوار: 34/343، باب 35، حدیث 1161.

(3) - تحف العقول: 284؛ بحار الأنوار: 75/163، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 76

در روایت آمده:

وقتی فاسق را مدح کنند غضب حق به جوش می‌آید «1»!

و نیز آمده:

بزرگ‌ترین وزر و وبال تعریف از اشرار است «2»

و نیز آمده:

چون فاجر و بدکار را مدح کنند عرش به لرزه آید و غضب ربّ متوجه مدّاح گردد «3».

بیایید دل از غیر حق برداشته و زبان از مدح و وصف و تعریف و تکذیب و مذمت بیجا پاک و لحظه لحظه وقت و عمر را صرف ثنا و ستایش حضرت حق کرده که تجارتی سودمندتر از این نیست که جز خدا تکیه گاهی نیست و غیر حضرت او جز مخلوق ضعیف، چیزی نیست.

هر سو که دویدم همه سوی تو دیدم	هر جا که رسیدم سر کوی تو دیدم
هر قبله که بگزید دل از بهر عبادت	آن قبله دل را خم ابروی تو دیدم
هر سرو روان را که در این گلشن دهر است	بر رسته به بستان و لب جوی تو دیدم
تا مهر رخت بر همه ذرات بتابید	ذرات جهان را به تک و پوی تو دیدم
در ظاهر و باطن به مجاز و به حقیقت	خلق دو جهان را همه رو سوی تو دیدم
هر عاشق دیوانه که در جملگی توست	بر پای دلش سلسله موی تو دیدم
از مغربی احوال پرسید که او را	سودا زده طره هندوی تو دیدم

(1) - محجة البیضاء: 283 / 5، کتاب آفات اللسان.

(2) - غرر الحکم: 479، حدیث 10998.

(3) - تحف العقول: 46؛ بحار الأنوار: 152 / 74، باب 7، حدیث 84.

قال الصادق عليه السلام:

المراء داءٌ دوىّ وليس في الانسان خصلةٌ اشتر منه وهو خلق ابليس ونسبته.

فلا يُمَارى في اى حالٍ كان الا من كان جاهلاً بنفسه وبغيره، محروماً من حقایق الدين.

روى ان رجلاً قال للحسين بن عليّ عليهما السلام: اجلس حتى تتناظر في الدين فقال: يا هذا انا بصيرٌ بدینی، مكشوفٌ على هداى فان كنت جاهلاً بدينك فاذهب فاطلبه مالى وللمماراة؟!

وان الشيطان ليوسوس للرجل ويُنَاجِيهِ ويقول: ناظرِ الناس في الدين لئلا يظنوا بك العجز والجهل.

ثم المراء لا يخلو من انعة اوجه.

اما ان تتمارى انت وصاحبك فيما تعلمان، فقد تركتما بذلك النصيحة وطلبتما الفضيحة واضعتما ذلك العلم.

او تجهلانه فاطهرتما جهلاً.

واما تعلمه انت فظلمت صاحبك بطلبك عثرته.

او يعلمه صاحبك فتركت حرمة ولم تنزله منزلته، وهذا كله محال لمن انصف وقيل الحق.

ومن ترك المماراة فقد اوثق ايمانه واحسن صحبة دينه وصان عقله.

ان ملكة التؤنّب كملكة التخيّل في ايراث الوهن في المذكر «1».

(1) - اين فراز دعا در نسخه مصباح عبدالرزاق لاهيجى نى باشد.

عرفان اسلامى، ج 10، ص: 80

[المراء داءٌ دوىّ وليس في الانسان خصلةٌ اشتر منه وهو خلق ابليس ونسبته فلا يُمَارى في اى حالٍ كان الا من كان جاهلاً
بنفسه وبغيره محروماً من حقایق الدين]

حقیقت وراء و جدال

امام صادق علیه السلام در این روایت آموزنده و سخنان سلامت بخش می فرماید:

مراء که به معنای جدال و نزاع و لجبازی و خصومت در سخن است، درد بسیار سخت و خطرناکی است که در آدمیزاد خصلتی شرتر از آن پیدا نمی شود.

مراء و جدال و نزاع که زبان زبانی کردن در برابر حق روشن و کلام میرهن است، اخلاق ابلیس و برنامه ایست که آن ملعون مطرود به خود بست.

قرآن مجید مکرر به مسئله جدال و مراء ابلیس در برابر يك حقیقت روشن و مسلم اشاره می کند، تا از این طریق مردم را هدایت کرده و به آنان بیاموزد که در برابر حق مراء و جدال نکنید.

چون حق که در همه شئون منور به نور الهی است و با محکم ترین استدلال و برهان و حکمت همراه است، بر شما تجلی کرد، با کمال خضوع آن را بپذیرید و به آن آراسته شوید و از نزاع و خصومت و لجبازی پرهیزید که مراء و جدال باطل، عامل هلاکت و وسیله افتضاح و علت محروم ماندن از فیوضات الهیه و ربانیه و ممنوع شدن از رحمت واسعه الهیه و کرم بی انتهای ربانیه است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 81

وقتی يك مسئله فطری است، هنگامی که يك واقعیت آشکار است، زمانی که يك حقیقت روشن است، در موقعی که يك مسأله علمی یا دینی یا اجتماعی همراه با دلیل و برهان و حکمت است، نزاع و خصومت و مراء و جدال در برابر آن آیا جز بکارگیری اخلاق ابلیسی چیز دیگری است؟!

آیا پیروی از خصلت و خوی شیطان، برازنده يك انسان متدین عاقل با انصاف است؟

برخورد جامعه زمان نوح با نوح، جامعه هود با هود، جامعه صالح با صالح، جامعه نمرودی با ابراهیم، جامعه فرعون با موسی، جامعه فریسیان با عیسی و جامعه مکه با نور الهی، وجود مقدس خاتم انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و برخورد سقیفه با اسدالله، عین الله، یدالله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و برخورد اهل شام و قاسطین و ناکثین و مارقین با آن حضرت، جز پیمودن راه مراء و خصومت و نزاع و جدال چیز دیگری بود؟

مراء و جدالی که کشورها را از هم پاشید، ملت‌ها را به روز سیاه نشاند، اولیای الهی را به سخت‌ترین مصایب و شداید دچار کرده و استعدادهای الهی را در بسیاری از مردم از بین برد!!

با حق جدال نکنید، از مراء پرهیزید، نزاع در گفتار را کنار بگذارید، اهل خضوع و خشوع و تواضع باشید، سهل و آسان واقعیت‌ها را قبول کنید. خود و دیگران را دچار باطل و هلاکت و فلاکت و سیه‌بختی و تیره روزی نکنید، راه حق را پیموده و اخلاق و کردار خود را هماهنگ با اخلاق و کردار انبیا قرار دهید.

دل را آلوده نکنید، قلب را سیاه ننمایید، نفس را به خبثات نکشید، روح را نمیرانید، بین خود و نور حق حجاب نشوید، با خدا و انبیا و ائمه و صلحا و اهل نصیحت که جز خیر و مصلحت شما چیزی نمی‌خواهند در امر دین و دنیا لجبازی

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 82

نکنید، به خود آید و بعد از آن باز به خود آید که شما ذاتاً آئینه انعکاس صفات حضرت حقیق، این آئینه را با گناه و معصیت قیراندود نمایید که پشیمانی پس از مرگ سودی ندارد.

بیایید همانند اولیای خدا فقط به خدا فکر کنید و تنها سخن از او بگویید و با او بگویید و با او باشید و به سوی او پرواز کنید و برای او باشید و به خاطر او بخواهید و به پیشگاه مقدسش با زبان دل عرضه بدارید:

می‌کشم چون نیست کس همتای تو

آنچه با من می‌کند سودای تو

پیش پدر عارض زیبای تو

با خیالی آمد از خجالت هلال

یک‌گره از زلف عنبر سای تو

برگشاید کار هر دو کون را

تا کند غواصی دریای تو «1»

دم فرو بست از سخن اینجا فرید

چون دانستی که ممارت و مجادله صفت ابلیس است پس بدان که مراء ندارد در هیچ حال، مگر کسی که خود و غیر را نشناخته و از معارف و حقایق دینیه و اوصاف حمیده محروم باشد؛ چه هرکه راه به عجز و قصور خود برد و به جهل خویش واقف گشته اعتراف نماید و بداند که علم به حقیقت اشیا و واقعیت حقایق مخصوص ذات باری و نفوس مقدسه

است و به مضمون فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ دانا و آگاه و بینا باشد، راه مرء و مجادله و منازعه را بر خود می‌بندد و اقدام به آن نمی‌کند.

در حدیث است که:

شخصی به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت: ساعتی بنشین تا در مسائل دینی مناظره و مباحثه کنیم و قصدش از این دعوت یافتن حق نبود، بلکه

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 83

می‌خواست راه مرء و مجادله و منازعه و خصومت با حق پیماید.

حضرت فرمودند:

ای فلان، من به آیین و دین خود عارفم و راه حق و حقیقت بر من واضح است، اگر تو جاهلی و راه به دین خود نبرده‌ای برخیز و به طلب دین شو که منازعه و مجادله کار من نیست و من به این صفت شیطانی و اخلاق ابلیسی راهی ندارم «1».

جدال احسن

در عین این که اسلام عزیز در آینه آیات و روایات مرء و جدال و نزاع و خصومت در گفتار و لجبازی را حرام کرده که در بخش بعد به موارد حرمت اشاره خواهد رفت، برای روشن شدن حق در برابر کسی که حق در نظرش مجهول است، به فرموده قرآن مجید جدال احسن - یعنی کلامیکه در عین نرمی همراه با حجت و دلیل و برهان است و به خاطر اتمام حجت بر خصم و ملزم نمودن او به پذیرفتن حقیقت بکار می‌رود - لازم و بلکه واجب است.

احتجاجاتی که قرآن از انبیا و کتب روایتی از ائمه و اولیای الهی در برابر مخالفان و منکران نقل می‌کند، همه جدال احسن است و بر اثر همین نوع مجادله، حق و حقیقت برای بسیاری از منکران و بی‌خبران روشن گشت و با کمال خضوع و

خشوع در برابر دین تسلیم و به سعادت دنیا و آخرت رسیدند، قرآن در زمینه مجادله احسن که یکی از طرق هدایت مردم و روشن نمودن حق در برابر آنان است می‌فرماید:

(1) - بحار الأنوار: 2/ 135، باب 17، حدیث 32؛ مستدرک الوسائل: 9/ 74، باب 117، حدیث 10244؛ منیه المرید: 171.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 84

[ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ] «1».

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] پرداز، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده‌اند و نیز به راه یافتگان داناتر است.

آیات 77 تا 83 سوره مبارکه یس بیانگر جدال احسن است که خدای مهربان به پیامبر عزیزش در برابر یکی از منکران زنده‌شدن مردگان تعلیم داده است «2»:

آیا انسان ندانسته که ما او را از نطفه‌ای [پست و ناچیز] آفریده‌ایم و اینک ستیزه‌گری آشکار است؟* در حالی که آفرینش نخستین خود را از یاد برده برای ما مثلی زد [و] گفت: چه کسی این استخوان‌ها را در حالی که پوسیده‌اند، زنده می‌کند؟* بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد. زنده‌اش می‌کند و او به هر چیزی داناست* همان کسی که برای شما از درخت سبز، «آتش زنه» آفرید، که اکنون شما از آن آتش می‌افروزید.* آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که [پس از مرگشان] همانند آنان را بیافریند؟ چرا قدرت دارد؛ زیرا اوست که آفریننده بسیار داناست.* شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: باش، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.*

(1) - نخل (16): 125.

(2) - «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ* وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ

تُوقِدُونَ* أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ* إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 85

بنابراین [از هر عیب و نقصی] منزّه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

آیات 74 تا 81 سوره مبارکه انعام جدال احسن است که حضرت ابراهیم با مردم زمان خود داشت و آنان را در آنچه بآن معتقد بودند با همان جدال احسن شکست داد «1».

(1) - «وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ لِاَبِيْهِ اٰزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اِهْلَةً اِنِّىْ اَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ* وَ كَذٰلِكَ نُرِيْ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰ كَوْكَبًا قَالٰ هٰذَا رَبِّىْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالٰ لَا اُحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ* فَلَمَّا رَاٰ الْقَمَرَ بَازِغًا قَالٰ هٰذَا رَبِّىْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالٰ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِيْ رَبِّىْ لَاكُوْنَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّٰلِّيْنَ* فَلَمَّا رَاٰ الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالٰ هٰذَا رَبِّىْ هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالٰ يٰ قَوْمِ اِنِّىْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ* اِنِّىْ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِيْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ* وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالِ اُتَّحٰجُوْنِيْ فِيْ اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰنِىْ وَ لَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُوْنَ بِهِ اِلَّا اَنْ يَشَآءَ رَبِّىْ شَيْئًا وَ سِعَ رَبِّىْ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ* وَ كَيْفَ اَخَافُ مَا اُشْرِكْتُمْ وَ لَا تَخَافُوْنَ اَنْتُمْ اُشْرِكْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا فَاَيُّ الْقَرِيْبِيْنَ اَحَقُّ بِالْاٰمَنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ»

و [یاد کنید] هنگامی را که ابراهیم به پدرش آزر [شخصی که بنابر روایات اهل بیت، پدر خوانده یا عمویش بود] گفت: آیا بت‌هایی را به عنوان معبود خود انتخاب می‌کنی؟ قطعاً من تو را و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم.* و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان‌ها و زمین به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از یقین‌کنندگان شود.* پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره‌ای دید [برای محکوم کردن ستاره پرستان با تظاهر به ستاره پرستی] گفت: این پروردگار من است؛ هنگامی که ستاره غروب کرد، گفت: من غروب‌کنندگان را دوست ندارم.* هنگامی که ماه را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن ماه‌پرستان با تظاهر به ماه‌پرستی]، گفت: این پروردگار من است؛ چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگار مرا هدایت نکند بدون شک از گروه گمراهان خواهم بود.* وقتی خورشید را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن خورشیدپرستان با تظاهر به خورشید پرستی] گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر است؛ و هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی‌تردید من [با همه وجود] از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم.* من به

دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.* قومش با او به گفتگوی بی‌منطق و ستیز برخاستند، گفت: آیا درباره خدا با من گفتگوی بی‌منطق و ستیز می‌کنید و حال آن که او مرا هدایت کرد؟ و من از آنچه که شما شریک او قرار می‌دهید نمی‌ترسم مگر آن که پروردگارم چیزی را [درباره من] بخواهد، دانش پروردگارم همه چیز را فراگرفته است، آیا [برای فهم توحید] متذکر نمی‌شوید؟* چگونه از آنچه شما شریک او قرار داده‌اید بترسم؟! در حالی که خود شما از این که چیزی را شریک خدا گرفته‌اید که خدا هیچ دلیلی بر حقانیت آن بر شما نازل نکرده نمی‌ترسید، اگر حقایق را می‌دانید [بگوئید] کدام یک از دو گروه [خداپرستان و مشرکان] به ایمنی [از عذاب خدا] سزاوارترند؟

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 86

مناظرات حسن بن فضال، مؤمن الطّاق، هشام بن حکم، جابر جعفی با دشمنان حق و با معاندان و منکران از نوع جدال احسن بوده که حضرت صادق علیه السلام همیشه آن بزرگواران را به برخورد با مخالفان از طریق جدال احسن ترغیب و تشویق می‌کرد و بلکه مناظره کردن آنان را با خصم واجب و لازم می‌دانست و اگر به بعضی از اصحاب و یاران می‌فرمود: با دشمن مناظره نکنید که مناظره حرام است، به خاطر این بود که آنان تخصصی در امر مناظره و جدال احسن نداشتند.

خلاصه: جدال احسن در موردی است که **اولاً**: جدال‌کننده در امر مناظره با خصم دارای تخصّص کافی باشد و **ثانیاً**: مخالف و منکر حق بخواهد به حق و حقیقت راه یابد، در غیر این صورت جدال و مجادله و مراء و نزاع مشروع نیست و ورود در آن از نظر شارع حرام است.

جدال غیر مشروع

آنجا که انسان تخصص در بحث ندارد و برای او از نظر علمی و دینی قدرت رودروی با مخالف نیست و یا غرض انسان از جدال و مراء اظهار فضل و کمال و خودنمایی و به عجز آوردن و ذلیل کردن مردم است و پای تعصّب جاهلانه و یا ترویج باطل در کارست بدون شك جدال حرام است و این جدال در حقیقت،

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 87

حجایی است که بر چهره حق پوشانده می‌شود و خورشید واقعیت را در پس ابرهای تیره دشمنی و کینه‌ورزی می‌برد.

این نوع جدال در تاریخ حیات یا کار ریاکاران و یا عمل جاهلان و یا اخلاق اقوامی بود که در برابر انبیای الهی بر باطل خود پافشاری داشتند و در عین روشن بودن حقیقت، به خاطر پیروی از شهوات و تکیه بر محسوسات نمی خواستند به قبول واقعیت‌ها تن دهند. قرآن مجید محصول این گونه مجادلات را غضب رب و آتش جهنم در روز قیامت می‌داند، چنانچه در بعضی از آیات زیر می‌خوانید.

[كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَخْرَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرُسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْنَاهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ] «1».

پیش از آنان قوم نوح و اقوامی که بعد از آنان بودند [پیامبرانشان را] تکذیب کردند، و هر امتی آهنگ پیامبر خود کردند تا او را دستگیر کنند [و از ابلاغ دین بازش دارند، یا از وطن بیرونش نمایند، یا او را بکشند] و با توسل به باطل برای نابود کردن حق و از میان بردن آن مجادله و ستیزه کردند، پس من هم آنان را [به عذاب] گرفتم، پس [بنگر که] عذاب من چگونه بود.

[مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَعُزُّكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ] «2».

تنها کافران در آیات خدا مجادله و ستیزه می‌کنند [اینان را هیچ شأن و اعتباری نیست]؛ پس مبدا رفت و آمدشان در شهرها [به خاطر قدرت

(1) - مؤمن (40): 5.

(2) - مؤمن (40): 4.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 88

نمایی، تجارت و ثروتمند شدنشان] تو را بفریبد.

[وَ لَا يُجَادِلُ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا] «1».

و از کسانی که به خود خیانت می‌کنند دفاع مکن؛ زیرا خدا هر کس را که خیانت پیشه و گناه‌کار است دوست ندارد.

[وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ] «2».

و برخی از مردم اند که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره خدا [با اصرار بر يك اعتقاد بی پایه] برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند.

[وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ] «3».

و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی، و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیزه می کند.

در دنباله آیه قبل می فرماید:

[ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ] «4».

[آن هم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می چشانیم.

(1) - نساء (4): 107.

(2) - حج (22): 3.

(3) - حج (22): 8.

(4) - حج (22): 9.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 89

[يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ] «1».

پس از آن که حق [بودن انگیزه های رفتن به جنگ بدر] روشن شد با تو در این حق [روشن و آشکار] مجادله و ستیزه می کنند [تا رأی خود را در ترك جنگ به عنوان این که جنگی نابرابر است، تحمیل کنند؛ چنان از شرکت در جنگ ترسیده بودند] که گویا به سوی مرگ رانده می شوند و آن را با چشم خود می بینند!!

آفات مرء و جدال

فقیه بزرگ شیعه، شهید ثانی - صاحب دویست جلد نوشته علمی - در کتاب پرفایده «منیة المرید فی آداب المفید والمستفید» در آفات و نتایج سوء مرء و جدال می گوید:

باید متوجه باشیم مناظره‌ای که به منظور غلبه بر دیگران و اسکات طرف و تمایل عصبی به اظهار فضل صورت می گیرد، منبع و سرچشمه همه خوی‌ها و رفتارهایی است که از نظر خداوند متعال ناستوده ولی از دیدگاه ابلیس ستوده است.

همان گونه که اگر کسی میان شرب خمر و سایر گناهان و زشت کاری‌ها مخیر باشد و شرب خمر را به خاطر ناچیز شمردن جرم آن، بر دیگر گناهان ترجیح دهد و در نتیجه همین گناه به طرف گناهان دیگر کشیده شود، همین گونه نیز اگر بر روحیه کسی حس علاقه به غلبه بر دیگران و اسکات آن‌ها در مناظره و جاه طلبی و مباهات بر دیگران چیره و مستولی گردد، این گونه تمایلات او را به اظهار

(1) - انفال (8): 6.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 90

و ارتکاب علنی تمام پلیدی‌ها سوق می دهد و باید دانست که جدال غیر احسن و مرء و نزاع توأم با دوازه آفت است.

1- عدم پذیرش حق

این حالت ناپسند تا آنجا در روح مناظره کننده پیش می رود که نامرغوب ترین حادثه و نامطلوب ترین رویداد زندگی از دیدگاه او، این خواهد شد که مبدا حق بر زبان طرف مناظره او پدیدار گردد.

هر چند حق بدین صورت چهره می نمایاند، وی با توسل به تلبیس و بیان حق به جانب و نیرنگ می کوشد تا به منظور انکار حق برحسب مقدمات و توانائیش مناظره وی ادامه یابد.

از این پس ممارات و ستیزه جویی به صورت عادت و طبیعت در او در می آید، بگونه‌ای که هر سخنی به گوشش می رسد، برای اظهار فضل و خرده گیری از خصم حالت اعتراض و اشکال تراشی هر لحظه در دلش برانگیخته می شود، اگرچه طرف او برحق باشد، چون می خواهد خودی بنمایاند لذا به هیچ وجه درصدد اظهار حق بر نمی آید.

خداوند متعال بین کسی که به خدا دروغ و افترا می‌بندد و میان کسی که حق را تکذیب می‌کند جدایی نمی‌بیند، بلکه آن دو را از نظر جرم و گناه روحی و اخلاقی یکی می‌داند.

[وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ] «1».

(1) - عنکبوت (29): 68.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 91

و کیست ستمکارتر از کسی که دروغی را بر خدا ببندد [که خدا بتان را شریک خود گرفته؟] یا حق را زمانی که به سویش آمد تکذیب کند؟ آیا در دوزخ جایگاهی برای کافران نیست؟

عدم پذیرش حق نوعی از تکبر است و مرأ و جدال مستلزم چنین حالتی است.

از ابی دردا و واثله و انس روایت شده:

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد، در حالی که ما راجع به یکی از مسائل دینی سرگرم بحث و مجادله و ستیزه‌جویی بودیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان خشمگین شد که شدت خشم او برای ما بی‌سابقه بود، سپس فرمود:

ملت‌هایی پیش از شما به علّت جدال و ستیزه‌جویی گرفتار انحطاط و نابودی شدند، از این عمل دست بردارید؛ زیرا يك فرد با ایمان با کسی به جدال و ستیزه‌جویی بر نمی‌خیزد، ستیزه‌جویی نکنید، چون ستیزه‌جو سخت زیانکار است، جدال را کنار بگذارید؛ زیرا من در روز قیامت از ستیزه‌گر شفاعت و وساطت نمی‌کنم.

با هم به ستیز برخیزید، چون من برای کسی که از جدال گرچه حق با اوست دست بردارد سه خانه در بوستان‌های بهشت ضمانت می‌کنم، از مرأ و جدال دست بردارید؛ زیرا نخستین کاری که خدای من پس از منع از بت‌پرستی مرا از آن نهی فرموده ستیزه‌جویی با مردم است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ثلاثٌ مَنْ لَقِيَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ مِنْ أَيْ بَابٍ شَاءَ:

مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ فِي الْمَغِيبِ وَالْمَحْضَرِ وَتَرَكَ الْمِرَاءَ وَأَنْ كَانَ مُحِقًّا «1»:

(1) - الکافی: 300 / 2، باب المراء والخصومة، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 236 / 12، باب 135، حدیث 16181.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 92

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه گروه از مردم به هنگام روز قیامت می توانند از هر دری که دلخواه آنهاست وارد بهشت شوند:

1- کسانی که دارای اخلاقی نیکو و رفتاری پسندیده باشند.

2- مردمی که در پنهان و آشکار، بیم از خدای در دل دارند.

3- افرادی که از جدال و ستیزه جویی خودداری کنند گرچه حق با آنان باشد.

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند:

از ستیزه جویی و خصومت با مردم برحذر باشید؛ زیرا این دو حالت، قلب انسان را نسبت به برادران ایمانی بیمارگونه می سازد و نفاق و دورویی در زمینه این دو حالت در دل ها ریشه می دواند و رو به رویش و رشد می گذارد «1».

2- تظاهر و ریاکاری

از آفات زیانبار مراء و جدال و مناظره، ریا و تظاهر و ملاحظه از توده مردم و سعی و تلاش برای جلب قلوب آنان و معطوف ساختن توجه ایشان به خویش می باشد، تا نظر و رأی آدمی تأیید شود و با وی هماهنگی برقرار گردد و این عین ریا و تظاهر و دغل کاری است.

ریا و صحنه سازی، يك نوع درد و بیماری مشکل زا و مرضی وحشتناك و گشنده است، قرآن می فرماید:

[وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُهُمْ أُولَئِكَ هُوَ يُبْورُ] «2».

(1) - الکافی: 300 / 2، باب المراء والخصومة، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 236 / 12، باب 135، حدیث 16180.

(2) - فاطر (35): 10.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 93

و کسانی که حیل‌های زشت به کار می‌گیرند، برای آنان عذابی سخت خواهد بود، و بی‌تردید حیل‌ه آنان نابود می‌شود.

در شرح باب پنجاهم «مصباح الشریعة» به خواست حضرت حق به طور مفصل به مسئله ریا اشاره خواهد شد.

3- خشم و غضب

دیگر از عوارض سوء و آفت جدال و مراء و مناظره غیر احسن، خشم و غضب است.

جدال‌کننده غالباً نمی‌تواند از تیررس خشم در امان بماند، به خصوص اگر به سخن وی ایراد و اشکال کنند و بیان او مورد اعتراض و انتقاد قرار بگیرد و استدلال او در حضور مردم مردود شناخته شود، در چنین شرایطی ناگزیر از عصبانیت است.

خداوند و همه انبیا از خشم و غضب به هر کیفیتی که اتفاق افتد نکوهش کرده‌اند و نسبت به آن تهدید به عذاب نموده‌اند، به خصوص اگر منشأ غضب عصبیت بی‌مورد و بیجا باشد.

[إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ] «1».

[یاد کن] هنگامی را که کافران [پس از قرارداد صلح حدیبیه] دل‌هایشان را از تعصب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند، پس خدا هم آرامشش را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد.

(1) - فتح (48): 26.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 94

کفار به خاطر عصبیت که بازدهش خشم است مورد نکوهش حق و مؤمنان به خاطر آرامشی که حق به آنان مرحمت فرموده مورد ستایش قرار دارند.

یکی از انبیا به کسانی که با او مصاحبت داشتند فرمود:

چه کسی با من پیمان می‌بندد که خشمگین نشود، تا بدین وسیله از لحاظ مقام و مرتبت نبوت با من هم طراز گردد و پس از من جانشینم باشد؟

یکی از جوانان مجلس گفت: من چنین تعهدی را قبول می‌کنم، سپس آن پیامبر سخن و پیشنهاد خود را تکرار کرد، باز هم آن جوان گفت: من این مسؤولیت انسانی را به عهده می‌گیرم و او عملاً نسبت به تعهدش وفادار ماند، وقتی آن پیامبر از دنیا رفت، جوان مذکور به مقام و مرتبت او نایل شد و آن جوان همان ذوالکفل نبی است که متکفل و متعهد شد غضب نکند و به تعهدش نیز وفادار ماند.

4- حقد و کینه توزی

دیگر از آفات مجادله غیر احسن، حقد و کینه توزی است که خود بازده و زاده غضب است، چون انسان وقتی خشم خود را به دل می‌گیرد مسلماً قادر بر تشقی قلب نخواهد بود، لذا این حالت در درون او نفوذ کرده و آنجا پایدار و محفوظ می‌ماند و بالاخره سر از حقد و کینه بر می‌آورد.

بنابراین این حقد و کینه توزی، ثمره تلخ و میوه ناباب خشم و غضب است که امور زشت و حالات ناپسندیده را برای انسان به ارمغان می‌آورد که این امور عبارتند از: حسد، ناسزاگویی در برابر حوادث ناخوشایند، عزت و کناره‌جویی از مردم، بریدن از خویشاوندان و نزدیکان، سخن‌های ناروا و نامشروع از قبیل: دروغ، غیبت، افشای اسرار مردم، پرده‌داری، نقل مطالب استهزاآمیز و آزار رساندن با زبان و کردار.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 95

تمام این حالات و رفتار، درجه و پایه ایمانی انسان را به انحطاط و سقوط می‌کشاند و بین انسان و فضل و عنایت حق فاصله می‌اندازد.

افراد کینه‌توز در صورتی که قادر به مجازات طرف مجادله خود باشند می‌توانند سه حالت را پیش بگیرند:

1- حق طرف خود را بدون کم و کاست و به طور کامل ادا نمایند که این عین عدل و عدالت خواهی است.

2- نسبت به او از طریق عفو و گذشت احسان کنند که چنین کاری تفضل است.

3- ناروا عمل کنند و به وی ظلم و ستم نمایند که چنین برنامه‌ای جور است.

رفتار سوم شیوه اراذل و اوباش و فرومایگان است، رفتار دوم راه و رسم صدیقان است و رفتار اول اوج پایه و درجه مردمان صالح و پسندیده است.

5- رشك و حسد

دیگر از آفات مضرّ مجادله، رشك و حسد است که نتیجه و بازده حقد و کینه‌ورزی است.

اکثراً مجادله‌کننده از حسد در امان نیست؛ زیرا گاهی بر طرف خود غالب و گاهی در برابر او مغلوب است و گاهی سخن وی مورد تمجید و وقتی سخن طرف وی مورد ستایش است.

وقتی غلبه با او نباشد و سخنش مورد ستایش قرار نگیرد، به خود می‌پیچد که ای کاش من غالب می‌آمدم و از کلام من ستایش می‌شد و این آرزو و خواسته عین حسد است، چون علم و دانش از مهم‌ترین نعمت‌های الهی است، وقتی مجادله‌کننده آرزو کند که مزایای دانش به طرف او باشد، معنایش این است که ای کاش طرف من از این امتیازات محروم بود، پس در حقیقت سلب نعمت را از طرف

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 96

مقابل خود درخواست داشته و این همان حسد است.

به خواست حق در شرح باب پنجاه و یکم «مصباح الشریعة» به مسئله حسد و آفات آن اشاره خواهد شد.

6- کناره‌جویی از مردم

فاصله گرفتن از مردم و قطع رابطه با آنان از بی‌آمدهای حقد و کینه‌توزی است؛ زیرا وقتی بین دو طرف مجادله نفرت و انزجار بالا می‌گیرد و خشم و غضب از رهگذر آن چهره نشان می‌دهد و هر يك از دو طرف مدعی می‌گردد که حق با

اوست و دیگری اشتباه می کند و چنین می پندارد و یا اظهار می کند که طرف وی روی امر باطلی اصرار می ورزد البته مورث خشم می شود و لازمه خشم، جدایی و قطع رابطه است؛ زیرا وقتی محبت و عشق رفت، قهر و کینه می آید.

قهر و جدایی به نحو عجیب و غریب مورد نفرت اسلام است تا جایی که داود بن کثیر از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که حضرت فرمود:

اگر دو فرد مسلمان از هم دوری گزینند و صلح و سازش ننمایند از حوزه ایمان در اسلام بیرون هستند و نمی توان میان آنها هیچگونه ولایت و پیوند دوستی تصور کرد.

اگر هر يك از آن دو در اعاده و ارتباط پیش قدم گردند و سر صحبت را با یکدیگر باز کنند آن کسی که در این کار پیش قدم شود در روز حساب به سوی بهشت رهنمون می گردد «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

(1) - الکافی: 345 / 2، باب المحجرة، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 186 / 72، باب 60، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 97

هیچ وقت دو فرد مسلمان از هم قهر و دوری نمی کنند مگر آن که یکی از آنها مستوجب برائت و بیزاری از خداوند و مستحق لعنت اوست و گاهی هر دو مستحق چنین کیفری هستند.

راوی عرض کرد: این یکی که قهر کرد و در قطع رابطه پیش قدم شد ظالم و متجاوز است، پس بنابراین به چه دلیل آن دیگری که مظلوم است باید کیفر ببیند؟! فرمود:

چون او برادرش را به ارتباط و آشتی دعوت نکرد و از سخنش چشم پوشی ننمود، از پدرم شنیدم که می فرمود: اگر دو فرد با هم درگیر شوند و با هم به نزاع برخیزند و یکی از آنها به دیگری چشم زخمی وارد سازد باید مظلوم به رفیق خود بازگردد و به او بگوید: برادر من به تو ستم کردم و مرا عفو کن، تا بدین وسیله خلأ قهر و قطع رابطه میان او و رفیقش جبران گردد؛ زیرا خداوند متعال داور عادل و دادگستری است که حق مظلوم را از ظالم می ستاند «1».

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده:

تا آن وقتی که دو فرد مسلمان از هم دوری می جویند شیطان همواره خرسند و شادمان است و وقتی به هم می رسند و دوستی خود را تجدید می کنند زانوهای شیطان سست می گردد به گونه ای که نمی تواند در جایی قرار بگیرد و رگ و پیوندش از هم گسیخته می شود و فریاد می زند: وای بر من که نابود شدم «2».

(1) - الکافی: 344 / 2، باب الهجرة، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 261 / 12، باب 144، حدیث 16253.

(2) - الکافی: 346 / 2، باب الهجرة، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 187 / 72، باب 60، حدیث 7.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 98

7- گفتارهای حرام

هفتمین آفت مجادله و مراء، سخنان ناروا از قبیل دروغ و غیبت و امثال آنها است که از لوازم کینه توزی است؛ زیرا مراء و مجادله هرگز از کلامی که به منظور نکوهش و توهین به طرف ایراد می شود خالی نیست.

گاهی مناظره کننده سخنان طرف را تحریف می کند و در نتیجه مرتکب دروغ و افترا و دغل کاری می گردد و گاهی نیز آشکارا طرف خویش را جاهل و احمق قلمداد می کند.

همه رفتار سابق الذکر از گناهان کبیره است و بگونه ای در قرآن و حدیث نسبت به آنها تحدید شده است که می توان گفت: از حد احصا بیرون است.

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

اگر کسی راجع به مؤمن مطالبی را بازگو کند که بدان وسیله آبروی او را از میان ببرد و حیثیت او را لکه دار سازد تا آن که از دیدگاه مردم سقوط کند، خداوند متعال وی را از حدود مرزهای ولایت و دوستی خود بیرون می راند و در حوزه ولایت و دوستی شیطان وارد می سازد و شیطان هم از او استقبال نمی کند «1».

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ناسزا گفتن به مؤمن فسق و گناه، کشتن او کفر و خروج از ایمان، غیبت کردن او معصیتی نابخشودنی و حرمت مالش همسان با حرمت خون اوست «2».

(1) - الکافی: 2 / 358، باب الروایة علی المؤمن، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 12 / 294، باب 157، حدیث 16341.

(2) - الکافی: 2 / 359، باب السباب، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 12 / 281، باب 152، حدیث 16311.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 99

فضیل از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

هر انسانی در پیش روی مؤمنی به وی طعنه زند و شخصیت او را مخدوش سازد به بدترین وضع می میرد و حق این است که درخور این وضع باشد، مگر آن گاه که به خیر و نیکی روی آرد «1».

8- تکبر و برتری جویی

جدال و مراء و مناظره معمولاً با تکبر و اظهار برتری بر دیگران همراه است.

مناظره در شرایطی صورت می گیرد که انسان می خواهد زیر بار حرف حق دیگران نرود و سعی می کند آرای آنان را نپذیرد گرچه حقانیت آنان بر محادله کننده ثابت و روشن گردد، چون از آن بیم دارد که مبدا غلبه و پیروزی آنان بر دیگران ثابت شود.

حتی اگر عجز و ناتوانی و مغلوبیت او نیز بر دیگران محرز و علنی شود، حاضر نیست صریحاً به اشتباه خویش اعتراف کند و بگوید: حق همان است که طرف مقابل می گوید.

چنین روحیه ای نمایانگر تکبر و خود بزرگ بینی است، همان کبر و خود بزرگ بینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام نکوهش از آن فرموده:

اگر کبر و خود بزرگ بینی حتی به مقدار ذره ای در قلب کسی باشد به بهشت راه ندارد «2».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی کبر و منش های نابخردانه را به:

(1) - الکافی: 361 / 2، باب السباب، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 145 / 72، باب 56، حدیث 14.

(2) - عوالی اللآلی: 436 / 1، حدیث 150؛ مستدرک الوسائل: 33 / 12، باب 59، حدیث 13440.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 100

بَطَّرُ الْحَقُّ وَعَمَّصُ النَّاسِ «1».

تعبیر فرموده.

منظور از بَطَّرُ الْحَقُّ، مردود ساختن سخن به گوینده آن و عدم اعتراف به حَقَّانیت آن پس از اثبات و محرز بودن آن است و منظور از عَمَّصُ النَّاسِ پست و حقیر شمردن مردم می باشد.

چنان مناظره کننده کذابی در صدد است که حق و حقیقت، با وجود این که کاملاً برای وی واضح است، از نظر دیگران مخفی مانده تا بتواند آن را برگوینده رد کرده و احیاناً وی را تحقیر کند، چون می پندارد تنها خودش محق است و طرف او به حق آشنایی ندارد و به باطل می اندیشد و خیال می کند که طرف او فاقد ملکه و نیروی علمی و قابلیت شناخت قوانینی است که علم و دانش را برای انسان به ارمغان می آورد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که خداوند فرمود:

شکوه و عظمت، پوشش مرا تشکیل می دهد و کبریا و بزرگی ردا مرا می نماید، اگر کسی در این دو سمت و صفت الهی با من به نزاع و هماوری برخیزد او را درهم شکسته و نابودش می سازم «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عظیم ترین و پرمخاطره ترین کبر، عبارت از عَمَّصُ الْخَلْقِ وَسَفَهُ الْحَقِّ است.

راوی می گوید: معنای این دو جمله را سؤال کردم، حضرت فرمود:

آن است که تو حق را نشناسی و از اهل حق خرده گیری کرده و بی جهت آنها را

(1) - عوالی الآلی: 436 / 1، حدیث 150؛ مستدرک الوسائل: 33 / 12، باب 59، حدیث 13440.

(2) - منیة المرید: 330، الفصل الثانی؛ بحار الأنوار: 194 / 70، باب 130.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 101

مورد انتقاد قرار دهی، اگر کسی با چنین روحیه‌ای با افراد جامعه رفتار کند در حقیقت با خداوند متعال به نزاع و درگیری برخاسته و با او در عظمت و کبریا و بزرگیش هم‌وردی و همتایی دست یازیده است «1».

9- کنجکاوی از عیوب مردم

نهمین آفت و عارضه زیان بخش مرء و مجادله، پی‌گیری و تجسس از عیوب و زشتی‌های افراد جامعه است.

شخص مجادله‌کننده درصدد یافتن و جستجوی لغزش‌های دیگر در بیان طرف خود می‌باشد تا آن را برای روز مبادا برای خود علیه طرف ذخیره و آماده ساخته و وسیله‌ای برای تحکیم مبانی و شخصیت خود و پاکی خویش قرار دهد و یا احیاناً کمبود و نقایص خود را بدین وسیله جبران و دفع نماید.

حتی چنین حالتی برای بی‌خبران و افرادی که از مجرای علم و دانش، جوای دنیا هستند، در عین نفوذ و گسترش، استمرار و ادامه پیدا می‌کند تا آنجا که از کم و کیف حالات و عیوب و نقایص طرف مقابل خود تحقیق و کنجکاوی می‌نمایند تا در پی آن، چنین عیوب و نواقص را در حضور وی به رخ او کشیده و شفاهاً آن‌ها را در برابر او مطرح سازند و احیاناً می‌کوشند این عیوب را دلیل و دستاویزی برای کوباندن طرف قرار داده و به اطرافیان می‌گویند: دیدید چگونه طرف را شرمسار و بی‌آبرو ساختیم؟! و از این قبیل افکار و رفتار ناستوده‌ای که بی‌خبران از دین و ایمان و رهروان طریقه شیطان و ابلیس مآبان دچار و گرفتار آن می‌باشند، در حالی که خداوند متعال فرموده:

(1) - الکافی: 310 / 2، باب الکبر، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 6 / 16، باب 60، حدیث 20816.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 102

[و لَا تَجَسَّسُوا] «1».

و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهانند] تفحص و پی جویی نکنید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مؤمنان که زبان شما گویای ایمان است، ولی در قلب شما نفوذ نکرده است! از عیوب و زشتی‌ها و طرز زندگانی مردم کاوش نکنید، اگر کسی درصدد پی جویی از عیوب و خرده‌های دیگران برآید، خداوند متعال نیز خرده‌ها و نواقص او را پی جویی می‌کند و کسی که خداوند در صدد کنجکاوای عیوب وی برآید، او را حتی در دل خانه‌اش رسوا می‌کند «2».

از امام صادق علیه السلام است:

علّت و عاملی که بیش از هر عامل دیگر، انسان را از خداوند متعال دور می‌سازد این است که کسی با فردی دیگر طرح الفت و برادری بندد و درصدد آن باشد که لغزش‌هایش را ذخیره کند تا در روز و فرصت مناسبی به وسیله آن‌ها وی را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد و شخصیت او را درهم بریزد و آبروی او را از میان بردارد «3».

امیرالمؤمنین علیه السلام در طی سخنانی فرمود:

رفتار برادر ایمانی خود را به نیکوترین وجه حمل کن، مگر آن که دلیل قاطعی برخلاف توجیه خداپسندانه تو برای پدیدار گردد و تا آنجا که می‌توانی برای سخن بظاهر نادرست برادر دینی خود در جهت خیر و خوبی توجیه نیکویی به دست آوری، نسبت به آن گفتار گمان بد مبر «4».

(1) - حجات (49): 12.

(2) - ثواب الأعمال: 241؛ بحار الأنوار: 214 / 72، باب 65، حدیث 10.

(3) - الکافی: 355 / 2، باب من طلب عثرات المؤمنین...، حدیث 7؛ منیة المرید: 331، الفصل الثانی.

(4) - الکافی: 362 / 2، باب التهمة وسوء الظن، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 302 / 12، باب 161، حدیث 16361.

10- کنش‌ها و واکنش‌ها در اندوه دیگران

مجادله کننده در غیر حق با بیچارگی و بدبختی دیگران احساس شادی می‌کند و از خوشی و سعادت آن‌ها رنجور و اندوهگین می‌گردد.

اگر يك مسلمان نسبت به برادر ایمانی خود، دوستدار و خواهان حالت و کیفیتی نباشد که خود احساس علاقه به آن می‌نماید، چنین مسلمانی از لحاظ ایمانی دچار نقص و گرفتار کمبود بوده و از خُلق و خوی و راه و رسم اهل دین سخت به دور است.

این حالت را غالباً در افرادی می‌بینیم که اشتیاق و علاقه به اسکات و کوباندن همگان و اظهار فضل بر برادران ایمانی بر قلبشان چیره شده است.

در احادیث متعدد و بی شماری می‌بینیم که هر فرد مسلمان نسبت به فرد مسلمان دیگر دارای حقوق و وظایفی است که اگر نسبت به هر يك از آن‌ها اهمال و کوتاهی کند و آن حق را ادا ننماید، از حدود و مرزهای ولایت و دوستی خداوند متعال و طاعت او تجاوز کرده است.

شیخ کلینی در «الکافی» از معلی بن خنیس از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند:

معلی می‌گوید: به حضرت عرضه داشتم: يك فرد مسلمان نسبت به فرد دیگر چه حقی دارد؟

فرمود:

هر يك نسبت به دیگری دارای حقوق هفت گانه‌ای است که واجب و حتمی‌الاجرا است و این حقوق از نظر ضرورت اجرا در حدی قرار دارد که اگر نسبت به هر يك از آن‌ها اجحاف کند و در ادای آن سهل انگاری نماید از حوزه

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 104

ولایت خداوند بیرون است.

عرضه داشتم: چه چیزهایی این حقوق هفتگانه را تشکیل می‌دهد؟ فرمود:

معلی! من نسبت به تو احساس دلسوزی می‌نمایم و بیم آن دارم که مبدا این حقوق را تباه سازی و نتوانی از آن صیانت و مراقبت کنی و با بیان من به این حقوق آگاهی پیدا کرده، ولی در به کار بستن آن ناتوان باشی.

عرض کردم: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، امیدوارم در سایه مشیت حق و با استمداد از حول و قوه او قدرت ادای چنین حقوقی را به دست آورم، امام صادق علیه السلام فرمود:

1- ساده‌ترین و ناچیزترین حق يك مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که تو خواهان همان چیزهایی برای او باشی که خود جویا و دوستدار آن برای خویش هستی و درباره او از همان چیزهایی احساس گریز و تنفر نمایی که خود از آن متنفر و گریزان هستی.

2- از خشمگین ساختن او برحذر بوده و پویا و جویای مراتب رضا و خشنودی او باشی و از دستور او فرمانبری.

3- باید به او با جان و مال و دست و زبان مدد رسانی.

4- باید چشم بینا و رهنمود پرداز و آینه او باشی.

5- نباید تو سیر باشی او گرسنه، تو سیراب باشی او تشنه، تو تن‌پوش داشته باشی او برهنه.

6- اگر تو دارای خادم و نوکر هستی و او فاقد آن است، بر تو لازم می‌باشد که خادم خود را در جهت خدمت به او نزد وی گسیل داری تا جامه او را بشوید و غذای او را فراهم آورد و بسترش را آماده سازد.

7- باید سوگند او را باور داشته باشی، دعوت او را بپذیری، هنگام بیماری

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 105

عیادتش کنی، از اموات منسوب به او تشییع نمایی، پس از مرگش در کنار جنازه‌اش حاضر شوی، اگر احساس کنی به چیزی نیازمند است در تأمین آن مبادرت و پیشدستی کنی و نباید در تأمین حوایج او تعویقی روا داری تا وی را ناگزیر سازی که درخواستش را با تو درمیان گذارد و دچار شرم سؤال گردد.

اگر بدین شیوه با وی رفتار کنی رشته ولایت و دوستی خود را با او پیوند داده و دوستی او را با رشته دوستی خود مربوط ساخته‌ای «1».

11- تزکیه نفس و خودستایی

دیگر از آفات مرء و مجادله، تزکیه نفس و خودستایی است که هیچ مجادله کننده‌ای از صدمه آن در امان نیست.

این خودستایی ممکن است با صراحت لهجه و با ایما و اشاره و یا به صورت تعریض و کنایه اظهار شود.

مجادله کننده می‌خواهد کلامش را درست و صحیح جلوه دهد و گفتار طرف مقابل را موهون و نادرست وانمود سازد و غالباً حالت درونی و خودستایی خود را آشکارا به زبان آورده و می‌گوید: من از آن افرادی نیستم که امثال این گونه مطالب برایم ناآشنا و مبهم باشد، در حالی که خدای متعال فرمود:

[فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ] «2».

پس خودستایی نکنید.

(1) - الکافی: 2/ 169، باب حق المؤمن علی أخیه...، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 12/ 205، باب 122، حدیث 16097.

(2) - نجم (53): 32.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 106

به یکی از بزرگان گفتند: آن سخن راست و درستی که اظهار آن زشت و نادرست می‌باشد کدام است؟ گفت: چنین سخن راستی که علی رغم صدق و راستیش زشت می‌باشد، این است که آدم زبان به خود ستایی بگشاید.

12- نفاق و دورویی

از آفات مجادله و مرء نفاق است که اهل مجادله به ناچار به چنین حالتی کشیده می‌شوند.

آنان با هم‌آوردان و رقبا و پیروان خود از نظر حالت درونی با وضعی دردناک و خاطری آشفته مواجه می‌گردند، درحالی که از نظر ظاهر و با اظهار محبت و اشتیاق با آنان روبرو می‌شوند، در همان حالی که تظاهر به خوشحالی می‌نمایند در همان حال به علت بغض و کینه‌ای که در درون، آنها را رنج می‌دهد، اعضا و اندام آنها می‌لرزد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

آنکھی که مردم علم و دانش را فرا می گیرند ولی آن را به کار نمی بندند و با زبان نسبت به هم اظهار دوستی می کنند ولی قلباً کینه یکدیگر را به دل دارند و قطع رحم می کنند و رشته ارتباط با خویشان و نزدیکان را از هم می گسلند، همانگاه خداوند متعال آنان را از رحمت خویش طرد نموده و آنها را کور و کر می سازد «1».

اها و پروردگارا! ما را از این همه آلودگی و پلیدی که محصولی جز بسته شدن هشت در بهشت و باز شدن هفت در جهنم به روی ما ندارد در پناه لطف و کرم حفظ فرما که اگر عنایت و محبت و رأفت تو نباشد، برای ما کمترین قدرتی برای

(1) - منیة المريد: 334، الفصل الثانی؛ روضة الواعظین: 2 / 418 (با کمی اختلاف).

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 107

حرکت به سوی تو نخواهد بود.

این فقیر به پیشگاه مقدس دوست، بدین گونه نوا داشته است:

ای تو صفای دل افسرده‌ام	بین ز گنه خسته و پژمرده‌ام
بسته فتراك تو جان من است	ظاهر و پیدا و نھان من است
روی متاب از من زار ای حبیب	ای تو دواي من و بر من طبیب
باز کن از لطف دری سوی من	احسن احوال نما خوی من
بر من آزرده میاور عتاب	جرم مرا پاك نما از کتاب
غرق غم عشق نما این دلم	روضه رضوان بنما حاصلم
مفتخرم کن به عنایات خود	روشنی‌ام بخش ز آیات خود

آینه‌ام را ز کرم صاف کن

ذات مرا جلوه اوصاف کن

جز به بهشت رخ خویشم بخوان

روز قیامت تو ز پیشم مران

برگ براتش بده از نار خویش

در گذر از عبد خطاکار خویش

پس قدم روح تو چالاک کن

غیر خود از خانه دل پاک کن

ای ز کرم بر همگان پرده پوش

بحر کرم را تو بیاور به جوش

ای دل دیوانه تو پرسوز کن

شام سیاه تو مرا روز کن

درد مرا کن تو دوا ای طبیب

بر من مسکین نظری ای حبیب

منشأ مرء و جدال

حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت باب مرء می‌فرماید:

منشأ مجادله و مرء وسوسه شیطان است که به انسان تلقین می‌کند بین مردم و دانشمندان برو و با هر طایفه مناظره و مجادله کن تا نگویند از بحث و جدل عاجزی و از علم و دانش بی‌خبری.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 108

مجادله و مرء خالی از چهار احتمال نیست:

1- مباحثه و مجادله و نزاع و مرء در مسئله‌ای است که هر دو طرف به آن آگاهی دارند، در عین حال با هم منازعه می‌کنند، اینان پشت به نصیحت حق و انبیا نموده و برای اظهار فضیلت به بازار فضیحت آمده‌اند.

2- یا هر دو جاهل به حَقِّند و نزاع آنان و مرء و جدالشان جز اظهار جهل و بی‌خبری چیزی نیست و پافشاری در جهل از گناهان است.

3- یا شخص تو عالم به حق است، ولی جدال و مرء برای این است که بر طرف تسلط و تفوق یابی و این تفوق و تسلط ناشی از علو و کبر نفس است که در پیشگاه حق به سختی مذموم و محکوم است.

4- یا طرف تو بر حق است و جدال تو برای شکستن حرمت و آبروی اوست و این ظلم و جور است و از خصایل ابلیسی و شیطانی است و رو کردن به هر چهار مورد بر اهل انصاف و آنان که حق را قبول دارند محال است که اهل حق اهل حقند.

آن‌گاه در پایان روایت این باب امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

هرکه ترك مجادله کند ایمانش را محکم نموده و صحبت دین را نیکو داشته و عقل را از آلوده شدن به هوای نفس حفظ کرده است.

حکما گفته‌اند:

چنان که ملکه تخیل موجب نابودی عقل است، ملکه مجادله نیز علّت وهن و سستی اندیشه و قوّه درك است.

باب

49

در مسئله غیبت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 111

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، مَا تُؤْمُّ صَاحِبُهَا فِي كُلِّ حَالٍ.

وَصَفَةُ الْغَيْبَةِ أَنْ تُذَكَّرَ أَحَدًا بِمَا لَيْسَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَيِّبٌ وَتُذَمَّ مَا يَحْمَدُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ فِيهِ.

وَأَمَّا الْخَوْضُ فِي ذِكْرِ غَائِبٍ بِمَا هُوَ عِنْدَ اللَّهِ مَذْمُومٌ وَصَاحِبُهُ فِيهِ مَلُومٌ فَلَيْسَ بِغَيْبَةٍ وَأَنْ كَرِهَ صَاحِبُهُ إِذَا سَمِعَ بِهِ وَكُنْتَ أَنْتَ مُعَافٍ عَنْهُ خَالِيًا مِنْهُ وَتَكُونُ فِي ذَلِكَ مُبَيِّنًا لِلْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ بَيِّنَاتٍ اللَّهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَكِنْ بِشَرْطٍ أَنْ لَا يَكُونَ لِلْقَائِلِ بِذَلِكَ مُرَادٌ غَيْرُ بَيَانِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى.

وَأَمَّا إِذَا ارَادَ بِهِ نَقْصَ الْمَذْكُورِ بِهِ يَغْيِرُ ذَلِكَ الْمَعْنَى وَهُوَ مَأْخُودٌ بِفَسَادِ رَأْيِ مُرَادِهِ وَأَنْ كَانَ صَوَابًا.

فَإِنْ اعْتَبَرْتَ فَبَلَغَ الْمُعْتَابَ فَاسْتَحْلِلْ مِنْهُ، وَأَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَلَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمُ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ [له].

الْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُعْتَابُ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَأَنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا]

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 112

فَكَرِهْتُمُوهُ] «1».

وَوُجُوهُ الْغَيْبَةِ تَفْعُ بِذِكْرِ عَيْبٍ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ وَالْفِعْلِ وَالْمُعَامَلَةِ وَالْمَذْهَبِ وَالْجَهْلِ وَاشْبَاهِهِ. وَاصِلُ الْغَيْبَةِ تَتَنَوَّعُ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ: شَفَاءٌ غَيْظٌ، وَمَسَاءَةٌ قَوْمٍ، وَتَصَدِيقُ خَيْرٍ، وَتُهْمَةٌ، وَتَصَدِيقُ خَيْرٍ بِلَا كَشْفِهِ، وَسُوءُ ظَنٍّ، وَحَسَدٌ، وَسُخْرِيَّةٌ، وَتَعْجَبٌ، وَتَبَرُّمٌ، وَتَزْيِينٌ.

فَإِنْ ارْذَتِ السَّلَامَةَ فَادْكُرِ الْخَالِقَ لَا الْمَخْلُوقَ فَيُصِيرَ لَكَ مَكَانَ الْغَيْبَةِ عِبْرَةً وَمَكَانَ الْإِثْمِ ثَوَابًا.

كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لَحْمَ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ. اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ!!

(1) - حجرات (49): 12.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 113

[الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، مَا تُؤْتَمُّ صَاحِبُهَا فِي كُلِّ حَالٍ.]

وَصَفَةُ الْغِيَّةِ أَنْ تَذْكُرَ أَحَدًا بِمَا لَيْسَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَيْبٌ وَتَذُمَّ مَا يَحْمَدُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ فِيهِ]

گناه غیبت

در این باب، وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از بدترین گناهان و عظیم‌ترین معاصی که بار سنگین آن در پرونده انسان از کوه‌ها گران‌تر است، یعنی گناه بسیار خطرناک غیبت و پشت سر مردم حرف زدن، اشاره می‌نماید.

غیبت از رذایل اخلاقی و از اوصاف ناپسند و از گناهان کبیره و از علایم ضعف ایمان و نشانه شیطنیت و به فرموده حضرت زین العابدین علیه السلام: نان خورش سگان دوزخ است «1».

چه شخصیت‌های بسیار ارزنده‌ای را که زبان پلید غیبت کنندگان درهم نشکسته، چه آبروهای محترمی را که غیبت بر باد نداده، چه انسان‌های با منفعت و فعالی را که غیبت خانه‌نشین نکرده، چه اموال پاک و ارزنده‌ای را که غیبت از دست صاحبش بیرون نبرده و مالکش را به خاک سیاه نشانده، چه جنگ‌ها و نزاع‌هایی که به وسیله غیبت برپا نشده، چه خائنان‌هایی که غیبت بر باد نداده،

(1) - صحيفة الرضا: 88، باب الزيادات، حديث 4؛ بحار الأنوار: 256 / 72، باب 66، حديث 43.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 114

چه دوستی‌های شیرینی را که غیبت به دشمنی‌های تلخ مبدل نساخته، چه ظلم‌ها و ستم‌ها و بیدادگری‌ها که بر اثر غیبت بر سر بشر نیامده؟!

همه مسلمان‌ها آگاهند که غیبت معصیت مساوی با خوردن گوشت مرده برادر مؤمن است، ولی با کمال تعجب و با یک دنیا تأسف اکثر آنان به این گناه خطرناک آلوده‌اند!

غیبت کنندگان در حقیقت پایمال کننده زحمات انبیا و امامان و اولیا و پشت کنندگان به حقایق الهیه و فیوضات ربانی و دوستان شیطان و رفیقان ابلیس و راهرو راه جهنم و ستمکاران بر مردم مظلوم و بی‌دفاعند.

با ارتکاب هر گناه در حقیقت تیشه به ریشه کمال و سعادت و حرکت الهی زده می‌شود، همه ما این مسئله را امتحان کرده‌ایم که چون به گناهی آلوده می‌گردیم، حس می‌کنیم که درون ما را ابری از تاریکی و ظلمت گرفته و آثار آن ظلمت

این است که از خود و مردم و معارف حقه و عبادت و طاعت و خدمت و کرامت منزجر شده و دلسرد می‌شویم و این معنا را نیز امتحان کرده‌ایم که هرگاه به ترك گناهی به لطف حضرت حق موفق شده‌ایم، در باطن خویش احساس سبکی و نور و روشنایی کرده و گویی دو بال پر قدرت برای پرواز به سوی حضرت دوست پیدا کرده و از عبادت و طاعت و خدمت و انجام فرایض الهیه لذت می‌بریم.

در لحظاتی که حالات عالی ملکوتی به انسان دست می‌دهد و نسیم جانبخش فضای لاهوتی به سوی انسان می‌وزد و در رحمت واسعه دوست به روی انسان گشوده می‌شود، آدمی با تمام وجود مترنم به این غزل فیض، آن شوریده عاشق می‌گردد:

حلقه آن در شدمم آرزوست	بر در او سر زدمم آرزوست
چند بھر یاد پریشان شوم	خاک در او شدمم آرزوست

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 115

خاک درش بوده سرم سال‌ها	باز هوای وطنم آرزوست
تا که به جان خدمت جانان کنم	دامن جان بر زدمم آرزوست
بھر تماشای سراپای او	دیده سراپا شدمم آرزوست
دیده‌ام از فرقت او شد سفید	بویی از آن پیرهنم آرزوست
مرغ دلم در قفس تن ببرد	بال و پر و جان زدمم آرزوست
بر در لب قفل خموشی زدم	سوی خموشان شدمم آرزوست

عشق مهل فیض که با جان رود

زندگی در کفتم آرزوست

آری، هر کس به هر کجا رسید از ترك گناه و ادای واجبات رسید و برای پرواز به سوی ملکوت و جلب خشنودی حضرت دوست راهی بجز تسلیم به حضرت او و ترك گناه و ادای فرایض وجود ندارد.

چون به ترك معاصی موفق شوی و واجبات و فرایض الهیه را بجا آوری به مقامات عالی الهی و انسانی از جمله مقام با عظمت کشف و شهود و تأثیر در نفوس و رابطه گرفتن با ورای عالم رسی و آن گاه از زندگی خود لذتی ببری که اهل بهشت در فردای قیامت از نعمت‌های بهشتی می‌برند.

و اینک چند نمونه از حالات مردان راه دوست:

مقامی از مقامات اولیا

مولا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی از اعظام علما و دارای کرامات و خوارق عادات بوده است و استجاب دعایش درباره فرزندش ملا محمد باقر مجلسی که در تاریخ بشر موجودی کم‌نظیر بوده مشهور آفاق است.

مرحوم میرزا محمد تنکابنی می‌نویسد:

شیخ اسدالله کاظمینی در مقدمه «مقایس» نوشته است:

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 116

آن بزرگوار را کرامات باهره است، آن گاه شرح حالی از خود ایشان حکایت می‌کند که در شرح فقیه فرموده است و حاصلش این که:

چون خداوند مهربان توفیق زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به من عنایت فرمود، از برکات آن حضرت مکاشفات بسیاری مرا روی داد که عقول ضعیفه را تحمل آن نیست و اگر بخواهم توضیح دهم باید بگویم: بین خواب و بیداری بود، ناگاه دیدم که در سامرا هستم و بارگاه عسگریین در نهایت عظمت و زینت است و بر روی قبر عسگریین علیهما السلام پارچه سبزی از پارچه‌های بهشتی انداخته شده بود که در دنیا مثل آن را ندیده بودم، در آن حال مولایم حضرت صاحب‌الامر را دیدم که روی بر جانب در نشسته و بر قبر تکیه زده است، پس چون چشمم بر آن حضرت

افتاد با صدای بلند، مانند مدّاحان به خواندن زیارت جامعه شروع کردم، چون تمام کردم آن حضرت فرمود: خوب زیارتی است، عرض کردم مولای من! جانم به فدایت، زیارت جدّ شماس و اشاره به سوی قبر کردم، آن حضرت فرمود: بلی داخل شو، چون داخل شدم نزدیک در ایستادم، حضرت فرمود: پیش بیا، عرضه داشتم:

ترس آن دارم که ترك ادب شود و به خاطر ترك ادب کافر شوم!! آن جناب فرمود:

چون ما اذن دهیم ترك ادب نیست، پس اندکی پیش رفتم در حالی که از شدت ترس و هیبت بر خود می لرزیدم.

باز آن جناب فرمود: پیش بیا و من پیش رفتم تا نزدیک آن حضرت رسیدم.

فرمود: بنشین. عرض کردم: می ترسم، فرمود: مترس بنشین، من هم چون غلامی که در مقابل مولایش بنشیند نشستم، آن بزرگوار فرمود: راحت باش و چهار زانو بنشین که تو زحمت کشیده ای و پیاده و پای برهنه آمده ای و بالجمله از آن جناب نسبت به این بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنرا فراموش نمودم، چون از آن حالت به خود آمدم همان روز اسباب زیارت و تشرّف به سامرا

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 117

فراهم شد با آن که مدّتی بود که راه مسدود بود، پس من با پای برهنه و پیاده به زیارت آن جناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدّسه مکرر زیارت جامعه را خواندم و در اثنای راه کرامت های عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد!!

راستی، مگر بدون ادای واجبات و به خصوص ترك محرمات و منهای تزکیه نفس و تجلیه وجود، می توان به مقام قرب رسید و شیرینی وصال را چشید؟

دم عیسوی اولیا

فاضل تنکابنی می گوید:

در ابتدای امر که هنوز آخوند ملا محمد تقی مجلسی شهرت کافی نداشت، شخصی از ارادتمندان آن جناب نزد ایشان شکایت برد که من همسایه بدی دارم و از سوء خلق او به تنگ آمده ام، شب ها دوستان نااهل خود را جمع کرده و تا صبح به شراب خواری و لهو و لعب مشغول اند و آسایش مرا سلب کرده اند، اگر ممکن است در این زمینه عاجی کنید،

ایشان فرمودند: امشب همه آنان را به خانه‌ات به میهمانی دعوت کن، من نیز می‌آیم شاید خدای تعالی بدین وسیله او را هدایت فرماید.

آن مرد ایشان را به مهمانی خواست، همسایه‌اش که سردسته اشرار و اوپاش بود گفت: چه شد که تو نیز به جرگه ما و حلقه ما درآمدی؟ گفت: فعلاً چنین پیش آمده، آنان از دعوتش به گرمی استقبال کردند، پس آن شخص، آخوند ملا محمد تقی را خبر کرد و آخوند پیش از همه آنان به خانه آن شخص رفت و در گوشه‌ای قرار گرفت!

همین که سردسته اوپاش با دوستانش وارد شد و چشمش به آخوند افتاد که در گوشه‌ای نشسته ناراحت شد، چرا که آخوند هم مسلک آنان نبود و وجودش باعث

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 118

منغص شدن عیش آنان می‌شد، اما به حکم اجبار با دوستانش نشستند و برای این که آخوند را از آن مجلس براند سر صحبت را این چنین باز کرد و گفت: راهی که شما در پیش گرفته‌اید بهتر است یا شیوه‌ای که ما داریم؟

آخوند فرمود: برای روشن شدن این مطلب باید هر کدام خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم کدام يك از این دو بهتر و خوش‌تر است؟

سردسته اشرار گفت: انصاف دادی و سخن به حقی گفתי، یکی از اوصاف ما این است که چون ما نمك کسی را خوریم به اصطلاح نمكدان نمی‌شکنیم و به صاحب نمك خیانت نمی‌نماییم، آخوند فرمود: این چنین که می‌گویی نیست و من حرف تو را به هیچ وجه قبول ندارم که شما این چنین هستید. آن شخص گفت:

انکار شما بی‌مورد است؛ زیرا این امر از مسلّمات این طایفه است، آخوند فرمود:

اگر چنین است من از شما می‌پرسم آیا شما هرگز نمك خدا را خورده‌اید؟!

آن شخص چون این سخن بشنید سر به زیر انداخت و پس از اندکی از مجلس برخاست و با همراهانش بیرون رفت.

صاحب خانه به آخوند عرض کرد: کار بدتر شد؛ زیرا اینان به قهر از خانه من رفتند، آن جناب فرمود: فعلاً که کار به اینجا کشید، صبر کن ببینیم در آینده چه می‌شود؟

چون صبح شد رئیس اشرار به در خانه ملا محمد تقی مجلسی آمد و با دنیایی عجز و التهاب و لابه و ناله عرضه داشت: سخن دیشب شما سخت در من اثر گذاشت و خواب از چشمم ریود، اکنون توبه کارم، غسل کرده و به خدمت آمده‌ام تا شرایع دین را به من بیاموزی و پس از آن از مخلصان حق و هدایت‌یافتگان به راه

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 119

خدا گردید «1».

سختن عشق جز اشارت نیست	عشق در بند استعارت نیست
دل شناسد که چیست جوهر عشق	عقل را ذره‌ای بصارت نیست
در عبارت همی نگنجد عشق	عشق از عالم عبارت نیست
هرکه را دل ز عشق گشت خراب	بعد از آن هرگز عمارت نیست
عشق پستان و خویشان بفروش	که نکوتر از این تجارت نیست
گر شود فوت لحظه‌ای بی عشق	هرگز آن لحظه را کفارت نیست
دل خود را ز گور نفس برآر	که دلت را جز این زیارت نیست
تن خود را به خون دیده بشوی	که تنت را جز این طهارت نیست «2»

مجلسی در کلام عارفی سترگ

در سال هزار و سیصد و پنجاه شمسی در ایام ولادت مولا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شهر همدان جهت تبلیغ دین دعوت شدم. در آن زمان بیش از بیست و شش بهار از عمرم نگذشته بود، جذبه مهمی که مرا به آن شهر کشاند وجود مبارك مردی چون حضرت آیت الله آخوند ملاعلی معصومی که به حقیقت از اولیای الهی بود، او در آن

شهر منشأ آثار بسیار مهمی از قبیل مسجد، کتابخانه، مدرسه علوم دینی، درمانگاه، بیمارستان، صندوق قرض الحسنه و دارالایتام بود و وجودش برای مردم آن ناحیه شمعی پرفروغ در راه هدایت الهی می نمود و در

(1) - اربعین حدیث: 33.

(2) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 120

جنب مدارس علمیه آن جناب، صدها محصل علوم دینی به کمالات علمی و اخلاقی رسیدند که هر کدام به هر ناحیه که رفتند منشأ برکات شدند، آن مرد بزرگ به سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت به جوار رحمت حق شتافت و سراسر آن نواحی را از وجود مقدسش محروم کرد رحمة الله علیه رحمة واسعة.

در همان سال که در آن شهر منبر می رفتم برای دست بوسی و زیارتش رفتم. آن حضرت اجازه علمی و روایی مفصلی کتباً و شفاهاً به من مرحمت فرمود و این مسئله برای من که فاقد هر نوع صلاحیت بوده و هستم جز عنایت و رحمت الهی چیزی نبود.

آن مرد بزرگ در هر مجلسی که از اهل علم و غیر اهل علم در خانه اش برقرار می شد به بیان معارف الهیه و مسائل ربانیه و احادیث مأثوره و شرح حالات اولیا و بزرگان می پرداخت، تا نشستگان در محضرش از فیض آن مطالب به قیام روحی و قلبی اقدام کرده و خانه هستی خود را به نور معرفت و عمل بیارایند، در آن مجلسی که این فقیر فیض حضور آن جناب را داشت فرمودند: مولی محمد تقی مجلسی در امر به معروف و نهی از منکر مردی شدید، دلسوز، دلسوخته و برافروخته بود.

به هرجا قدم می گذاشت، به هرکس که می رسید و هر موضوعی را می دید، از امر به معروف و نهی از منکر دست برنمی داشت و در این زمینه از هیچ کس پروا نداشت و از ملامت کنندگان ترس و اضطراب و رنجی به خود راه نمی داد.

چندین بار به سردسته اوباش و اشرار محلی برخورد و عاشقانه و جانانه وی و همراهانش را نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر کرد.

آنان از برخورد مولا محمد تقی سخت آزرده و آشفته بودند، برای ساکت نمودن وی نقشه‌ای طرح کردند و آن این بود که یکی از مریدان مخلص او را وادار کنند که در شب جمعه او را به مهمانی دعوت کند، ولی از افشای داستان خودداری نماید که خانه در آن شب بدون صاحب خانه باید در اختیار او باش باشد، چنانچه افشای

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 121

سر کند به بلای سخت دچار گردد، صاحب خانه ترسو برای شب جمعه از آن مرد بزرگ الهی دعوت کرد و خود از خانه رفت.

مجلسی به دعوت آن مرد مؤمن به آن خانه آمد، اما صاحب خانه را ندید، جلسه از اشرار و سردسته آنان تشکیل شده بود، مجلسی دانست که نقشه‌ای جهت او کشیده شده، از نقشه خبر نداشت ولی نقشه این بود که چون مجلس آراسته شد، زنی عشوهرگر و مطربه با روی باز و لباس رقص وارد مجلس شود و با زدن و کوبیدن آلات موسیقی به رقص مشغول شود، آن گاه یکی از اوباش مردم محله را خبر کند تا بیایند وضع آن روحانی را ببینند، چون مردم بیایند آبرویش برود و زیانش از امر به معروف و نهی از منکر بسته شود!!

مجلس آماده شد، ناگهان زن وارد گشت و با خواندن این شعر شروع به رقصیدن کرد:

در کوی نیک‌نامان ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را «1»

چون آن مرد وارسته و آن عبد خالص و آن منور به نور معرفت آن اوضاع را مشاهده کرد با دلی سوخته و چشمی گریان به وجود مقدس حضرت روی آورد و عرضه داشت:

گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را

ناگهان دیدند آن زن پرده اطاق را به در آورد و بر خود پیچید و به خاک افتاد و به یارب یارب مشغول شده و در مقام توبه و انابه برآمد و به دنبال او همه اوباش سر به خاک گذاشته و به درگاه دوست نالیدند و همه آنان به دست آن مرد الهی توبه کردند و از صلحای زمان شدند!

(1) - حافظ شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 122

هر دیده که بر تو يك نظر داشت	از عمر تمام بهره برداشت
سرمایه عمر دیدن توست	وان دیده تو را که يك نظر داشت
کورست کسی که هر زمانی	در دید تو دیده دگر داشت
در شوق رخ تو بیشتر سوخت	هر کو به تو قرب بیشتر داشت
در عشق رخ تو يك سر موی	نهاد قدم کسی که سر داشت
بس مرده که زنده کرد در خاك	بادی که به کوی تو گذر داشت «1»

رابطه اولیا با عالم غیب

مجلسی اول مولا محمد تقی می گوید:

روزی به همراه استادم شیخ بهایی به زیارت قبر بابا رکن الدین در مقبره تخت فولاد اصفهان رفته بودیم که ناگاه شیخ صدایی از قبر بابا می شنود، شیخ رو به من کرد و گفت: این صدا را شنیدید؟ گفتیم: نه، شیخ شروع به گریه و ناله کرد، پس از این که اصرار فراوانی کردیم که چه صدایی شنیدید؟ فرمود: به من هشدار داد که مرگم نزدیک است و باید آماده سفر آخرت باشم و این جریان شش ماه پیش از وفات آن بزرگوار اتفاق افتاد.

محدث نوری می گوید:

از بعضی از افراد با اطلاع شنیدم که گفت: آنچه شیخ شنیده بود این جمله بوده است: شیخنا! در فکر خود باش.

به فرموده فیض آن شوریده با حال:

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 123

عمر عزیز تا به کی صرف در آرزو کنم	های بیا که آرزو جمله فدای هو کنم
چند خجل کند مرا توبه آبروی بر	می سزد از زتو به خون ریزم و آبرو کنم
چند تنم به گرد تن بخیه زخم برین بدن	بفکنم این تن و به جان روی به جستجو کنم

قدرت معنوی اولیا

یکی از نواده‌های عالم بزرگ، آقا باقر بمبهای برای این فقیر نقل کرد که:

از طرف بزرگان ایران نامه‌های مفصلی برای جناب آقا باقر به نجف فرستاده شد که آن حضرت برای زندگی و به دست گرفتن تمام امور مذهبی و فکری رخت اقامت به ایران کشد، حتی برای تحقق این امر به سلاطین و امرای زمان متوسل شدند، ولی آن مرد بزرگ از آمدن به ایران خودداری کرد.

شاگرد او، علامه بحرالعلوم می گوید:

چون استاد از طریق آن همه نامه تحت فشار شدید قرار گرفت، از میان شاگردان شش نفر اهل حال و مورد اعتماد را انتخاب کرد که من هم یکی از آنان بودم.

ما شش نفر را به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برد و به ما شش نفر خطاب کرد، ای یاران! من شما را به عنوان گواه عادل به این حرم مقدس آورده‌ام تا در حضور شما از حضرت مولا وظیفه‌ام را بپرسم چنانچه مرا امر به رفتن فرمودند بروم ورنه بمانم و من می‌خواهم گواهی شما را در پاسخ نامه‌های ایران بنویسم.

آن گاه به طرف حضرت مولی الموحدين توجه کرد. عرضه داشت: ای سید من و مولای من و تکیه گاه دنیا و آخرت من! از ایران نامه های زیادی برای من آمده

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 124

و مصرّانه از من درخواست شده به آن ناحیه بروم و من در مسئله تکلیف و وظیفه خود مردّد و دودل هستم، چاره ای جز رجوع به باب علم نبی ندیدم، تکلیف من چیست که سخت سرگردانم؟

علامه بحرالعلوم می گوید: ناگهان صدایی از قبر مطهر آمد که همه ما شش نفر شنیدیم که:

یا شَيْخُ لَا تَخْرُجْ مِنْ بِلَادِنَا.

ای مرد بزرگ! از منطقه ما بیرون مرو.

آقا باقر به ما شش نفر روی آورد و فرمود: شنیدید مولای من چه فرمود؟ عرضه داشتیم: آری، فرمود: گواه باشید که طبق فرمان مولا وظیفه من ماندن در این منطقه است، آن گاه برای این که مردم ایران از فیض الهی محروم نباشند به فرزند ارجمند و عالمش آقا محمد علی امر کرد به طرف ایران حرکت کند و آن جناب به امر پدر به سوی ایران آمد و در شهر کرمانشاه اقامت جست و در آن ناحیه منشأ آثار و خدمات مهم علمی و اجتماعی شد.

آری، با ترك گناه و ادای فرائض به شرطی که نور خلوص در عمل تجلّی داشته باشد می توان به مقامات عالیّه الهیّه رسید.

غیبت، مانع وصول به حق

گناه، مانع خطرناک و سدّ زیان بخشی است، هر يك گناهی که از انسان صادر شود يك قدم عقب نشینی از مقام قرب و وصال و يك گام دور شدن از محبوب و نزديك شدن به ابليس ملعون و شیطان رجیم است و از جمله گناهانی که در تاریکی درون و عقب راندن انسان از مقام قرب عجیب اثر دارد غیبت است، به

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 125

همین خاطر حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب غیبت می فرماید:

غیبت بر هر مسلمانی حرام است و صاحب غیبت در هر حال، اهل گناه و از طایفه معصیت کاران است.

غیبت آن است که سخن گویی از کسی به صفتی که آن صفت نزد حضرت حقّ عیب نباشد، اما تو آن صفت را به گونه‌ای ذکر کنی که بوی مذمت بدهد، یا وصفی از کسی بگویی که آن وصف نزد آگاهان مذموم نیست، ولی نحوه گفتار تو به صورتی باشد که مستمع از سخنان معنای مذمت بفهمد.

خلاصه، نسبت دادن کسی به صفتی به عنوان ذم و بدی غیبت است، هر چند آن صفت نزد خداوند و عقلا عیب نباشد.

اما ذکر صفتی که آن صفت نزد حق مذموم است و صاحبش بین مردم به آن صفت مشهور باشد و علت شهرتش به آن عیب آن است که خود حرمت خود را نگاه نداشته به این معنی که متظاهر به فسق و فجور و گناه علنی است و از جنایاتش باک نمی‌کند و شرم و حیا ندارد بی‌مانع است؛ زیرا که این گونه سخن گفتن در حقّ این گونه مردم غیبت نیست، هرچند صاحب آن اوصاف از شنیدن آنچه پشت سرش گفته شده دلگیر شود.

اما توجه داشته باش که خود از آن اوصاف پاک باشی و قصد و غرض از گفتن اوصاف او بیان حقّ باشد و این که مردم، خود را از شرّ او در امان بدانند و از زیانش برکنار به مانند و مواظب توطئه و نقشه او باشند که غیبت این گونه مردم و جاسوسی علیه آنان جایز بلکه لازم است که اگر مردم از وضع اینان مطلع نشوند به آنان و به کشورشان و به اموال و به دینشان ضربه غیرقابل جبران وارد خواهد شد.

ولی اگر غرض و قصدت از آنگونه گفتار حقّ و حقیقت نباشد، گرچه در گفتارت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 126

صادقی ولی دچار اثم و گناه شده‌ای.

قرآن مجید در آیه 12 سوره حجرات از غیبت به عنوان خوردن گوشت میّت برادر مؤمن یاد کرده و این گونه یادشدن از این گناه دلیل بر سنگینی بار این معصیت است.

روایات باب غیبت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرْضُهُ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خون و مال و آبروی هر مسلمانی بر هر مسلمان دیگر حرام است.

معنای روایت این است که هیچ کس حق دست اندازی به جان و مال و آبروی مسلمان را ندارد و غیبت دست اندازی به آبروی مسلمان است و این دست اندازی را خداوند بزرگ و انبیا و ائمه علیهم السلام نمی پسندند.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا «2».

و نیز آن حضرت فرمود: به یکدیگر حسد نورزید و نسبت به هم خشمگین نشوید و از یکدیگر غیبت ننمایید و با هم در همه امور برادر باشید.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةُ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنْ الزُّنَا فَإِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يَزْنِي

(1) - مجموعه ورام: 1/ 115، باب الغيبة؛ منية المريد: 327، الفصل الثاني.

(2) - مجموعه ورام: 1/ 115، باب الغيبة؛ مستدرک الوسائل: 9/ 118، باب 132، حدیث 10408.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 127

وَيُتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از غیبت برحذر باشید که غیبت از زنا شدیدتر است، مرد زنا می کند و از عملش سخت پشیمان شده به خداوند باز می گردد و خدا وی را می پذیرد، اما غیبت کننده تا غیبت شونده را راضی نکند آمرزیده نمی شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

شب معراج گروهی را دیدم که با ناخن های خود چنگ به صورت می زنند و روی خود را خراش می دهند. به جبرائیل گفتم: اینان کیانند؟ گفت: کسانی هستند که از مردم غیبت می کردند و عرض مردم را به باد می دادند «2».

سلیم بن جابر می گوید:

به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: چیزی به من بیاموز که نفع خدایی برم، حضرت فرمود: چیزی از خوبی را کوچک بشمار گرچه ریختن جرعه آبی از دلوت در ظرف تشنه باشد و با برادرت با حسن خلق روبرو شو و چون غایب شد از وی غیبت مکن «3».

روزه اهل غیبت

انس بن مالک می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به روزه فرمود و دستور داد کسی بدون اجازه من افطار

(1) - مجموعه ورام: 115 / 1، باب الغیبة؛ بحار الأنوار: 222 / 72، باب 66، حدیث 1.

(2) - مجموعه ورام: 115 / 1، باب الغیبة؛ بحار الأنوار: 222 / 72، باب 66، حدیث 1.

(3) - مجموعه ورام: 115 / 1، باب الغیبة؛ مستدرک الوسائل: 119 / 9، باب 132، حدیث 10411.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 128

نکند.

مردم روزه گرفتند، چون غروب شد هر روزه داری برای اجازه افطار به محضر آن جناب آمد و آن حضرت اجازه افطار داد. در آن وقت مردی آمد و عرضه داشت: دو دختر دارم تاکنون افطار نکرده اند و از آمدن به محضر شما حیا می کنند اجازه دهید هر دو افطار نمایند حضرت جواب نداد، آن مرد گفته اش را تکرار کرد، حضرت پاسخ نگفت، چون بار سوم گفتارش را تکرار کرد، حضرت فرمود: روزه نبودند، چگونه روزه بودند در حالی که گوشت مردم را خورده اند، به خانه برو و به هر دو بگو استغفار کنند، آن مرد به خانه رفت و دستور استغفار داد، آن دو استغفار کردند در حالی که از دهان هر يك قطعه ای از خون بسته بیرون آمد، آن مرد در حال تعجب به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و داستان را گفت، حضرت فرمود: به آن کسی که جانم در دست اوست اگر این گناه غیبت بر آنان باقی مانده بود اهل آتش بودند!

«1»!

غیبت و ربا

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در يك سخنرانی از زنا سخن گفت و بزرگی آن گناه را یادآور شد سپس فرمود: يك درهم ربا گناهش پیش خدا از سی و شش زنا بالاتر است و سخت ترین ربا ریختن آبروی انسان مسلمان است «2»!

زمانی که رسول اسلام صلی الله علیه و آله زناکاری را رجم کرد مردی در آن محل نزد دوستش از کسی غیبت کرد، حضرت گوشت مردار گندیده‌ای را آورد و به هر دو گفت: نیش بزنی. عرضه داشتند: این جیفه بد بو را؟ حضرت فرمود: کاری که شما کردید گند

(1) - کشف الریة: 8.

(2) - مجموعة ورام: 116 / 1، باب الغیبة؛ بحار الأنوار: 222 / 72، باب 66، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 129

و بویش از این بدتر بود! «1»!

در تفسیر آیه [وَلِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ] «2» آمده:

هُمَزَه، طعنه زننده به مردم و لمزه، غیبت کننده از مردم مسلمان است.

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله با خوشرویی با یکدیگر برخورد می کردند و در جلسه غیبت حاضر نمی شدند و این عدم حضور در مجلس غیبت را بالاترین عمل می دانستند و خلاف آن را عادت منافقان به حساب می آوردند.

بعضی از بزرگان گفته اند:

گذشتگان از اهل ایمان عبادت را در روزه و نماز تنها نمی دیدند، عبادت بزرگ نزد آنان خودداری از غیبت بود.

ابن عباس می گوید:

چون خواستی عیب دیگران را بگویی مسیر سخن را به گفتن عیوب خود برگردان «3».

مالك دینار می گوید:

عیسی با حواریون بر مرده سگی گذشتند، حواریون گفتند: عجب بوی بدی دارد، عیسی فرمود: عجب دندان‌های سفیدی در دهان اوست، انگار می‌خواست حواریون را از بدگویی از سگ منع کرده و به آنان تعلیم دهد که همیشه خوبی‌های خلق را بگویند «4».

(1) - كشف الريبة: 9؛ مستدرک الوسائل: 120/9، باب 132، حدیث 10415.

(2) - «وای بر هر عیب‌جوی بدگوی!» همزه (104): 1.

(3) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 61/9.

(4) - مجموعة ورام: 116/1، باب الغيبة؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 61/9.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 130

معنای غیبت

علمای دین به خصوص متخصصان در مسائل عالی اخلاقی بر اساس آیات و روایات حدّ و حدود و مرز غیبت را این چنین بیان کرده‌اند:

غیبت، عبارت از گفتاری است که چون به برادرت برسد ناراحت شود و فرقی نمی‌کند که این گفتار و سخن درباره نقص بدن یا نسب یا اخلاق، یا عمل، یا قول، یا دین یا دنیا یا لباس یا خانه و یا مرکب او باشد.

در نقص بدن مثل این که پشت سرش بگویی: چشم ضعیف، لوچ، کچل، قد کوتاه، قد بلند، سیاه چهره، زرد رنگ و هر صفتی که او را ناخوش آید.

در نسب مثل این که بگویی: پدرش هندی است، دهاتی است، نفهم است، فاسق و خسیس است، پینه دوز و کارگر و حمال است و از قبیل این مسائل که قصدی جز حقارت اشخاص بدین صورت نیست.

در اخلاق مثل این که گفته شود: فلانی بدخلق، بخیل، متکبر، ریاکار، ترسو، خشمگین، عاجز و ضعیف است.

در عمل مثل این که بگویی: فلانی دزد، دروغگو، مشروب‌خوار، خائن، ظالم، سست‌نماز، بد رکوع و سجود، لا ابالی در نجاسات، عاق پدر و مادر و اهل فسق و فجور است و یا پرحرف، بی‌ادب، پرخواب و پرخور است.

در لباس مثل این که بگویی: آستین بلند، آستین گشاد، چرک لباس و دارای کلاه بزرگ است.

حرمت تمام این امور که مربوط به دین یا دنیا یا اخلاق است به وقتی است که عیوب مسلمان نزد کسی آشکار نیست و در بین مردم دارای احترام است و از فسق علنی دور است و قصد انسان از بیان این صفات ریختن آبروی مردم باشد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 131

این را هم باید دانست که غیبت منحصر به زبان نیست، بلکه با اشاره و با فعل و با حرکات اعضای بدن هم امکان غیبت وجود دارد.

از خداوند بزرگ بخواهیم که برای همیشه ما را از افتادن در این گناه خطرناک حفظ کند و تا وقت بیرون رفتن از دنیا ما را از شرّ این معصیت در امان بدارد.

موارد جواز غیبت

در کتب روایی مواردی را از حرمت غیبت استثنا کرده‌اند که عبارت است از:

- 1- غیبت هواپرست بدعت گذار.
- 2- سلطان و حاکم متجاوز و ستمگر.
- 3- فاسقی که فسقش آشکار و علنی است.
- 4- کسی که در انجام امور خلاف شرم و حیا ندارد.
- 5- قاضی و حاکم دادگاهی که در حکم خود جایز و ستمگر است.
- 6- منافق.
- 7- فاجری که حتماً باید به مردم معرفی شود.

8- بیان اوصاف کسی که درباره او از انسان مشورت می کنند، مشورت در جهت شرکت، یا رفاقت یا ازدواج.

9- شهادت در دادگاه در حق کسی که مستحق حدود الهی است.

10- جرح و تعدیل راوی روایت.

11- ذکر عیبی که شخص به آن مشهور است و با شنیدن آن عیب ناراحت نمی شود.

12- کمک گرفتن از صاحب قدرت برای جلوگیری از عمل منکر اهل منکر که

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 132

راهی برای رد آن جز بازگو کردن وضع اهل منکر نزد اهل قدرت نیست «1».

در غیر این موارد پشت سر مردم مؤمن و مسلمان حرف زدن مخالف با دین و حرام و معصیت الهی و باعث عذاب جهنم در فردای قیامت است.

(1) - محجة البيضاء: 270 /5، کتاب آفات اللسان.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 133

[فَإِنْ اغْتَبَتَ فَبَلَغَ الْمُغْتَابَ فَاسْتَحْلَ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَلَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمُ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ [له].

الْعَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُغْتَابُ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ] «1»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه از کسی غیبت کردی و به لوث این گناه ملوث شدی و این مسئله به گوش طرف رسید و فهمید که از او غیبت کرده‌ای، پس علاج تو از این درد جهنمی، این است که از او حلالیت بخواهی و لازم است آن قدر دنبال او باشی تا تو را ببخشد و اگر به گوش او نرسید پس راه خلاصی تو از آن این است که از حضرت حق طلب آمرزش و مغفرت کنی.

و این حقیقت را بدان که غیبت خوبی‌ها را می‌خورد، چنانچه آتش هیزم را خاکستر می‌کند.

خداوند عزوجل به موسی بن عمران فرمود:

(1) - حجات (49): 12.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 134

غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و اگر توبه نکند اول کسی است که به آتش جهنم می‌رود، خداوند در قرآن مجید فرموده:

آیا یکی از شما دوست دارد گوشت مرده برادرش را بخورد؟!

مسئله غیبت چنانچه در صفحات گذشته توضیح داده شد عبارت است از عیب‌جویی و عیب‌گویی در خلقت انسان و خلق او و فعل او و معامله و مذهب و جاهل او و امثال این امور.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 135

[وَأَصْلُ الْغَيْبَةِ تَتَنَوَّعُ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ: شَفَاءٌ غَيْظٍ، وَمَسَاءَةٌ قَوْمٍ، وَتَصْنِيقُ خَيْرٍ وَتُهْمَةٌ، وَتَصْنِيقُ خَيْرٍ بِلَا كَشْفِهِ، وَسَوْءُ ظَنٍّ، وَحَسَدٍ، وَسُخْرِيَّةٍ، وَتَعْجَبٍ، وَتَبَرُّمٍ، وَتَزْيِينٍ]

ریشه انواع غیبت

ریشه و حقیقت غیبت یکی از ده مورد است:

1- علاج خشم و غضب به غیبت افراد.

- 2- رنجاندن و غمگین کردن مردم با سخن بیجا و بی مورد پشت سر آنان.
- 3- تصدیق مطلبی که متضمن غیبت دیگران باشد و بوی تهمت بدهد.
- 4- تصدیق خبری که مشتمل بر نقص کسی باشد بدون تحقیق و کشف.
- 5- گمان بد در حق افراد.
- 6- حسد بردن که مورث غیبت است.
- 7- سخریه و استهزا پشت سر مردم.
- 8- تعجب کردن از ذکر کسی و استبعاد در حق او.
- 9- به وقت سخن به میان آمدن از کسی، اظهار ملالت و کراهت کردن از او.
- 10- زینت دادن حرفی که مشتمل بر معایب غیر باشد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 136

[فَإِنْ أَرَدْتَ السَّلَامَةَ فَادْكُرِ الْخَالِقَ لَا الْمَخْلُوقَ فَيُصِيرَ لَكَ مَكَانَ الْغَيْبَةِ عِبْرَةً وَمَكَانَ الْأَثَمِ ثَوَابًا. كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ. اجْتَنِبِ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا آدَامُ كِلَابِ النَّارِ!!]

سلامت دنیا و آخرت

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

اگر علاقه داری دنیا و آخرت سالم باشد بجای سخن از مردم بیا و سخن از حضرت حق بگو که سخن از خدا گفتن مقدمه بصیرت و راه یافتن به فضای با عظمت ملکوت و به دست آوردن رشد و کمال است و بجای گناه ثواب و اجر و جلب رضای دوست است.

آن کس که بنیان روح و جسمش از مال حلال پرورش یافته، گوشت مردم را با غیبت نمی خورد که آدم حلال خور جز طاعت و عبادت برنامه‌ای ندارد که طاعت و بندگی اقتضای حلال خوری است، از غیبت پرهیزد که غیبت نان خورش سگان جهنم است.

در ضمن به این حقیقت هم توجه داشته باشید که مستمع غیبت در این گناه عظیم با غیبت کننده شریک است و روایات متعددی به این برنامه تذکر داده‌اند.

خداوندا! با لطف و عنایت و با کرم و مرحمتت توفیق ترک هر گناه صغیره و کبیره‌ای را به ما ارزانی بخش و به خصوص ما را از شر تمام گناهان زبان در پناهت حفظ فرما.

باب

50

در ریا و تظاهر

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 139

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا ثَرَاءَ بِعَمَلِكَ مَنْ لَا يُحْيِي وَلَا يُمِيتُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا.

وَالرِّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشَّرَّكَ الْخَفِيُّ وَاصْلُهَا النِّفَاقُ، يُقَالُ لِلْمُرَائِي عِنْدَ الْمِيزَانِ: خُذْ ثَوَابَكَ وَثَوَابَ عَمَلِكَ مِمَّنْ اشْرَكَتَهُ مَعِيَ فَأَنْظُرْ مَنْ تَعْبُدُ، وَمَنْ تَدْعُو، وَمَنْ تَرْجُو وَمَنْ تَخَافُ.

وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى اخْفَاءِ شَيْءٍ مِنْ بَاطِنِكَ عَلَيْكَ وَتَصِيرُ مُخْدُوْعًا بِنَفْسِكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ] «1».

وَكَثُرَ مَا يَتَّعِ الرِّيَاءُ فِي الْبَصَرِ، وَالْأَكْلِ، وَالْكَلَامِ، وَالْمَشْيِ، وَالْمُجَالَسَةِ، وَاللَّبَاسِ، وَالضَّحَكِ، وَالصَّلَاةِ، وَالْحَجِّ، وَالْجِهَادِ، وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَسَائِرِ الْعِبَادَاتِ الظَّاهِرَةِ.

وَمَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ بَاطِنَهُ وَخَشَعَ لَهُ بَقْلِيهِ وَرَأَى نَفْسَهُ مُقَصَّرًا بَعْدَ بَذْلِ كُلِّ جُحُودٍ وَجَدَ الشُّكْرَ عَلَيْهِ حَاصِلًا فَيَكُونُ مِمَّنْ يُرْجَى لَهُ الْخُلَاصُ مِنَ الرِّيَاءِ وَالنَّفَاقِ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَى ذَلِكَ فِي كُلِّ حَالٍ.

(1) - بقره (2): 9.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 140

[لا تُرَاءَ بِعَمَلِكَ مَنْ لَا يُحْيِي وَلَا يُمِيتُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا، وَالرِّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشَّرَّكَ الْخَفِيَّ وَاصْلُهَا النَّفَاقُ]

حقیقت ریا و تظاهر

در این فصل حضرت صادق علیه السلام به یکی از بدترین رذایل اخلاقی و آلودگی های قلبی یعنی ریا و تظاهر به عمل اشاره می کنند.

امام علیه السلام می فرمایند:

برای خوش آمد کسان که نه حیات دست آنهاست و نه ممات و نه از دست آنان برای تو در دنیا و آخرت کاری برمی آید، عمل مکن.

عمل برای خوش آمدی مردم نه این که سودی به انسان عمل کننده بر نمی گرداند، بلکه زحمت و رنج انسان را ضایع و در پایان کار، جز حسرت و ندامت چیزی برای آدمی باقی نمی گذارد.

ریا درختی است که میوه آن شرک خفی است و ریشه و پایه ریا نفاق و دورویی است.

این شرکی که روایت تذکر می دهد شرک در عبادت است و در حقیقت ریاکار، همسو و همراه و هم سفر با بت پرستان است.

ریا در واقع امر به این معناست که انسان روی زمین پر قیمتی، زحمت فوق العاده بکشد و انواع درختان و گیاهان را به عمل آورد، چون تمام درختان و گیاهان به

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 141

مرحله ثمرآوردن برسند، انسان از تیزی را بردارد و به شخصی التماس کند که بیا هر چه درخت و گیاه در این زمین است از بیخ و بن بر کن!!

ریاکار با از ریاکه به دست مردم می دهد اصرار می کند که عملش از قبولی و رضایت حضرت حق قطع گردد و به ثمر واقعی و حقیقی نرسد.

با این معنا باید گفت: ریا کردن، کاری است احمقانه و ریاکار در حقیقت حمال و عمله شیطان است.

برای دور ماندن از ریا تمرین ها و ریاضت های سخت شرعی لازم است و اگر کسی در مقام معالجه این مرض هولناک بر نیاید به خسران ابدی دچار خواهد شد، توجه به حقیقت اسما و صفات الهی مانند ربّ، قابل، رحمان، رحیم، خالق، ودود، غفور، کریم، الله، رفیع الدّرجات و توجه به این که تمام موجودات مملوک حقّند و از خود حیثیت و هویت و اعتبار ندارند و توجه به این که روزی خواهد آمد که احدی قدرت ندارد برای نجات انسان کاری صورت بدهد و توجه به این که عبادت جز برای حضرت حق واقع نمی شود، داروهای علاج ریا هستند.

پرونده حرکات انسان

برای انسان در هر حرکتی سه پرونده هست.

در احادیث مرویه از اولیای الهی آمده:

«يُنْشَرُ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ مِنْ حَرَكَاتِهِ وَأَنْ صَعُرَتْ ثَلَاثَةٌ دَوَّابِينَ: الدِّيَّانُ الْأَوَّلُ لَمْ وَالثَّانِي كَيْفَ وَالثَّالِثُ لِمَنْ؟»

برای عبد در هر حرکتی از حرکاتش هر چند کوچک و کم باشد سه پرونده تشکیل می شود: 1- برای چه؟ 2- چگونه؟ 3- برای که؟

معنای پرونده اوّل «برای چه» آن است که برای چه منظور این حرکت را انجام

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 142

دادی؟ آیا منظورت این بود که مولایت تو را امر کرده یا به خاطر هوای نفس و شهوت بود، پس اگر در این مرحله از رسیدگی سالم درآمد نوبت به پرونده دوم می رسد که عمل را چگونه انجام دادی که خدای را در هر عمل، شرایط و

حدودی است که باید رعایت گردد و رسیدگی می‌شود که آیا تشخیص حدود و شرایط از روی علم و تحقیق بوده یا از روی جهل و گمان؛ پس اگر از این مرحله بازرسی نیز به سلامت بگذرد پرونده سوم مطرح می‌گردد که برای چه کسی انجام دادی، آیا در عمل اخلاص داشتی و تنها برای خدا انجام دادی و به محتوای «لا اله الا الله» که بر زبان داشتی وفادار بودی؟ تا اجر و پاداشت بر خدا باشد. یا آن که برای ریا و تزویر و نشان دادن به مخلوقی همانند خودت بود که باید اجر و پاداشت را از همان مخلوق بگیری، چنان که در روایات متعدد این مضمون آمده و یا آن که عملی که انجام دادی برای رسیدن به مزد و پاداش دنیوی بوده که بهره‌ات را در دنیا برده‌ای و یا آن که از روی سهو و غفلت بوده که اجر و پاداشی نداری.

بالجمله، اگر آدمی متوجه باشد که این چنین بازرسی‌ها در پیش دارد نفس خود را رها نمی‌کند تا هر چه بخواهد انجام دهد و پیش از آن بازخواست شود، خودش را به دادگاه وجدان می‌کشد و از او بازخواست می‌کند تا نفس از راه حق منحرف نشود و به خسران و زیان گرفتار نگردد.

یکی از عرفای بزرگ در سخنی عمیق و با معنا می‌گوید:

«أَمَّا يَتَحَقَّقُ بِالمُرَاقَبَةِ مَنْ يَخَافُ عَلَى فَوْتِ حَظِّهِ مِنْ رَبِّهِ».

مراقبت از نفس در کسی تحقق می‌یابد که بر فوت بهره‌اش از پروردگار بترسد.

غفلت ما از مراقبه از آن روست که ندانستیم با ترك مراقبه چه از دست داده و خواهیم داد و از چه بهره‌های الهی محروم بوده و خواهیم بود و ندانستیم که حظّ ربّ چیست؟ و چگونه آن حظّ با مخالفت با حضرت او منافات دارد، افسوس که

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 143

در اثر سوء تعلیم و تربیت دل خود را با وعده‌های پوچ شیطانی خوش داشتیم و محکمت آیات و روایات را نادیده گرفتیم و اکنون بر ماست که در آتش حرمان و هجران بسوزیم تا فردا با ما چه رفتار کنند؟!

چه عجیب است که گاهی اهل گناه اگر بدانند بیننده‌ای آنان را می‌بیند، گرچه آن بیننده طفل صغیر باشد به ملاحظه بر می‌خیزد و حتی شنیده شده و یا در کتاب‌ها آورده‌اند که گاهی بت‌پرستان در مقام عصیان از بت خود ملاحظه

می کردند، اما عده‌ای از مردم که ادعای ایمان و اسلام دارند در حرکات و سکنات و در اعمال و رفتار خود از حضرت حق ملاحظه نمی کنند و این عدم ملاحظه از ذلّت و پستی و بیچارگی نفس است و از تیره‌روزی و سیه‌بختی انسان!

غزالی می گوید:

جوانی شب هنگام به دامن زنی در آویخت، زن گفت: حیا نمی کنی؟

گفت: از که؟ که بجز ستارگان چشمک زن آسمان کسی چشم بر ما ندوخته است.

زن گفت: پس ستاره آفرین کجا شد؟!

بیایید در هر عملی وجود مقدس خالق و مالک و حیات بخش و رزاق و خدای خود را لحاظ کنیم که همه کاره اوست و به همه جا و به همه کس ناظر اوست، وکلید بهشت و جهنم در اختیار اوست و قبولی و ردّ عمل با حضرت اوست.

نامه‌ای تکان دهنده

عبدالله قطب در بیان عذاب حرمان و هجران از حق که معلول گناه و معصیت به خصوص معاصی قلب مخصوصاً برنامه زشت ریا است در نامه‌ای به دوستش می نویسد:

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 144

اما بعد: سزد که آدمی ضعیف که تاب گزیدن مورچه ندارد از عذاب خدای و گزیدن حیات و عقارب دوزخ و شکنجه و داغ آن جهان خود را نگاه دارد که عذاب حقّ است، وسطوت و بطش او از مجرمان مصروف نیست.

و اگر آدمی اندیشد که خدای کریم و رحیم است، کجا بنده را چنین عذاب کند؟

باید بیندیشد که آنچه حال خدای با بنده مجرم کرده که او را محلّ معصیت آفریدگار خویش و به جفا و نافرمان برداری قیوم سماوات مبتلا کرده است از ابتلای به عذاب کمتر نیست، بلکه نزد ارباب هم و اهل معرفت، این زیادت است، چنان چه اگر یکی از ایشان را مخیر سازند میان عذاب و یا ابتلای به معصیت، عذاب را دوست تر دارد از ابتلای به معصیت که بندگان حق شناس معصیت را برای آن که معصیت است دشمن دارند با قطع نظر از آن که سبب عذاب می شود و یا نمی شود، چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله که در شأن صهیب فرمود:

نِعْمَ الْمَرْءُ صُهَيْبٌ لَوْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ لَمْ يَعَصِهِ «1».

نیکو مردی است صهیب، بفرض اگر از خدای نمی ترسید باز معصیت خدا را نمی کرد.

و بنده مستبصر داند که اگر العیاذ باللّٰه به عذاب جاوید مبتلا شوند این اهون است از آن که به نافرمانی و عقوق و جفا در کار آفریدگار تبارک اسممه موصوف گردند، چون خدای عزوجلّ این خذلان به بنده پسندید که او به چنین موصوف گردد که نافرمانی خداست، چه عجب اگر او را به عذاب مبتلا گرداند که اهون از آن است نزد مستبصر حق شناس.

و چون در آخرت، جلال و بزرگواری خدای بر مجرمان ظاهر شود چنان که آن را

(1) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 150 / 12.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 145

انکار نتوانند کرد و بینند که چنان نافرمانی و سوء معامله با چه کسی کرده، بینشی که از آن تعامی «1» میسر نباشد و از زشتی کردار خود آگاه شوند آگاهی ای که تجاهل با آن نتوان ورزید، ایشان را حالتی روی نماید از خجالت که عذاب آتش با شدّت و حدّت که آن راست اهون از آن باشد و اگر ایشان را به عذاب آتش مشغول کنند و آن خجالت ایشان را فراموش شود، یا ساعتی از آن ذاهل و غافل گردند گویی بر ایشان منتهی توان نهاد و وای بر کسی و بدا به حال او که عذاب آتش با آنچه اوست اهون الحالین او باشد...

کآتش به گرمی عرق انفعال نیست

در آتشم بیفکن و نام گنه میر

آری، برای اهل بینش حرمان و هجران از او سخت ترین عذاب و محرومیت از قرب و وصال بدترین شکنجه است.

کلام غزالی درباره ریا

غزالی در باب مهلکات «کیمیای سعادت» بر اساس آیات و روایات درباره ریا می گوید «2»:

بدان که ریا کردن به طاعت‌های حق تعالی از کبایر است و به شرک نزدیک است و هیچ بیماری بر دل پارسایان غالب‌تر از این نیست که چون عبادتی کنند، خواهند که مردمان از آن خبر یابند و بر جمله ایشان را پارسا اعتقاد کنند و چون مقصود از عبادت اعتقاد مردمان بود، خود عبادت نبود که پرستیدن خلق بود و اگر آن نیز مقصود باشد با پرستیدن حق تعالی شرک بود و دیگری را با حق تعالی شریک کرده باشد اندر عبادت خویش و حق تعالی همی گوید:

(1) - تعامی: چشم‌پوشی.

(2) - کیمیای سعادت: 571، اصل هشتم.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 146

[فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا] «1».

و هر که به دیدار حق تعالی امید دارد گو اندر عبادت حق تعالی هیچ شرکت می‌فکن.

ریا در نماز

و خدای تعالی همی می‌گوید:

[قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ] «2».

پس وای بر نمازگزاران* که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل‌انگارند.*

همانان که همواره ریا می‌کنند* و از [دادن] وسایل و ابزار ضروری زندگی [و زکات، هدیه و صدقه به نیازمندان] دریغ می‌ورزند.

وای بر کسانی که ایشان را نماز با شهوت و ریا کنند.

یکی پرسید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که رستگاری چیست؟ گفت:

اندر آن که طاعت خدای تعالی کنی و ریای مردمان نکنی و گفت: روز قیامت یکی را بیاورند و گویند: چه طاعت داری؟ گویند: جان خود اندر راه حق تعالی فدا کرده‌ام تا اندر غزا مرا بکشتند، گویند: دروغ گویی برای آن کردی تا گویند: فلان مرد مردانه است، بگیری و وی را به دوزخ برید.

(1) - پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند. کُهِف (18): 110.

(2) - ماعون (107): 4 - 7.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 147

دیگری را بیاورند و گویند: چه طاعت داری؟ گویند: هر چه داشتم به صدقه بدادم، گویند: دروغ گویی برای آن بکردی تا بگویند: فلان مرد سخی است، بگیری و وی را به دوزخ برید «1».

دیگری را بیاورند و گویند: چه طاعت داری؟ گویند: علم و قرآن بیاموختم و رنج بسیار بردم، گویند: دروغ گویی، برای آن آموختی تا گویند: فلان مرد عالم است، بگیری و وی را به دوزخ برید.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: از امت خویش از هیچ چیز چنان نترسم که از شرک کهن، گفتند: آن چیست یا رسول الله؟

گفت: ریا.

و گفت: روز قیامت حق تعالی گوید با مرثیان، نزدیک آن کسانی شوید که عبادت برای ایشان کردید و جزای خود طلب کنید.

و گفت: به حق تعالی پناه کنیم از «جُبُّ الحزن» یعنی غار اندوه، گفتند: یا رسول خدا «جُبُّ الحزن» چیست؟ گفت: وادی است اندر دوزخ ساخته برای قراء مرثی و گفت: حق عزوجل همی گوید: هر که عبادتی کرد و دیگری را با من شرکت داد من از شریک بی نیازم جمله بدان همباز دادم.

رسول صلی الله علیه و آله گفت: خدای نپذیرد کرداری که اندر وی يك ذره ریا بود. معاذ همی گریست، عمر گفت: چرا همی گری؟ گفت: از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم اندك ریا شرك است و گفت: مرائی را روز قیامت ندا کنند و آواز دهند یا مرائی یا نابکار یا غدار! کردارت ضایع شد و مزدت باطل شد برو و مزد از آن کس طلب کن که کار برای وی کردی «2».

(1) - محجة البيضاء: 139 / 6، کتاب ذم الجاه والرياء.

(2) - منية المريد: 318، الفصل الثاني؛ بحار الأنوار: 303 / 69، باب 116، حديث 50.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 148

شداد بن اوس گوید:

رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که همی گریست. گفتم: یا رسول الله! چرا همی گری؟

گفت: همی ترسم که امت من شرك آورند نه آن که بت پرستند یا ماه و آفتاب لیکن عبادت بر او به ریا کنند «1».

و گفت: اندر ظلّ عرض آن روز که هیچ ظلّ نباشد جز آن مردی نخواهد بودن که بدست راست صدقه بداد و خواست که از دست چپ پنهان دارد.

عبادت خالصانه

رسول صلی الله علیه و آله گفت:

چون حق تعالی زمین را بیافرید بلرزد کوه را بیافرید تا وی را فروگرفت ملایك گفتند: هیچ چیز نیافرید حق تعالی قوی تر از کوه.

پس آهن را بیافرید تا کوه را بریزد، گفتند: آهن قوی تر است، آتش را بیافرید تا آهن را بگداخت، پس آب را بیافرید تا آتش را بکشت، پس باد را بفرمود تا آب را بر جای بداشت. پس ملایك خلاف کردند و گفتند: بپرسیم از حق تعالی که چیست از آفریده‌های تو که هیچ چیز از آن قوی تر نیست؟ گفت: آدمی که صدقه بدهد به دست راست که دست چپ وی خبر ندارد، هیچ آفریده‌ای قوی تر از وی نیست و نیافریده‌ام «2».

(1) - مجموعة ورام: 233 / 2؛ مستدرک الوسائل: 109 / 1، باب 11، حدیث 113.

(2) - محجة البيضاء: 142 / 6، کتاب ذم الجاه والریاء.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 149

معاذ همی گوید که رسول صلی الله علیه و آله گفت:

که حقّ عزّوجلّ هفت فرشته پیش از آفریدن آسمان‌ها بیافرید، پس از آن آسمان‌ها بیافرید و هر يك را کرد موکل بر آسمانی و دریانی آن آسمان به وی داد.

چون فرشتگان زمین که کردار خلق نویسند و آنان حفظه‌اند عمل بنده که از بامداد تا شب کرده باشد رفع کنند تا آسمان اول برسد و بر طاعت وی ثنای بسیار گویند و چندان عبادت کرده باشد که نور وی چون نور آفتاب بود آن فرشته که موکل بود بر آسمان اول گوید: این طاعت ببرید و بر روی وی باز زنید که من نگهبان اهل غیبتم. مرا حق تعالی فرموده است که هر که غیبت کند مگذار که عمل وی بر تو بگذرد.

پس عمل دیگر رفع کنند که غیبت نکرده باشد تا به آسمان دوم آن فرشته گوید:

ببرید و بر روی وی باز زنید که این برای دنیا کرده است و اندر مجالس بر مردمان فخر کرده است و مرا فرموده‌اند که عمل وی را منع کنم.

پس عمل دیگری رفع کنند که اندر وی صدقه باشد و روزه و نماز و حفظه عجب بمانده باشند از نور روی و چون به آسمان سیم رسد آن فرشته گوید: من موکلم بر کبر که من عمل متکبران را منع کنم و وی بر مردمان تکبر کردی.

پس عمل دیگری رفع کنند تا به آسمان چهارم آن فرشته گوید: من موکل عجبم و عمل وی بر عجب نبودی نگذارم که عمل وی از من بگذرد.

پس عمل دیگری رفع کنند و آن عمل چون عروسی بود که به شوهر تسلیم خواهند کرد تا به آسمان پنجم برند آن فرشته گوید: آن عمل بر روی وی باز زنید و برگردن وی نخید که من موکل حسد هر که در علم و عمل به درجه وی رسیدی او را حسد کردی!!

پس عمل دیگری رفع کنند و هیچ منع نبود تا به آسمان ششم آن فرشته گوید:

این عمل برید و بر روی وی باز زنید که وی بر هیچ کس که وی را بلایی و رنجی

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 150

رسیدی رحمت نکردی بلکه شادی کردی و من فرشته رحمت مرا فرموده اند تا عمل بی رحم منع کنم.

پس عمل دیگری رفع کنند که نور وی چون نور آفتاب بود و بانگ آن در آسمانها افتاده باشد و هیچ کس منع نتواند کرد چون به آسمان هفتم رسد آن فرشته گوید: این عمل بر روی وی باز زنید که وی بدین عمل خدای را نخواست بلکه مقصود وی حشمت بود نزدیک علما و نام و بانگ بود اندر شهرها و هر چه چنین بود ریا باشد و خدای تعالی عمل مرائی نپذیرد.

پس عمل دیگری رفع کنند و از آسمان هفتم بر گذرانند و اندر وی همه خُلق نیکو بود و ذکر و تسبیح و همه فرشتگان آسمان گواهی دهند که این عمل پاک است و به اخلاص است حق تعالی گوید: شما نگهبان عملید و من نگاهبان دل، وی این عمل را نه برای من کرده است و اندر دل نیت دیگری داشت، لعنت من که خدایم بر وی باد، فرشتگان همه لعنت گویند و گویند: لعنت تو و لعنت ما بر وی باد.

آسمانها گویند: لعنت ما بر وی باد و هفت آسمان و هر چه اندر هفت آسمان است بر وی لعنت کنند و امثال این اندر ریا بسیار است «1».

انسان با دقت در روایات و معارف الهی به این نکته متوجه می شود که ریا عمل بسیار پلید و آتش سوزنده و سختی است که هم چون آتش جهنم تمام زحمات انسان را می سوزاند و از آدمی چیزی باقی نمی گذارد.

ریشه کنی ریا

نقل می کنند که:

(1) - محجة البيضاء: 142 / 6، کتاب ذم الجاه والرياء؛ بحار الأنوار: 246 / 67، باب 54، حدیث 20.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 151

علامه بحر العلوم بیست و پنج سال خنده نکرد و شاگردان آن بزرگوار در همه حال وی را مغموم و مهموم می دیدند، پس از بیست و پنج سال تبسمی بر لبان مبارکشان نقش بست، یکی از شاگردان که محرم سر بود از سبب آن تبسم پس از بیست و پنج سال پرسید؛ آن جناب جواب داد: بیست و پنج سال برای ریشه کن کردن ریا از خانه قلب در تلاش بودم تا امروز به توفیق خدا و به کمک عنایت و رحمت او متوجه شدم که ریشه این رذیلت از قلبم کنده شده، بدین سبب از شدت خوشحالی خندیدم.

راستی، وقتی وجود انسان از آلودگی های ظاهر و پنهان پاک می شود، چه دنیای عجیبی برای آدمی پیدا می شود و چه لذت روحی و معنوی که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست به انسان دست می دهد، در آن وقت است که انسان جز او نمی بیند و جز او نمی خواهد و جز او نمی گوید و از غیر حضرت او لذت نمی برد.

دیده ای واکنم از تو به رویت نگرم	زان که شایسته دیدار تو نبود نظرم
چون ترا هر نفسی جلوه به حسنی دگر است	هر نفس زان نگران در تو به چشمی دگرم
تویی از منظر چشمم نگران برزخ خویش	که تویی مردمک دیده و نور بصرم
هر که بی رسم و اثر گشت به کویش پی برد	من بی رسم و اثر ناشده پی می نبرم
بوی جانبخش تو همراه نسیم سحر است	زان سبب مرده انفاس نسیم سحرم
مغربی آینه دل زغبار دو جهان	پاک بزدا ی که پیوسته در او می نگرم» 1

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 152

[يُقَالُ لِلْمُرَائِي عِنْدَ الْمِيزَانِ: خُذْ ثَوَابَكَ وَثَوَابَ عَمَلِكَ مِمَّنْ اشْرَكَتَهُ مَعِيَ فَأَنْظِرْ مَنْ تَعْبُدُ، وَمَنْ تَدْعُو، وَمَنْ تَرْجُو وَمَنْ تَخَافُ. وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى اخْفَاءِ شَيْءٍ مِنْ بَاطِنِكَ عَلَيْكَ وَتَصِيرُ تُخَدَّوعًا بِنَفْسِكَ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ] «1»]

مزد ریاکار

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

روز قیامت به پای میزان اعمال به ریاکار می گویند: اجر و ثواب و مزد عملت را از آن کس بخواه که وی را با من در عملت شریک کردی.

پس ای بنده حق! دقت کن که چه کسی را عبادت می کنی، و که را می خواهی، و به که امید داری و از که می ترسی؟

تو قدرت پوشیده داشتن باطن را بر خود نداری، از فریب نفس اماره خلاصی برای تو نیست و تو گول خور نفسی، گمانت این است که می توانی چیزی را از حضرت او پنهان داری و به آن جناب که آگاه بر ظاهر و باطن تمام هستی است فریب آوری، خداوند در قرآن مجید می فرماید:

منافقان و دورویان با خدای و مؤمنان خدعه کنند نمی دانند که جز با خود خدعه نمی کنند و به این معنا شعور ندارند.

(1) - بقره (2): 9.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 153

[وَ أَكْثَرَ مَا يَقَعُ الرِّبَاءُ فِي الْبَصَرِ، وَالْأَكْلِ، وَالْكَلَامِ، وَالْمَشْيِ، وَالْمُجَالَسَةِ، وَاللَّبَاسِ، وَالضَّحَاكِ، وَالصَّلَاةِ، وَالْحَجِّ، وَالْجِهَادِ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ سَائِرِ الْعِبَادَاتِ الظَّاهِرَةِ]

موارد ریا

امام صادق علیه السلام می فرمایند ریا اکثراً در این امور راه پیدا می کند:

- 1- چشم 2- خوردن 3- حرف زدن 4- راه رفتن 5- مجالست 6- لباس 7- خنده 8- نماز 9- حج 10- جهاد
- 11- قرائت قرآن و سایر عبادات ظاهره

ریای چشم

ریای چشم مانند نظر به عجز و انکسار و نگاه با حالت از روی سالوسی که مردم از طریق این گونه نگاه بر خوبی باطن آدمی حکم کنند و یا بگویند فلانی کم خواب است و از اولیای خداست و دارای حالات معنوی و ملکوتی است.

ریای در اکل

ریای در اکل و خوردن مانند این که انسان در برابر مردم کمتر از حد معمول خودش بخورد تا مردمان بگویند آدم کم خوری است، خوشا به حال او که بر شکم مسلط است و از این راه به کسب نور معرفت مشغول است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 154

سعدی در گلستان می گوید:

عابدی مهمان امیر شهر شد، چون از مهمانی برگشت به فرزندش گفت: سفره غذا بیاور که گرسنه ام. گفت: پدر مگر در خانه امیر غذا نخوردی؟ گفت: چرا ولی به اندازه نخوردم. گفت: پدر به قضای تمام عبادات اقدام کن که در مجلس کم خوردی تا بگویند کم خور است و زیاد عبادت کردی تا بگویند عابد است و تو در این مسیر جز زیان و خسارت سودی نبرده ای!

ریای در کلام

ریای در کلام این است که سخن کم گوئی و سخن نیکوگوئی و سخن با حالت از خدا و انبیا گوئی تا بگویند خوشا به حالش که عجب می فهمد و چه زبان پاکی دارد که جز سخن حق بر آن جاری نمی شود!

ریای در راه رفتن

ریای در راه رفتن به این است که آهسته قدم برداری و سر به زیراندازی و مواظب حرکات بدن باشی تا بگویند مشی او مشی اولیا و حرکاتش حرکات عباد خداست.

ریای در مجالست

ریای در مجالست به این است که در يك جلسه در برابر بینندگان به خود فرو روی و از حرف زدن با این و آن پرهیزی و از سخن گفتن مردمان با هم روی درهم کشی، یعنی من از این مجالست و رفاقت و نشست و برخاست بیزارم تا همه بر تو حسرت خورند و بر تو غبطه برند و از تو پیش دیگران تعریف کنند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 155

ریای در لباس

ریای در لباس این است که کهنه پوشی و لباس خشن برتن کنی و خود را سخت به زحمت اندازی تا بگویند خوشا به حالش که عجب زاهدی است و در بندگی چه موجود موفقی است.

ریای در خنده

ریای در خنده این است که خنده‌ات تلخ باشد و یا خنده تمسخر به اهل دنیا و اهل غفلت باشد تا بگویند عجب آدم متوجه و بیداری است که حتی خنده‌هایش با حساب است.

ریای در نماز و حج و جهاد

ریای در نماز و حج و جهاد و قرائت قرآن و سایر عبادات ظاهره هم معلوم است و نیازی به شرح و توضیح ندارد.

راستی، ریاکار آدم بدبخت و تیره‌روز و سیاه‌نامه‌ای است که عمری را در مشقت و زحمت است و کم‌ترین سود و حاصلی از آن همه زحمت نصیب او نیست، ولی آنان که برای خدا کار می‌کنند دارای برگ برنده‌اند و در روز قیامت از بهره ابدی و منفعت همیشگی برخوردارند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 156

[وَمَنْ اخْلَصَ لِلَّهِ بَاطِنُهُ وَخَشَعَ لَهُ بَقْلُهُ وَرَأَى نَفْسَهُ مُقَصِّرًا بَعْدَ بَذْلِ كُلِّ مَجْهُودٍ وَجَدَ الشُّكْرَ عَلَيْهِ حَاصِلًا فَيَكُونُ مِمَّنْ يُرْجَى لَهُ الْخُلَاصُ مِنَ الرِّبَاءِ وَالنِّفَاقِ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَى ذَلِكَ فِي كُلِّ حَالٍ]

اخلاص در عمل

امام علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

هرکس باطن خویش را برای حضرت حق خالص کند و با قدم خشوع به سوی آنجناب حرکت کند و بعد از انجام تمام عبادات بدنی و مالی و اخلاقی، خود مقصّر در پیشگاه آن حضرت بداند، از جاده شکر نعمت‌ها تجاوز نکرده و باید گفت: برای وی امید نجات از ریا و نفاق هست، اگر این واقعیت را ادامه دهد و بر این احوالات الهیه در هر حال استقامت ورزد.

یکی از دوستان اهل علم نقل می کرد:

در شهر مقدس مشهد مسجدی بنا شد و در آن مسجد نماز و جلسات مذهبی بر پاگشت، ولی مسجد از فرش لازم و وسایل مورد نیاز جلسات خالی بود، در يك نيمه شب كه تمام مردم محل، خواب بودند و خادم مسجد در آن شب در مسجد نبود، شخصی می آید و تمام مسجد را با بهترین فرش زینت کرده و به اندازه نیاز چهارصد نفر وسایل در آن مسجد می گذارد و می رود و عاقبت هم بر کسی معلوم

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 157

نگشت که این عمل خیر کار کدام خیر خالص و بنده مخلص بوده؟!

بخت اگر یار ما شود چه شود

یار اگر آشنا شود چه شود

جرعه قسم ما شود چه شود

گر زخم خانه می وصلش

غمزهات غمزدا شود چه شود

گر دل خسته مرا ای جان

تا دل از غصه واشود چه شود

نفسی گر برآورم با تو

چون حجاب من از منست اگر

این من از من جدا شود چه شود»¹

روایات باب ریا

از رسول خدا صلی الله علیه و آله معنای آیه [فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ] «2» پرسیدند فرمود: انسان عملی را انجام میدهد نیت و قصدش وجه الله نیست بلکه برای این است که مردم از او تعریف کنند و در بین مردم پاک و خوب جلوه نماید، علاقه‌مند است مردم از وضع او آگاه گردند، این انسان همان است که به عبادت پروردگارش شرك ورزیده است «3».

علاء بن فضیل می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا» را پرسیدم. فرمودند: کسی که نماز بگذارد یا روزه بگیرد، یا بنده‌ای را آزاد کند یا حج بجا آورد و قصدش تعریف مردم باشد، مشرك در عمل شده اما این شرك اگر به دایره توبه کشیده شود قابل آمرزش و عفو حق است «4».

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ النَّارَ وَأَهْلَهَا يَعْبُجُونَ مِنْ أَهْلِ الرِّيَاءِ فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ

(1) - فیض کاشانی.

(2) - کشف (18): 110.

(3) - الکافی: 2/ 293، باب الرياء، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 1/ 71، باب 12، حدیث 159.

(4) - تفسیر العیاشی: 2/ 352، حدیث 92؛ بحار الأنوار: 69/ 301، باب 116، حدیث 40.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 158

وَكَيْفَ تَعْبُجُ النَّارُ؟ قَالَ: مِنْ حَرِّ النَّارِ الَّتِي يُعَذِّبُونَ بِهَا «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آتش و اهل آن از اهل ریا به فریاد می‌آیند، عرضه داشتند: فریاد آتش چگونه است؟ فرمود: حرارت و داغی آن که مردم به آن معذبند.

قال الصادق عليه السلام: يُجَاءُ بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْ صَلَّى فَيَقُولُ: يَا رَبِّ صَلَّيْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَقَالَ لَهُ: بَلْ صَلَّيْتَ لِيُقَالَ مَا أَحْسَنَ صَلَاةَ فُلَانٍ أَذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: بنده‌ای را روز قیامت می‌آورند که دارای نماز است، عرضه می‌دارد: ای پروردگارم! برای رضای تو نماز خواندم، به او گفته می‌شود: نه، تو نماز خواندی برای این که مردم بگویند فلان کس چه نماز نیکویی دارد. «2».

علامت ریاکار

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

برای ریاکار سه علامت است:

- 1- چون تنها باشد از عبادت کسل و سست است.
- 2- چون در جمع باشد در عبادت با نشاط است.
- 3- اگر از او تعریف کنند بر عملش می‌افزاید. و اگر در معرض تعریف قرار نگیرد از عملش کم می‌کند «3».

(1) - بحار الأنوار: 305 / 69، باب 116، حدیث 52؛ مستدرک الوسائل: 1 / 107، باب 11، حدیث 109.

(2) - الزهد: 62، باب 11، حدیث 166؛ بحار الأنوار: 301 / 69، باب 116، حدیث 44.

(3) - مجموعة ورام: 1 / 187، بیان ذم الرياء؛ محجة البيضاء: 6 / 143، کتاب ذم الجاه والرياء.

به این نکته هم باید توجه داشت که گاهی انسان عمل خیر و کار مثبتی انجام می‌دهد و جز رضای حق قصدی از آن عمل ندارد، ولی وقتی مردم از عملش باخبر می‌شوند در قلبش شادی و سرور می‌ریزد، این برنامه بنا بر روایات از مسئله ریا استثنا شده است، چرا که خوشحالی بعد از عمل طبیعی هر قلبی است.

زراره از حضرت باقر علیه السلام پرسید:

مردی کار خیری می‌کند، دیگران از آن کار آگاه می‌شوند، بر اثر آگاهی مردم آن مرد خوشحال می‌شود، این چه معنایی است؟ حضرت فرمود: مانعی ندارد، هر کسی علاقه‌مند است درین مردم به خیر و خوبی شناخته شود، وقتی اصل عمل برای خدا باشد و انسان به قصد مردم یا چهره کردن انجام نداده باشد بی‌مانع است «1».

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند:

مردی عمل خیری انجام می‌دهد و مردم وی را به آن خیر می‌ستایند، حضرت فرمودند: این خیر گویی مردم بشارت دنیایی اوست، بشارت آخرتش در این آیه شریفه است «2»:

[بَشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ] «3».

(1) - الکافی: 2/ 297، باب الریاء، حدیث 18؛ وسائل الشیعة: 1/ 75، باب 15، حدیث 168.

(2) - بحار الأنوار: 69/ 294، باب 116، حدیث 18.

(3) - حدید (57): 12.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 160

[به آنان می‌گویند:] امروز شما را مژده باد به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.

راوی می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردی وارد نماز می شود نمازش را عالی و نیکو بجا می آورد و قصدش این است که دیگران را به چنین نمازی وادار کند این چه نمازی است؟ فرمود: از ریا خارج است و این يك نوع هدایت مردم به سوی خیر است «1».

دل من آینه توست مصفا دارش	از پی عکس رخ خویش مهیا دارش
رخ زیبای تو را آینه ای می باید	از برای رخ زیبای تو زیبا دارش
حیف باشد که برای نقش من و مادروی	از پی نقش تویی نقش من و ما دارش
چو تماشای رخ خویش در او خواهی کرد	پاك از بهر نظرگاه و تماشا دارش
مغربی مفرد و یکتا دلارام مدام	مظهر اوست دلت مفرد و یکتا دارش «2»

(1) - مستطرفات السرائر: 632؛ بحار الأنوار: 301 / 69، باب 116، حدیث 39.

(2) - مغربی تبریزی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 163

باب 51

در مذمت حسد

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَاسِدُ يَضُرُّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ كَأَنْبَلِيسَ أَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَةُ وَلَا دَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَجْتِبَاءَ وَالْهَدَى وَالرَّفْعَ إِلَى مَحَلِّ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَالْأَصْطِفَاءِ.

فَكُنْ مُحْسُودًا وَلَا تَكُنْ حَاسِدًا، فَإِنَّ مِيزَانَ الْحَاسِدِ أَبَدًا ضَعِيفٌ يَثْقُلُ مِيزَانَ الْمَحْسُودِ وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ.

فَمَاذَا يَنْفَعُ الْحَسَدُ الْحَاسِدَ وَمَاذَا يُضِرُّ الْمَحْسُودَ الْحَسَدُ؟ الْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَجُحُودِ فَضْلِ اللَّهِ وَهُمَا جَنَاحَانِ لِلْكُفْرِ.

وَالْحَسَدُ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَهَلَكَ بِذَلِكَ مَهْلِكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا.

وَلَا تَوْبَةُ لِلْحَاسِدِ لِأَنَّهُ مُصِرٌّ عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ، مَطْبُوعٌ فِيهِ يَبْدُو بِلا مُعَارِضٍ لَهُ وَلَا سَبَبٍ. وَالطُّغْيَانُ لَا يَتَغَيَّرُ عَنِ الْأَصْلِ وَإِنْ غُولَجَ.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 164

[الْحَاسِدُ يُضِرُّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يُضُرَّ بِالْمَحْسُودِ كَأَبْلِيسَ أَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَةَ وَلَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْاجْتِبَاءَ وَالْهُدَى وَالرُّفْعَ إِلَى مَحَلِّ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَالْإِصْطِفَاءِ]

ضرر حسادت

امام صادق علیه السلام در این بخش همانند بخش قبل به یکی دیگر از رذایل اخلاقی که ریشه در وجود ابلیس دارد و شاخه‌ای از شجره زقوم جهنم است یعنی حسد اشاره می‌کنند.

بعضی مردم کم ظرفیت و پست چشم ندارند که علم و یا مال و یا جاه و یا شهرت به حق، و یا جمال و جلال الهی کسی را ببینند، و می‌کوشند با وسایل مختلف و خدعه و حيله و مکرر و دغل کاری، آنچه نعمت از عنایت حضرت حق به اشخاص داده شده سلب کنند و حتی حاضرند جان اشخاص را در این زمینه از بین ببرند!

حسد، گناه بسیار بزرگی است و این گناه، مولّد گناه غیبت، تهمت، قتل، غارت و از بین بردن عرض و آبروی مردم است، ولی حسود باید بداند در این راه تمام ضربه‌ها و زیان‌ها و خسارت‌ها متوجه خود اوست و محسود از حسد او زیان حقیقی نمی‌بیند، بلکه تولید بلا به وسیله حسد برای محسود، ثواب الهی و ترفیع درجه و مقام دارد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 165

علمای شیعه، امثال علامه مجلسی رحمه الله حسد را برابر با آیات و روایات نوعی اعتراض به حضرت حق می‌دانند، و این اعتراض را متوجه حکمت و عدل خدا و نوعی کفر به حساب می‌آورند.

امام صادق علیه السلام در ابتدای روایت می‌فرماید:

ضرر حسد در مرحله اول به محسود می‌رسد و اگر متوجه محسود شود آن ضرر برای او نردبان ترقی است، همانند حسد ابلیس به حضرت آدم، که آن حسد برای ابلیس لعنت دایمی به بار آورد و برای آدم اجتناب و هدایت و رفعت به حقایق عهد و نبوت به بار آورد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 166

[فَكُنْ مُحْسُودًا وَلَا تَكُنْ حَاسِدًا، فَإِنَّ مِيزَانَ الْحَاسِدِ أَبَدًا ضَعِيفٌ يَثْقُلُ مِيزَانَ الْمَحْسُودِ وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ. فَمَاذَا يَنْفَعُ الْحَسَدُ الْحَاسِدَ وَمَاذَا يُضِرُّ الْمَحْسُودَ الْحَسَدُ؟ الْحَسَدُ أَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَجُحُودِ فَضْلِ اللَّهِ وَهُمَا جَنَاحَانِ لِلْكُفْرِ.

وَبِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَهَلَكَ بِذَلِكَ مَهْلِكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبَدًا]

حسد حاسد

محسود دیگران باشی بی مانع است، تمام عیب و نقص در این است که دچار حسد باشی، میزان محسود در پیشگاه حق سنگین و کفه حاسد سبک و بی ارزش است، آنچه از طرف حضرت حق از امور مادی و یا معنوی باید به افراد عنایت شود عنایت می‌شود و حسد حاسد نمی‌تواند مانع لطف و مرحمت حضرت دوست باشد.

حسد چه نفعی به حاسد می‌دهد و کدام ضرر را متوجه محسود می‌نماید، اصل حسد از بی معرفتی و کوردلی وانکار عنایت خداست، و باید به این معنا توجه داشت که کوردلی وانکار فضل حق دوبال کفرند.

به سبب حسد، فرزند آدم دچار حسرت ابدی شد و به چاهی از هلاکت افتاد که تا ابد نجاتی برایش نیست.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 167

[وَلَا تَوْبَةُ لِلْحَاسِدِ لِأَنَّهُ مُصِرٌّ عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ، مَطْبُوعٌ فِيهِ يَبْدُو بِلا مُعَارِضٍ لَهُ وَلَا سَبَبٍ. وَالطَّبْعُ لَا يَتَغَيَّرُ عَنِ الْأَصْلِ وَإِنْ غُولَجَ]

توبه حسود

حسود بر اثر اصرارش به حسد و اعتقادش به این حالت ابلیسی و این که بر اثر تداوم دادن به این رذیلت، جبلی و طبیعت او شده، و ایمانی که معارض آن باشد کسب و تغییر این وضع برای او مشکل است و اگر در مقام علاج برآید گاهی ریشه کن نمی‌شود، اکثراً موفق به توبه نمی‌گردد.

البته اگر عشق توبه داشته باشد می‌تواند توبه کند ولی حرکت در این مسیر برای او کاری طاقت فرسا و سخت است، ولی در عین سختی و مشقتش نباید از رحمت حضرت حق ناامید بود که نومی‌دی از رحمت عین کفر است.

این که حضرت می‌فرمایند: برای حسود توبه نیست معنایش نفی کلی مسئله نیست، بلکه به این معناست که این گناه آنقدر بزرگ و عظیم و سنگین است که به دست آوردن توفیق توبه نسبت به این گناه کار مشکل و سختی است.

حسد در قرآن

قرآن مجید به شدت تمام مردم را از حسد نهی می‌کند و می‌فرماید:

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 168

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ «1».

بلکه آنان به مردم [که در حقیقت پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد می‌ورزند. تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.

حسد حسود نه چیزی به حسود اضافه می‌کند و نه از عنایت و فضل حق نسبت به محسود کم می‌نماید که حسود تا دارای حسد است در رنج است و محسود هم غرق در عنایت دوست.

الهی! ما را از حسد مصون بدار و از شر حسودان پلید ما را امان بده که ما را جز حضرت تو تکیه گاهی نیست.

جان آگاهی کرامت کن دل بیدار ده

بارالها راستان را در حریمت بارده

باده ناب طهور از جام استغفار ده

روح پاکی را که شد آلوده لوث گنه

واصلان را محوکن اندر جمال خویشتن
 سالکان را جان هشیار و دل بیدار ده
 یك نظر کن در جهان آب و گل از روی لطف
 دوستان را گُل برافشان دشمنان را خار ده
 فیض را چون ره نمودی سوی خود از روی لطف
 مرحمت فرما زعشقش مرکب رهوار ده

حسودان نسبت به امت اسلام مانند دولت‌های شرقی و غربی زمان ما آنقدر رذل و پستند و آنچنان دچار حالات کثیف ابلیسی هستند که می‌کوشند و می‌خواهند مسلمانان از اسلام دست برداشته و همانند آنان کافر جهنمی شوند در این زمینه به خبر حضرت حق از قلب حسودان به خصوص یهود و نصاری توجه کنید:

[وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] «1».

بسیاری از اهل کتاب پس از آن که حق برای آنان روشن شد به سبب حسدی که از وجودشان شعله کشیده، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر بازگردانند. هم اکنون [از ستیز و جدال با آنان] درگذرید، و [از آنان] روی بگردانید، تا خدا فرمانش را [به جنگ یا جزیه] اعلام کند؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ* مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ* وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ* وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ* وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ] «2».

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم،* از زیان مخلوقاتی که [با انحرافشان از قوانین الهی به انسان] ضرر می‌رسانند،* و از زیان شب هنگامی که با تاریکی‌اش درآید [که در آن تاریکی انواع حیوانات مودی و انسان‌های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین‌اند]* و از زیان زنان دمنده [که

(1) - بقره (2): 109.

(2) - فلق (113): 1 - 5.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 170

افسون و جادو] در گره‌ها [می‌دمند و با این کار شیطانی در زندگی فرد، خانواده و جامعه خسارت به بار می‌آورند]* و از زبان حسود، زمانی که حسد می‌ورزد.

حسد در روایات

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام بنا به نقل «غرر الحکم» مسائل پرارزشی درباره حسد عنوان می‌کند که توجه به آن مسائل راه علاج این درد خطرناک است.

الحَسَدُ مَرَضٌ لَا يُؤْسَى «1».

حسد، مرض سخت‌علاجی است.

الحَسَدُ دَأْبُ السُّقْلِ وَاعْدَاءِ الدُّوَلِ «2».

حسد، اخلاق اهل سفله و مردم پست و دشمنان نعمت‌هاست.

الحَسَدُ مِقْنَصَةُ ابْلِيسَ الْكُبْرَى «3».

حسد، بزرگ‌ترین مرکز شکار دشمنی چون ابلیس است.

الحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ «4».

(1) - غرر الحکم: 300، حدیث 6818؛ مستدرک الوسائل: 12 / 22، باب 55، حدیث 13401.

(2) - غرر الحکم: 299، حدیث 6797؛ مستدرک الوسائل: 12 / 22، باب 55، حدیث 13401.

(3) - غرر الحکم: 299، حدیث 6796؛ مستدرک الوسائل: 12 / 21، باب 55، حدیث 13401.

(4) - غرر الحکم: 299، حدیث 6790.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 171

حسد، باعث جلوگیری روح از پرواز به سوی ملکات اخلاقی و حسنات الهی است.

الحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ «1».

حسد، زیانبارترین مرض است.

الحَسَدُ عَيْبٌ فَاضِحٌ وَشُحٌّ [شحی] فَادِحٌ لَا يَشْفِي صَاحِبَهُ إِلَّا بُلُوغُ أَمَلِهِ فَيَمُنْ بِحَسَدِهِ «2».

حسد، عیب رسواکننده و اندوهی سنگین است، صاحبش راحت نمی شود مگر آرزویش که آرزوی ابلیسی است در حق محسودش برآورده شود!

ثَمَرَةُ الْحَسَدِ شِقَاءُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «3».

میوه حسد، بدبختی دنیا و آخرت است.

الْحَاسِدُ يُفْرَحُ بِالشُّرُورِ [بِالشَّرِّ] وَيَعْتَمُ بِالشُّرُورِ «4».

حسود با دیدن رنج مردم خوشحال و با مشاهده سرور مردم ناراحت می گردد.

خداوند بزرگ به موسی بن عمران نصیحت می کند- که در حقیقت تمام عبادش را موعظه نموده- می فرماید:

بر آنچه از فضل به مردم داده ام حسد مبر و چشم طمع و تعجب به آنچه در دست مردم است مدوز، در این زمینه ها دنباله رو نفس مباش که حسود بر نعمت من

(1)- غرر الحکم: 300، حدیث 6815.

(2)- غرر الحکم: 300، حدیث 6799؛ مستدرک الوسائل: 12/ 22، باب 55، حدیث 13401.

(3)- غرر الحکم: 301، حدیث 6857؛ مستدرک الوسائل: 12/ 23، باب 55، حدیث 13401.

(4) - غرر الحکم: 301، حدیث 6838؛ مستدرک الوسائل: 22 / 12، باب 55، حدیث 13401.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 172

خشمناک است و بر قسمت من مانع، قسمتی که به اراده‌ام بین بندگانم تقسیم کرده‌ام «1».

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ «2».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: حسد، ایمان را می‌خورد، چنانچه آتش هیزم را می‌خورد.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ «3».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آفت دین سه چیز است: 1- حسد 2- خودبینی 3- فخر فروشی به دیگران.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ ابْلِيسُ لِحُنُوْدِهِ: الْقُوَا بَيْنَهُمُ الْحَسَدُ وَالْبَغْيُ فَأَنْتَهُمَا يَغْدِلَانِ عِنْدَ اللَّهِ الشَّرَّكَ «4».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ابلیس به لشگرش می‌گوید: بین مردم حسد و تجاوز از حدود الهی بیندازید که این دو صفت نزد خداوند هم‌سنگ شرک است.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

از سه خصلت پرهیزید:

1- حرص

2- کبر

(1) - الکافی: 307 / 2، باب الحسد، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 249 / 70، باب 131، حدیث 6.

(2) - الکافی: 306 / 2، باب الحسد، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 365 / 15، باب 55، حدیث 20755.

(3) - الکافی: 307 / 2، باب الحسد، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 248 / 70، باب 131، حدیث 5.

(4) - الکافی: 2/ 327، باب الحسد، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 16/ 38، باب 74، حدیث 20914.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 173

3- حسد

به خاطر حرص بود که آدم از بهشت رانده شده، به خاطر کبر بود که ابلیس ملعون و رجیم شد، به خاطر حسد بود که قابیل برادر بی گناهش هابیل را کشت «1».

انسان وقتی حضرت را مالکی حکیم و خدایی عادل و پروردگاری عالم و کریم بداند و معتقد باشد که حضرت او در عنایات و فضلش مصلحت عبادش را لحاظ می کند و علاوه توجه داشته باشد که هر نعمت مادی به انسان داده می شود، زوال پذیر است، در قلبش برای حسد جایی نمی ماند.

حسد ناشی از ضعف ایمان، ضعف شخصیت، حقد و کینه، رذالت و پستی و به فرموده حضرت صادق علیه السلام: ناشی از کوردلی و انکار عنایت خداست و چون بر قلب کسی سایه بیاندازد او را به هر گناهی و جنایتی وادار می کند و گاهی جنایتی که تا ابد قابل جبران نیست.

به حدیثی عجیب در این زمینه عنایت کنید:

هشام بن حکم می گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم، مردم زمان امام علی علیه السلام پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله تا شهادت مولا آیا آن جناب را به عنوان اعلم و اقضی و اعدل و احکم و اشجع و اعبد و ازهد نمی شناختند؟

امام صادق علیه السلام فرمود: چرا، وجود مقدس حضرت مولا در کمالات معنوی و الهی برای تمام مردمان زمان از سقیفه تا نهروان به طور کامل شناخته شده بود، هشام می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: پس چرا این همه بلا و مصیبت که در حقیقت مصیبت و بلا برای اسلام و مردم تاریخ تا روز قیامت بود به سر آن حضرت آوردند؟ حضرت در پاسخ من گفتند: حسد «2»!

(1) - کشف الغمة: 1/ 571؛ بحار الأنوار: 75/ 111، باب 19، حدیث 6.

(2) - اعلام الوری: 266.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 174

باب

52

در نکوهش طمع

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 177

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بَلَّغْنِي أَنَّهُ سُئِلَ كَعْبُ الْأَخْبَارِ: مَا الْأَصْلَحُ فِي الدِّينِ وَمَا الْأَفْسَدُ؟ فَقَالَ:

الْأَصْلَحُ الْوَرَعُ، وَالْأَفْسَدُ الطَّمَعُ. فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: صَدَقْتَ يَا كَعْبُ الْأَخْبَارِ.

وَالطَّمَعُ خَيْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقْبِلُ بِيَدِهِ حِلْوَاتِهِ، فَمَنْ سَكَرَ مِنْهُ لَا يَضْحَكُ إِلَّا فِي الْيَمِّ عَذَابِ اللَّهِ وَمُجَاوِرَةِ سَاقِيهِ.

وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الطَّمَعِ سَخَطٌ إِلَّا مُشَارَاهُ الدِّينَ بِالدُّنْيَا لَكَانَ عَظِيمًا.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ] «1».

وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَضَّلْ عَلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ امِيرُهُ، وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ، وَافْتَقِرْ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ اسِيرُهُ.

وَالطَّمَعُ فِي الْخَلْقِ مَنْزُوعٌ عَنْهُ الْإِيمَانُ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ، لِأَنَّ الْإِيمَانَ يَحْجُزُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الطَّمَعِ فِي الْخَلْقِ فَيَقُولُ: يَا صَاحِبِي خَزَائِنُ اللَّهِ مَمْلُوءَةٌ مِنَ الْكِرَامَاتِ وَهُوَ لَا يُضِيعُ اجْرَ مَنْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَمَا فِي أَيِّدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ مَشُوبٌ بِالْعِلَلِ، وَيَرْدُّهُ إِلَى التَّوَكُّلِ وَالْفَنَاعَةِ وَقَصْرِ الْأَمَلِ وَلُزُومِ الطَّاعَةِ وَالْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَزِمَهُ وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ تَرَكَهُ مَعَ سُؤْمِ الطَّمَعِ وَفَارَقَهُ.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 178

[بَلَّغْنِي أَنَّهُ سُئِلَ كَعْبُ الْأَخْبَارِ: مَا الْأَصْلَحُ فِي الدِّينِ وَمَا الْأَفْسَدُ؟ فَقَالَ: الْأَصْلَحُ الْوَرَعُ، وَالْأَفْسَدُ الطَّمَعُ. فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: صَدَقْتَ يَا كَعْبُ الْأَخْبَارِ]

صلاح و فساد دین

امام صادق علیه السلام در این فصل نیز به یکی از رذایل اخلاقی و صفات ابلیسی که مخرب دنیا و آخرت آدمی است اشاره می‌فرمایند و آن طمع و حرص و آزمندی است که در مقابل صفت ملکوتی قناعت است.

امام در ابتدای روایت جمله‌ای را از کعب الاخبار - عالم یهودی - نقل می‌کنند.

گرچه کعب الاخبار از نظر اسلامی مورد اطمینان و وثوق نیست و از اعتبار بهره ندارد، اما نقل قول این‌گونه اشخاص در حالی که قول حق و سخن صحیح باشد در روایات ما سابقه زیاد دارد.

بیش‌ترین روایات کتاب «احقاق الحق» و «الغدیر» و «عبقات الأنوار»، از قول مخالفان است و همه بزرگان دین جهت اثبات حق، بر آن روایات که از مهم‌ترین روایات اسلامی در باب ولایت است تکیه دارند، بنابراین نقل يك جمله صحیح از کعب الاخبار زبانی به اعتبار روایت مورد شرح نمی‌رساند.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

از کعب الاخبار پرسیدند: در قوانین دین جهت نجات دنیا و آخرت کدامش

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 179

اصلح و فاسدترین برنامه در جهت خرابی دنیا و آخرت چیست؟

پاسخ داد: صالح‌ترین برنامه جهت نجات، پاکدامنی و فاسدترین برنامه که مؤلّد خرابی دین و دنیا و آخرت است طمع می‌باشد، پرسش‌کننده گفت: راست گفتی.

آنان که نظر طمع به روی نامحرمان باز نمی‌کنند و به همسر قانونی و حلال خود قانع هستند و به همین خاطر از خطر شهوات محفوظند پاکدامن و اهل ورعند و در سایه ورع و پاکدامنی تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت خویش هستند.

آنان که نظر طمع به زنان نامحرم و به اموال مردم و به حقوق جامعه دارند و نمی‌توانند به خاطر طمع جلوی امیال و غرایز و شهوات خود را بگیرند، به هر گناهی اعم از گناهان غریزی و مالی و خانوادگی و اجتماعی دچار می‌شوند و بر اثر طمع، تیشه به ریشه سعادت دنیا و آخرت خود می‌زنند.

قرآن و طمع

طمع، حالتی است که انسان را به ورطه محرمات می‌کشد و از رحمت واسعه حق محروم می‌کند و ملکوت وجود آدمی را به ظلمت و تاریکی آلوده می‌نماید و از انسان منبع شرّ و خطر می‌سازد و شقاوت دنیا و آخرت را برای بشر به ارمغان می‌آورد.

قرآن مجید در آیه سی و دوم سوره مبارکه احزاب «1» طمع را ثمره مرض قلب

(1) - «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا». ای همسران پیامبر! شما اگر پرهیزکاری پیشه کنید [از نظر منزلت و موقعیت] مانند هیچ یک از زنان نیستید، پس در گفتار خود، نرمی و طنازی [چنان که عادت بیشتر زنان است] نداشته باشید تا کسی که بیمار دل است طمع کند، و سخن پسندیده و شایسته گویند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 180

می‌داند. قلبی که از نور معرفت و ایمان به خدا و انبیا و اولیا محروم است، خواهی نخواهی گرفتار حالات ابلیسی گوناگون از جمله حالات خطرناک طمع است.

قرآن مجید در سوره مبارکه مدثر می‌فرماید:

این گونه افراد هرچه از نعمت‌های مادی برخوردار شوند باز سیر نشده و طمع در اضافه شدنش دارند که البته این طمع باعث می‌شود، آدمی از حدود و مرزها و مقررات الهی تجاوز کرده و دست تعدی به حقوق حقّه مردم دراز کند!

طمع کار حد و مرزی برای خود نمی‌شناسد و قانونی را محترم نمی‌داند و به هر کاری که شهوت او اقتضا کند دست می‌زند.

[وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا* وَبَيْنَ شُهُودًا* وَ مَهْدَتْ لَهُ تَمْهيدًا* ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ* كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا] «1».

و برایش ثروت گسترده و فراوان قرار دادم،* و فرزندی که نزدش حاضرند* و نعمت ها [ی مادی و وسایل زندگی] را به طور کامل برای او فراهم آوردم* باز هم طمع دارد که بیفزایم.* این چنین نیست؛ زیرا او همواره به آیات ما دشمنی می ورزد،

اقسام طمع در قرآن

قرآن مجید طمع را به چند مرحله تقسیم می کند، بعضی از آن ها طمع مثبت و برخی طمع منفی هستند.

طمع به زنان نامحرم، طمع به مال مردم، طمع به حقوق اجتماعی جامعه، طمع به بیش از مقدرات حق که در رابطه با سعی و کوشش انسان است از قبیل طمع

(1) - مدثر (74): 12 - 16.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 181

منفی است که مورث بدبختی دنیا و آخرت است.

طمع به رحمت و عنایت حق، طمع به دخول در بهشت، طمع به آموزش و عفو حضرت حق بدون عمل و بدون انجام واجبات و بدون ترك محرمات و بدون توبه و استغفار حقیقی طمعی شیطانی و حالتی غلط است که قرآن کریم از این طمع ها که در حقیقت يك حالت درونی ولی متوجه به جهات گوناگون است منع فرموده است.

[فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكُمُطْعِينَ* عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عَزِينَ* أ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ] «1».

کافران را چه شده که به تو چشم دوخته به سوی شتابانند؟* از راست و چپ، گروه گروه،* آیا هر يك از آنان طمع دارد که او را در بهشت پرنعمت درآورند؟!

طمع به عنایت و رحمت خدا، طمع به بهشت و مغفرت حضرت حق در جنب عمل و اجرای دستورها و پیاده کردن مقررات و ترك محرمات و طمع به استجاب دعا به شرط دعای با شرایط طمع، مثبت و از بهترین حالات الهی و ملکوتی است و هم چنین طمع به بخشوده شدن گناه به شرط توبه حقیقی طمع مثبت و در حقیقت همان امیدی است که گنهکار تائب باید به حضرت مولا داشته باشد.

[وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ] «2».

و بر پایه چه عذر و بهانه‌ای به خدا و آنچه از حق برای ما آمده ایمان

(1) - معارج (70): 36 - 38.

(2) - مائده (5): 84.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 182

نیاوریم؟ و حال آن که امید داریم که پروردگاران ما را در زمره شایستگان درآورد.

[قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ* إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ] «1».

گفتند: [در این شکنجه و عذاب] هیچ زیان و باکی [بر ما] نیست، یقیناً ما به سوی پروردگاران باز می‌گردیم،* قطعاً ما امیدواریم که چون نخستین ایمان آورندگان [از این قوم] بودیم، پروردگاران خطاهای ما را ببامزد.

قرآن مجید از قول حضرت ابراهیم نقل می‌کند:

[وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ] «2».

و آن که امید دارم روز جزا خطایم را بر من ببامزد.

[إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ* تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ] «3».

فقط کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که وقتی به وسیله آن آیات به آنان تذکر داده شود، سجده کنان به رو در می‌افتند و همراه با سپاس، پروردگارشان را از هر عیب و نقصی تنزیه می‌کنند در حالی که [از سجده و سپاس و تنزیه] تکبر و سرکشی نمی‌ورزند؛* [ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه] پهلوهایشان از خوابگاه‌هایشان دور می‌شود در حالی که همواره پروردگارشان

(1) - شعراء (26): 50 - 51.

(2) - شعراء (26): 82.

(3) - سجده (32): 15 - 16.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 183

را به علت بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می خوانند و از آنچه آنان را روزی داده ایم، انفاق می کنند.

آری، پس از عمل و پس از تقوا و ترك محرمات و بعد از توبه واقعی از گناهان طمع به رحمت و عنایت و مغفرت بستن کاری الهی و عملی عقلایی است و چه نیکوست که انسان حالت طمع خویش را که يك حالت فطری و طبیعی است به این جهات مثبت هدایت کند و تا زنده است فقط به حضرت دوست طمع بندد.

آن کس که گدای پیشگاه اوست، آن کس که نیازمندی خود را متوجه عنایت او کرده، آن کس که با تکیه بر عشق و عمل طمع به عنایت او دارد چه موجود پر ارزش و چه گوهر گرانبهائی است؟

که سر فدای تو کردست و جان برای تو باد

سریر سلطنت جاودان گدای تو باد

که راست زهره و یارا که ماجرای تو دارد

تو بی گناه اگر خون یار خویش بریزی

تمتعی که زعشق تو مبتلای تو دارد

زمال و ملك ندارند خسروان زمانه

شکایتی که دل خسته از جفای تو دارد

خلاف شرط وفا باشد ار بیان کند اشکم

مس وجود به امید کیمیای تو دارد

عماد سوخته در بوته محبت و اخلاص

روایات طمع

قال أبو الحسن الثالث عليه السلام: الطَّمْعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ «1».

حضرت هادی علیه السلام فرمود: طمع، اخلاق ناپسندی است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ «2».

(1) - بحار الأنوار: 368 / 75، باب 28، حدیث 3.

(2) - كنز العمال: 7576.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 184

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: طمع، حکمت را از دل دانشمندان می‌زداید.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلِيلُ الطَّمَعِ يُفْسِدُ كَثِيرَ الْوَرَعِ «1».

علی علیه السلام فرمود: طمع اندک، ورع بسیار را فاسد می‌کند.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ «2».

و نیز آن حضرت فرمود: چیزی همانند بدعت خراب کننده دین و برنامه‌ای چون طمع فاسد کننده انسان نیست.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَقَرَّ عَيْنُكَ وَتَنَالَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاقْطَعْ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر می‌خواهی دیدگاه‌های روشن باشد و به خیر دنیا و آخرت برسی طمع خود را نسبت به آنچه در اختیار مردم است قطع کن.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّاكُمْ وَاسْتِشْعَارَ الطَّمَعِ فَإِنَّهُ يَشُوبُ الْقَلْبَ شِدَّةَ الْحِرْصِ وَيَحْتِمُ عَلَى الْقُلُوبِ بِطَايِعِ حُبِّ الدُّنْيَا، وَهُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَرَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَسَبَبُ الْخَبَاطِ كُلِّ حَسَنَةٍ «4».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را از افتادن در بند طمع هشدار می‌دهم که قلب را به حرص شدید آلوده می‌کند و مهر عشق به دنیا را به قلب می‌زند، طمع کلید

(1) - غرر الحکم: 297، حدیث 6707؛ مستدرک الوسائل: 71 / 12، باب 67، حدیث 13541.

(2) - كنز الفوائد: 1/ 350؛ بحار الأنوار: 91 / 75، باب 16، حدیث 98.

(3) - بحار الأنوار: 168 / 70، باب 129، حدیث 3.

(4) - أعلام الدین: 339، الرابع والعشرون؛ بحار الأنوار: 27 / 100، باب 2، حدیث 40.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 185

هر گناهی است و ریشه هر اشتباهی است و از بین برنده هر عمل خوبی است.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ارَادَ أَنْ يَعِيشَ حُرّاً أَيَّامَ حَيَاتِهِ فَلَا يُسْكِنِ الطَّمَعُ قَلْبَهُ «1».

علی علیه السلام فرمود: هر کس بخواهد تمام دوره زندگیش آزاد زندگی کند، طمع را در قلب جای ندهد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَمَرَةُ الطَّمَعِ دُلُّ الدُّنْيَا وَشِقَاءُ الْآخِرَةِ «2».

و نیز آن حضرت فرمود: میوه طمع، ذلت دنیا و بدبختی آخرت است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يُنَزِّهِ نَفْسَهُ عَنْ دَنَاءَةِ الْمَطَامِعِ فَقَدْ أَذَلَّ نَفْسَهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَاخِرَى «3».

و نیز آن جناب فرمود: هر کس وجودش را از مراحل طمع پاك نکند نفسش را ذلیل کرده و در آخرت ذلیل تر و بدبخت تر است.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَنْسُ الْعَبْدُ عَبْدًا لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ «4».

حضرت باقر علیه السلام فرمود: چه بد بنده‌ای است بنده‌ای که رهبریش بدست طمع باشد.

در حدیث قدسی آمده:

(1) - مجموعة ورام: 1/ 49، باب الطمع.

(2) - غرر الحكم: 298، حدیث 6724.

(3) - غرر الحکم: 298، حدیث 6729؛ مستدرک الوسائل: 12 / 72، باب 67، حدیث 13541.

(4) - الکافی: 2 / 320، باب الطمع، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 16 / 24، باب 67، حدیث 20865.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 186

«ما أَقَلَّ حَيَاءَ مَنْ يَطْمَعُ فِي حَتَّى يَغَيِّرَ عَمَلٍ» «1».

چه کم حیا است آن کسی که بدون عمل، طمع در بهشت من دارد؟

و در حدیث دیگر قدسی آمده:

«كَيْفَ اجُودُ بِرَحْمَتِي عَلَى مَنْ يَبْخُلُ بِطَاعَتِي؟» «2».

چگونه رحمت را نصیب کسی کنم که از اطاعت من بخل می‌ورزد؟

(1) - تفسیر الثعلبی: 3 / 170.

(2) - تفسیر الثعلبی: 3 / 170.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 187

[وَالطَّمَعُ حُمُرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقِي بِيَدِهِ لِحَوَاصِّهِ فَمَنْ سَكَرَ مِنْهُ لَا يَضْحَكُ إِلَّا فِي الْيَمِّ عَذَابِ اللَّهِ وَتُجَاوِرَةُ سَاقِيهِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الطَّمَعِ سَخَطٌ إِلَّا مُشَارَاةُ الدِّينِ بِالدُّنْيَا لَكَانَ عَظِيمًا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ] «1»].

شراب شیطان

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

طمع، شراب شیطان است که به دست آن دشمن خطرناک به کام دوستان خاصش ریخته می شود و هر کس از این شراب مست شود، به هوش نمی آید تا در جهنم و عذاب الیم حق، در کنار شیطان دیده بگشاید و به هوش آید و معلومش گردد که چه بلای غیر قابل جبرانی بسرش آمده.

در عیب طمع همین مسئله بس که طمعکاران را به خریدن دنیا و فروختن آخرت و از دست دادن دین می کشاند و این مسئله در جای خود مسئله کوچک و کمی نیست.

خداوند متعال می فرماید:

اینانند که گمراهی را به جای هدایت و عذاب را به عوض آمرزش خریده اند.

(1) - بقره (2): 175.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 188

[وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَضَّلْ عَلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ امِيرُهُ، وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ، وَافْتَقِرْ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ اسِيرُهُ]

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

به هر که خواهی احسان کن که بر اساس قاعده الانسان عبید الاحسان امیر او گردی و از غیر حضرت عزت استغنا جو تا نظیر او باشی و به هر که خواهی اظهار حاجت کن به قصد چشم داشت احسان از او تا اسیر او گشته و دچار خفت شوی.

ریشه طمع

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

ایمان انسان طمعکار ناقص است در حالی که از این معنی خبر ندارد و نمی داند دچار چه زیان خطرناکی است ایمان وقتی تجلی در قلب داشته باشد بین انسان و طمع قرار می گیرد و به انسان می گوید: ای مؤمن و ای صاحب من! خزانه های حضرت الهی از کرامت و نعمت مملو است و او خدایی است که مزد نیکوکار را ضایع نمی کند، آنچه در دست مردم

است و طمعکاران به آن طمع می‌ورزند آمیخته به زحمات و رنج‌ها و حلال و حرام است و به دست آوردن يك قیراط از آنان بی‌خفت و منت و زحمت میسر نیست. با این هشدار روی عبد را به جانب توکل

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 189

و قناعت و کوتاهی آرزو و لزوم عبادت و طاعت و ناامیدی از خلق می‌نماید، اگر عبد به این حقایق آراسته شود، ایمان تا ابد ملازم او خواهد بود و اگر به این واقعیت‌ها روی نیاورد دچار شومی طمع‌گشته و ایمان از دلش رخت برمی‌بندد.

حکما فرموده‌اند: طمع، حالتی است که هر کجا وطن کند، سلسله و زنجیر شرك و نفاق را به حرکت آورد و اگر قوت یابد آدمی را به کفر می‌کشد.

ملا عبد الرزاق لاهیجی مترجم کتاب شریف «مصباح الشریعة» می‌گوید:

باید دانست که:

اول: طمع که از باطن مردم سر بر زند نتیجه حرص باشد و آن را در کلیات و جزئیات از عام و خاص مردم معلوم می‌توان کرد، بلکه محسوس می‌توان دید.

پس آن‌گه طمع دارد از دایه شیر

نه از حرص کودک برآرد نفیر

هم از حرص بحر طمع می‌روند

جوانان و پیران که ره می‌روند

و چون این معنی نخست از نفس حیوانی است اثر او را در جمیع حیوانات مشاهده می‌توان کرد.

دوم: طمع از ریا در وجود آید و این نوع خاص‌تر است؛ زیرا که منبع او نفس انسانی است و سایر حیوانات را در این معنی مدخلی نیست و این طمع از این حاصل آید که شخصی مالی نفقه کند یا طاعتی بجای آرد یا به کار خیری اقدام نماید و مقصودش این نباشد که ثواب آخرت حاصل کند یا در طلب رضای حقّ جلّ و علا کوشد، بلکه نفس او را طمع قبول خلق و زیادتی شهرت و ذکر خیر و نشر محامد و امثال این باشد، چنان‌که اکثر خلق از خاصّ و عام و وضع و شریف مبتلا به این معنی شده‌اند الی ماشاء الله و سرچشمه نفاق را نیز از اینجا مشاهده می‌کن و طلب منصب و جاه و

رغبت ریاست و فوقیت و امارت و حکومت که به نزد اهل معرفت هر یکی از این‌ها زتاری است علی حده همه را نتیجه طمع میدان و اگر به

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 190

تحقیق بنگری ریا نیز از طمع خیزد و چون این دو صفت لازمه یکدیگرند و از هم منفک نمی‌شوند حضرت حقّ جلّ و علا در شأن حضرت امیر و خلوص و پاکی و بی‌ریایی و بی‌طمعی آن جناب فرمود:

[إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا] «1».

[و می‌گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

طمع از عجب ظاهر می‌شود و آن را تعلق به نفس انسانی است؛ زیرا که این نه از روی احتیاج است، بلکه از راه فرط نخوت و کبر ناشی می‌شود چنان که فرعون لعین که از غلبه عجب خود را بدان کبری که داشت و در خلقت او متمکن و مرکوز بود، خود را مستحق آن دانست که طاعت او بر همه واجب است تا چنان ترك ادبی از آن بی‌ادب صادر شد و از جهل نفس و غرور دنیا و نخوت مُلک، کلیم الله را بدین نوع تهدید کرد که:

[قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ] «2».

[فرعون] گفت: اگر معبودی جز من بگیری، قطعاً تو را از زندانیان [که زیر سخت‌ترین شکنجه‌اند] قرار خواهم داد.

و این هر سه نوع که تقریر کرده شد در اصطلاح طمع است و از جمله مهلکات است.

(1) - انسان (76): 9.

(2) - شعراء (26): 29.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 191

بدان که طمع از جمله اخلاق مذموم است و مذلت اندر حال نقد بود و خجلت به آخر کار.

هر که به کسی طمع دارد با وی مدهانت کند و نفاق کند و به عبادت ریا کند و بر استخفاف و باطل وی صبر کند و آدمی را حریص آفریده‌اند که بدان که دارد هرگز قناعت نکند و جز به قناعت از حرص و طمع نرهد.

و رسول صلی الله علیه و آله گفت:

اگر آدمی را دو وادی پر زر بود وادی خواهد و جز خاک اندرون آدمی پُر نگرداند «1».

و فرمود: خُتک آن کس که راه اسلام به وی نمودند و قدر کفایت به وی دادند و بدان قناعت کرد «2».

عوف بن مالک گفت:

نزدیک رسول صلی الله علیه و آله بودیم هفت یا هشت کس گفت: بیعت کنید با رسول خدای، گفتیم: بر چه بیعت کنیم؟ گفت: بیعت کنید که خدای را بپرستید و پنج نماز بپای دارید و هر چه فرماید به سمع و طاعت پیش روید و یک سخن آهسته گفت: و از هیچ کس سؤال نکنید و این قوم پس از آن چنان بودند که اگر تازیانه از دست ایشان بیفتادی فراکس نگفتندی که به من ده «3».

(1) - روضة الواعظین: 429 / 2؛ محجة البیضاء: 50 / 6، کتاب ذم المال.

(2) - مجموعه ورام: 163 / 1، بیان ذم الحرص والطمع؛ محجة البیضاء: 51 / 6، کتاب ذم المال.

(3) - مجموعه ورام: 164 / 1، بیان الحرص والطمع؛ محجة البیضاء: 52 / 6، کتاب ذم المال.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 192

موسی علیه السلام گفت:

یا ربّ از بندگان تو که توانگرتر؟ گفت: آن که قناعت بکند بدانچه من دهم، گفت: که عادل‌تر؟ گفت: آن که انصاف از خود بدهد «1».

محمد بن واسع رحمه الله عليه نان خشك در آب كردى و مى خوردى و مى گفتى كه هر كه بدین قناعت كند از همه خلق بى نیاز بود.

يكى از حكما مى گوید:

هیچ کس به رنج صبورتر از حریص مُطمع نبود و هیچ کس را عیش خوش تر از قانع نبود و هیچ کس اندوهگین تر از حسود نبود و هیچ کس سبک بارتر از آن کس نبود که به ترك دنیا بگوید و هیچ کس پشیمان تر از عالم بدکردار نبود. «2».

عبرت از طمع کار

شعبی رحمه الله عليه همی گوید:

صیادی گنجشکی بگرفت، گفت: مرا چه خواهی کرد؟ گفت: بکشم و بخورم، گفت: از خوردن من چیزی نیاید، اگر مرا رها کنی سه سخن به تو آموزم که تو را بهتر از خوردن من، گفت: بگوی، مرغ گفت: يك سخن در دست تو بگویم و یکی آن وقت که مرا رها کنی و یکی آن وقت که بر کوه شوم. گفت: اول بگوئی، گفت: هر چه از دست تو بشد بدان حسرت مخور، رها کرد و بر درخت نشست گفت:

دیگری بگوی. گفت: محال هرگز باور مکن و پرید بر سر کوه نشست و گفت: ای بدبخت! اگر مرا بکشتی اندر شکم من دو دانه مروارید بود هر یکی بیست مثقال،

(1) - مجموعه ورام: 1/ 163، بیان ذم الحرص والطمع؛ محجة البيضاء: 6/ 51، کتاب ذم المال.

(2) - محجة البيضاء: 6/ 52، کتاب ذم المال.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 193

توانگر می شدی که هرگز درویشی به تو راه نیافتی.

مرد انگشت در دندان گرفت و دریغ و حسرت همی خورد و گفت: باری بگوی.

گفت: تو آن دو سخن فراموش کردی چه کنی؟ تو را گفتم: برگزیده اندوه مخور و محال باور مکن، بدان که پر و بال و گوشت من ده مثقال نباشد اندر شکم من دو مروارید چهل مثقال چگونه صورت بندد و اگر بودی چون از دست تو بشد غم خوردن چه فایده. این بگفت و بپريد و این مثل برای آن گفته همی آید تا معلوم شود که چون طمع پدید آید همه محالات باور کند.

ابن السّمَاك رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ گوید:

طمع، رسانی است بر گردن و بندی است بر پای. رسن از گردن خود بیرون کن تا بند از پای برخیزد «1».

در هر صورت راه علاج مرض خطرناک طمع، توجه به حضرت حق و بیداری نسبت به قیامت کبری و چشم پوشی از نامحرم و دیده بستن از اموال و حقوق مردم و قناعت به داده حق و محصول کار خویش است.

چون به عنایت و کرامت او نظر داشته باشی و به داده جناب او قناعت ورزی از ذلت طمع رهایی یابی و به خیر دنیا و آخرت و عزت امروز و فردا رسی.

به قول جناب فیض آن عارف با کرامت:

درونش خون دل است از برون شراب نمانست

منوش ساغر دنیا که دُرد ناب نمانست

به نزد اهل بصیرت سراب آب نمانست

هر آنچه در نظر آید ز زینت دنیا

(1) - کیمیای سعادت: 541.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 194

مرو به جامه خوابش که پیر شاب نمانست

به بر مگیر عروس جهان که غدار است

مدوز کیسه نفعش که نفع او ضرر است
مخور فریب خطایش جهان صواب نداشت

در این سرا دل اشکسته بیت معمور است
اگر چه در نظر بی بصر خراب نداشت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 196

باب

53

در مدح جود و سخاوت

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

السَّخَاءُ مِنْ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا وَلَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذَا يَقِينٍ وَهَمَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ «1» نُورِ الْيَقِينِ، وَمَنْ عَرَفَ مَا قُصِدَ هَاكَذَا عَلَيْهِ مَا بَدَل.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا جُبِلَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَالسَّخَاءُ مَا يَقَعُ عَلَى كُلِّ مُحِبٍّ أَقْلُهُ الدُّنْيَا.

وَمِنْ عِلَامَاتِ السَّخَاءِ أَنْ لَا تُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا وَمَنْ مَلَكَهَا، مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ، عَاصٍ أَوْ مُطِيعٌ، شَرِيفٌ أَوْ وَضِيعٌ.

يُطْعِمُ غَيْرَهُ وَيَجُوعُ، وَيَكْسُو غَيْرَهُ وَيَمْتَنِعُ مِنْ قَبُولِ عَطَاءِ غَيْرِهِ، وَيَكُنُّ بِذَلِكَ وَلَا يَكُنُّ، وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِاجْمَعِهَا لَمْ يَرِ نَفْسُهُ فِيهَا إِلَّا اجْنَبِيًّا، وَلَوْ بَذَلَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَا مَلَّ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ، وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ.

وَلَا يُسَمَّى سَخِيًّا إِلَّا الْبَاذِلُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ لَوَجْهِهِ وَلَوْ كَانَ بِرَغِيفٍ أَوْ شَرْبَةِ مَاءٍ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخِيُّ بِمَا يَمْلِكُ وَارَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، وَأَمَّا الْمُتَسَخِّيُّ فِي

(1) - در نسخه مصباح عبدالرزاق لاهیجی «شعار» آمده است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 198

مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَحَمَالٌ لِسَخَطِ اللَّهِ وَعَظْبِهِ وَهُوَ ابْخَالُ النَّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لِعَبْدِهِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَخَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْفَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ] «1». وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ: ابْنُ آدَمَ مُلْكِي مُلْكِي وَمَالِي مَالِي، يَا مِسْكِينُ إِنْ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمُلْكُ وَلَمْ تُكُنْ؟ وَهَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ وَلَبِستَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَبْقَيْتَ أَمَّا مَرْحُومٌ بِهِ أَوْ مُعَاقِبٌ عَلَيْهِ، فَأَعْقِلْ أَنْ لَا يَكُونَ مَالٌ غَيْرِكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ.

فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَدَّمْتُ فَهُوَ لِلْمَالِكِينَ، وَمَا أَخَّرْتُ فَهُوَ لِلْوَارِثِينَ، وَمَا مَعَكَ فَمَالِكَ عَلَيْهِ سَبِيلٌ سِوَى الْعُرُورِ بِهِ. كَمْ تَسْعَى فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَكَمْ تَرْعَى؟ أَفَتُرِيدُ أَنْ تُفْقِرَ نَفْسَكَ وَتُغْنِيَ غَيْرَكَ؟!

(1) - عنكبوت (29): 13.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 199

[السَّخَاءُ مِنْ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا وَلَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذَائِقِينَ وَهَمَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ، وَمَنْ عَرَفَ مَا قُصِدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَّلَ، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا جُبِلَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَالسَّخَاءُ مَا يَقَعُ عَلَى كُلِّ مُحِبٍّ أَفْلَهُ الدُّنْيَا]

حقیقت سخاوت

امام صادق علیه السلام در این فصل به یکی از مهم ترین فضایل اخلاقی و صفات ملکوتی و حقیقی که مصدر و منشأ حضرت رب الارباب است یعنی سخاوت اشاره می کنند.

امام می فرماید:

سخاوت از اخلاق انبیای الهی است و آن ستون و تکیه گاه ایمان است و چون سخاوت اقتضای ایمان است، پس مؤمنی نیست مگر این که سخی است و کسی سخاوت ندارد مگر این که صاحب یقین به حقایق الهیه است و همتش اعلا همت می باشد، سخاوت و کرم لباس و شعاع نور یقین است و هر کس آگاه شود که مقصود از سخاوت، رسیدن به مقام قرب و لقای حضرت اوست امر سخاوت برای او بسیار آسان می شود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده:

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 200

سخاوت و کرم جبلی و فطری و طبیعی عاشقان خداست که هر چه ربط به مبدأ بیشتر باشد رابطه انسان با امور مادی که مایملک اوست کمتر است، چرا که سخی آنچه دارد از خدا می داند و به این معنی باور و یقین دارد و صرف آنچه در دست اوست برای او در راه محبوب سخت و مشکل نیست.

سخاوت بر چیزی واقع می شود که محبوب و معشوق انسان است نه بر اشیایی که انسان لازم ندارد و به آن ها دلبستگی نیست چنان در قرآن آمده:

[لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ] «1».

و آنچه از هر چیزی انفاق می کنید [خوب یا بد، کم یا زیاد، به اخلاص یا ریا] یقیناً خدا به آن دانااست.

در اینجا بسیار مهم است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

اقلّ مرحله سخاوت بذل مال دنیاست و این جمله به خاطر این است که اکثر مردم غرق در عشق به مال و منالند و چون چیزی در راه خدا بدهند تصوّر می کنند کار بسیار بزرگ و مهمی کرده اند در حالی که اینطور نیست چون امور مادی نسبت به امور معنوی امری ناچیز است، پس عمل در امور مادی هم در مقابل امور معنوی مسئله مهمی نیست، این است که بذل مال اقلّ سخاوت و بذل جان در راه خدا سخاوت اعظم در این عالم است.

سخاوت انبیا

نیاز انسان در تمام شؤون حیات به رسالت و نبوّت انبیای گرامی نیازی فطری و ضروری است.

(1) - آل عمران (3): 92.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 201

اگر پیامبران الهی به رسالت مبعوث نمی شدند اثری از سعادت دنیا و آخرت برای احدی نبود.

اگر رسولان خدا در فضای حیات انسانی تجلی نمی کردند، آثاری از ارزش های واقعی در عرصه زندگی دیده نمی شد.

خداوند مهربان از باب عنایت و لطف و عشق و محبت به انسان و برای این که این موجود زمینی تبدیل به موجود ملکوتی و آسمانی شود و از وجود او منبعی از خیر و برکت به وجود آید، پاک ترین و عاقل ترین و نیکوکارترین و دلسوزترین انسان ها را به نام پیامبر و رسول مبعوث به رسالت کرد.

این بزرگواران در بین جوامع بدون کمترین چشم داشت برای نجات انسان از مهالك در کمال سخاوت و جود به فعالیت پرداختند.

آنان در بین مردم به خاطر رضای محبوب و خشنودی حضرت دوست از بذل هیچ برنامه ای که در راه رشد انسان بود دریغ نکردند.

آنان از محصول کوشش مادی خود که در جهت کشاورزی یا دامداری، یا صنعت و یا تجارت بود، برای هدایت انسان مایه گذاشتند.

آنان از خرج کردن دانش خود به هر صورتی که ممکن بود دریغ نورزیدند، آنان از بذل زحمت و کوشش و فعالیت، در حالی که برای آنان مشقت ها و رنج های سختی از پی داشت اعراض نکردند، آنان برای هدایت انسان در آخرین برنامه خود به بذل جان خود که عزیزترین گهر خزانه آفرینش بود اقدام کردند و در این راه به شرف نوشیدن شربت شهادت موفق شدند.

آنان به خاطر این که منبع کمالات و آراسته به حقایق ملکی و ملکوتی بودند و دانش و علمشان متصل به علم بی نهایت بود و کمترین سیئه ای در عمل و اخلاق نداشتند و در جهت فکر و روح و نفس و عمل از مقام با عظمت عصمت برخوردار

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 202

بودند، اطاعت و فرمانبرداریشان تا روز قیامت بر تمام مرد و زن واجب گشت و سرپیچی از آنان به عنوان کفر اعلام شد.

[قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ] «1».

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد.

[إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ] «2».

مسلماً نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند وانتساب معنوی] کسانی‌اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند [از همه به او نزدیک‌ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

آری، اگر کسی بخواهد محبوب خدا شود که راستی در تمام هستی مقامی بالاتر از این نیست، راهش آشنایی با انبیا و اطاعت و پیروی از آن بزرگواران است.

انبیای الهی از طرف حضرت معبود، در جهت اصلاح قلب و نفس و عمل، مسائل و معارفی ارائه کردند که هر انسانی علماً و عملاً به آن مسائل آراسته شود به خیر دنیا و آخرت می‌رسد و در این جهان و آن جهان محبوب حضرت حق می‌شود.

[وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ* وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ

(1) - آل عمران (3): 32.

(2) - آل عمران (3): 68.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 203

مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ] «1».

[ای پیامبر! از جانب خود و پیروانت به همه] بگو: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوتشان] فرود آمده، و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آوردم، و میان هیچ يك از آنان فرق نمی گذاریم، و ما در برابر او [و فرمان‌ها و احکام او] تسلیم هستیم.*

و هرکه جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

آری، اسلام همان راه انبیا و پیامبران است، راهی را که در آن راه، عقاید و اعمال و دنیا و آخرت انسان به اصلاح کشیده می شود و بهره آدمی در آن راه سعادت دنیا و آخرت و خشنودی حق و بهشت ابدی است.

پیرو حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن که در حقیقت پیرو همه انبیا و اولیاست، با تمام وجود به محضر آن بزرگواران باید عرضه بدارد:

وان که بیمار تو بودست شفا یافته است

دردمند غم عشق تو دوا یافته است

دل ما از نظر لطف شما یافته است

هر کمالی که تن از صحت جان می یابد

همه در گوشه ویرانه گدا یافته است

گنج هر کام که شاهان جهان می طلبند

[وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا] «2».

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران

(1) - آل عمران (3): 84 - 85.

(2) - نساء (4): 69.

و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

راستی، پیروی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله چه منفعت عجیب و چه سود کلانی دارد، غیر از این که این پیروی مزد ابدی دارد. دوستانی چون انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان نصیب انسان می‌نماید که لذت دوستی با آنان در فردای قیامت کمتر از لذت بهشت نیست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا] «1».

ای اهل ایمان! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این فرستاده [از روی صدق و حقیقت] ایمان بیاورید. و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

در هر صورت از قبیل این آیات درباره عظمت انبیا و نیاز انسان به نبوت و سود پیروی از آن بزرگواران که در برنامه نجات انسان از سخی‌ترین مردم روزگار بودند زیاد است، می‌توانید در این زمینه به سوره‌های قرآن مجید مراجعه کنید.

(1) - نساء (4): 136.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 205

[وَمِنْ عَلَامَاتِ السَّخَاءِ أَنْ لَا تُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا وَمَنْ مَلَكَهَا، مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ، عَاصٍ أَوْ مُطِيعٌ، شَرِيفٌ أَوْ وَضِيعٌ]

نشانه‌های سخاوت

از علامت صفت بسیار مهم سخاوت این است که باک نداشته باشد و به خاطرش هم نگذرد که این مقدار ناچیز دنیا لقمه و ملك کیست، طرف مؤمن است یا کافر، عاصی است یا مطیع، بزرگ است یا کوچک.

اقتضای رحمانیت حق این است که به موجود زنده در جهت نیازهای مادی لطف و عنایت کند به قول سعدی:

ادیم زمین سفره عام اوست

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

مسئله خورد و خوراک و مسکن و پوشاک ضروری هر انسانی است و عنایت حق در این زمینه فقط مشروط به حیات موجود است و بس، نه ایمان شرط جذب است و نه کفر علت منع.

غصه این مسئله که چرا این خانه در اختیار فلان است و آن لباس بر تن فلان و این مال در دست فلانی، در حالی که تمام موجودات زنده روزی خور حضرت اویند، غصه‌ای احمقانه و دور از کرامت روح انسان است.

سخی و کریم به خاطرش نمی‌گذرد که مردم در امور مادی چه دارند و به چه کیفیت زندگی می‌کنند، او همه را گرسنه این سفره می‌داند و از این که تمام مردم

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 206

جدای از مشکلات مادی باشند شاد و خرم و دلشاد است، کریم و سخی روحش از این معانی بالاتر و نفیس از این مراحل برتر و بلکه تمام دنیا را اگر در دست کسی ببیند اثری در قلبش ندارد، چرا که شخص سخی نظرش به عالم قدس و حرکت به آن جهان با عظمت ملکوتی است و در این زمینه برای خود پای‌بندی و بازدارنده‌ای نمی‌شناسد.

به قول عارف شیدا مرحوم رفعت:

عشق تو می‌کشاندم، شهر به شهر و کو به کو

مهر تو می‌دواندم، پهنه به پهنه سو به سو

بافته با محبتم، رشته تار و پود جان

تار به تار نخ به نخ، رشته به رشته پو به پو

آنچه دل از فراق او، کرد به من نمی‌کند

آتش هجر من به من، آب وصال او به او

سیل سرشک و خون دل، از دل و دیده شد

قطره به قطره شط به شط، بحر به بحر و جو به

روان

جو

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 207

[يُطْعَمُ غَيْرُهُ وَيَجُوعُ، وَيَكْسُو غَيْرُهُ وَيَمْتَنِعُ مِنْ قَبُولِ عَطَاءٍ غَيْرِهِ، وَيَمْنُ بِذَلِكَ وَلَا يَمْنُ، وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِاجْمَعِهَا لَمْ يَرِ نَفْسُهُ فِيهَا إِلَّا اجْنَبِيًّا، وَلَوْ بَدَّلَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَامَلٌ]

سخی در عین نیازش به طعام، به دیگری می‌خوراند و در عین احتیاجش به لباس به دیگری می‌پوشاند، هدیه و احسان قبول کردن برایش بسیار مشکل، ولی هدیه و احسان به دیگران برایش بسیار آسان است، از نیکی دیگران در حق خویش ممنون ولی بر احسانش به دیگران منت ندارد، اگر مالک همه دنیا باشد و کلید خزائن عالم در اختیار او باشد، خود و غیر را در آن مساوی می‌بیند و بلکه خویش را نسبت به تمام آن اموال اجنبی می‌داند و اگر بر فرض زمینه‌ای پیش آید که تمام آنچه را دارد به يك ساعت در راه خدا بدهد، کم‌ترین اثری در دلش نخواهد کرد.

حکایاتی که از سخاوت و کرم انبیا و ائمه و اولیا ذکر شده بسیار است که قسمتی از آن را با خواست خدای کریم در شرح باب شصت و نه که در معرفت ائمه طاهرین علیهم السلام است ذکر خواهیم کرد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 208

[قال رسول الله صلى الله عليه وآله: السخی قریب من الله، قریب من الناس، قریب من الجنة بعيد من النار، و البخیل بعيد من الله، بعيد من الناس بعيد من الجنة قریب من النار]

سخی و بخیل

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سخی به پروردگار و به مردم و به بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور است، در مقابل بخیل از خدا و مردم و بهشت دور و به جهنم نزدیک است.

[وَلَا يُسَمَّى سَخِيًّا إِلَّا الْبَاذِلُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ لَوَجْهِهِ وَلَوْ كَانَ بِرَغِيفٍ أَوْ شَرِيَّةٍ مَاءٍ]

سخی به کسی نمی‌گویند مگر به آن که در راه اطاعت خدا ببخشد، گر چه بخشش او گرده نان یا شربت آبی باشد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 209

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخِيُّ بِمَا يَمْلِكُ وَارَادَ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، وَأَمَّا الْمُتَسَخِّي فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَحَمَالٌ لِسَخَطِ اللَّهِ وَعَظْمِهِ وَهُوَ ابْجُلُ النَّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لِعَيْزِهِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَخَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ]

سخاوت با مال حلال

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

سخاوت با مال حلال آن هم به قصد قربت تحقق پیدا می کند، اما مصرف مال نامشروع در کار خیر سخاوت نیست که چنین مصرف کننده ای حمال سخط و غضب خداست و کسی که به سعادت خود پشت پا زند بخیل ترین مردم است به نفس خود چه رسد به غیر که چنین کسی پیرو هوای نفس و مخالف با امر خداست.

در قرآن مجید آمده:

[وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أُنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ] «1».

و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد.

(1) - عنکبوت (29): 13.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 210

[وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ: ابْنُ آدَمَ مُلْكِي مُلْكِي وَمَالِي مَالِي، يَا مِسْكِينُ إِنْ كُنْتَ حَيْثُ كَانَ الْمُلْكُ وَمَتَّكُنْ؟ وَهَلْ لَكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ وَلَبِستَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَبْقَيْتَ أَمَّا مَرْحُومٌ بِهِ أَوْ مُعَاقَبٌ عَلَيْهِ، فَأَعْقِلْ إِنْ لَا يَكُونُ مَالٌ غَيْرُكَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ مَالِكَ]

مالک حقیقی

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوند به انسان می‌گوید: این همه مِلْكُها و اموال که در تصرف شماست و شما به حسب ظاهر مالک آنید از من است و مالک حقیقی و صاحب واقعی این‌ها منم، ای بیچاره‌ها! فکر کنید که وقتی این امور مادی به صورت حقایق طبیعی در بستر خلقت بود شما کجا بودید؟ و پس از سپری شدن عمرتان کجا خواهید بود، مگر نه این است که تمام حیثیت شما نسبت به مال فقط و فقط امانت‌داری است، امروز در اختیار شما و فردا در دست دیگران است، زیاده بر آنچه می‌خورید و فانی می‌کنید، اضافه‌تر از آنچه می‌پوشید و کهنه می‌کنید و یا در راه خدا می‌دهید و برای فردای خود ذخیره می‌نمایید، دیگر چه کاری از دست شما نسبت به ملك و مال برمی‌آید؟!

رابطه شما با مال اگر هم‌آهنگ با دستورهای حق باشد، در فردای قیامت غرق

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 211

رحمت حق خواهید بود و اگر مخالف با فرمان‌های الهی باشد به عذاب دچار خواهید شد، به هوش باشید که مال دیگران نزد شما از مال خودتان محبوب‌تر نباشد، به این معنی که به داده و عنایت حق از راه حلال قناعت کنید و پس از رفع نیاز خویش از حلال، بقیه را با خدا معامله کنید، به ملك و مال خود قانع باشید و از چشم داشتن به اموال دیگران پرهیزید.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 212

[فَقَدْ قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَدَّمْتُ فَهُوَ لِلْمَالِكِينَ، وَمَا أَخَّرْتُ فَهُوَ لِلْوَارِثِينَ، وَمَا مَعَكَ فَمَا لَكَ عَلَيْهِ سَبِيلٌ سِوَى الْغُرُورِ بِهِ. كَمْ تَسْعَى فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَكَمْ تَزْعَى؟ أَفَتُرِيدُ أَنْ تُفْقِرَ نَفْسَكَ وَتُعْنِيَ غَيْرَكَ؟!]

ذخیره مال برای وارث

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

آنچه از مال دنیا در راه خیر و برای حضرت حق مصرف کنی و پیش از مرگ برای آخرت ذخیره نمایی برای خود تو باقی خواهد ماند و آنچه را نگه داری و برای بعد از خود بگذاری نصیب وارثانت می‌شود.

اموال منقول و غیر منقول که در دست تو حبس است و آن را در راه حضرت حق قرار نمی‌دهی، تنها سودش برای تو ایجاد غرور و خودنمایی و فخر و تکبر است.

چه اندازه برای این دنیای دنی و مغرورکننده، خود را به زحمت و رنج می اندازی، چقدر این دنیا را به سوی خود می کشی، می خواهی با جمع ثروت خود را در پیشگاه حق تهیدست و بیچاره و وارث را صاحب ثروت و مال کنی؟ وه که چه بدبختی.

برای توضیح بیشتر در این مسئله به شرح حدیث 29 و 30 و 31 و 32 درباره قناعت و حرص و زهد و دنیا در جلد هشتم مراجعه کنید.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 213

سخا در روایات

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّخَاءُ خُلُقٌ اللَّهِ الْأَعْظَمُ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سخاوت، بزرگترین خلق الهی است.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّيَةٌ فِي الدُّنْيَا فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ «2».

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سخا درختی از درختان بهشت است که برای آن شاخه هایی است آویخته در دنیا، هر کس سخی است چسبیده به شاخه ای از آن درخت بهشتی است که آن شاخه او را به بهشت می برد.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَضِيَ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَأَحْسِنُوا صُحْبَتَهُ بِالسَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی اسلام را به عنوان دین برای شما پسندید، مصاحبت با این مکتب را با سخاوت و حسن خلق نیکو بدارید.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِيمَنْ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ «4».

علی علیه السلام فرمود: سخا و شجاعت از غرایز شریف است که خداوند هر دو را در

(2) - الأُمّالی، شیخ طوسی: 474، المجلس السابع عشر، حدیث 1036؛ بحار الأنوار: 352 / 68، باب 87، حدیث 9.

(3) - الأُمّالی، شیخ صدوق: 270، المجلس السادس والاربعون، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 350 / 68، باب 87، حدیث 2.

(4) - غرر الحكم: 375، حدیث 8443.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 214

بنده محبوب امتحان شده‌اش قرار داد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِالسَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّهُمَا يَزِيدَانِ الرِّزْقَ وَيُوجِبَانِ الْمَحَبَّةَ «1».

و نیز آن حضرت فرمود: بر شما باد به سخا و حُسن خلق که هر دو اضافه کننده روزی و باعث جلب محبتند.

در جنگی عده‌ای اسیر شدند، نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمان اعدام اسیران را داد، چون نوبت اعدام به یکی از اسرا رسید، حضرت فرمود: او را نکشید که خدای من به خاطر پنج صفت که در اوست او را بخشید: سخا، صدق لسان، حُسن خلق، غیرت بر ناموس، شجاعت.

اسیر از این معنا تعجب کرد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ایمان بر من تعلیم کن، حضرت وی را به عرصه اسلام هدایت کرد، پس از مدتی در یکی از جنگ‌ها در رکاب پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به شرف شهادت نایل شد «2».

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ «3».

و نیز علی علیه السلام فرمود: بخل، مرکز تمام عیوب و راهبر به سوی تمام بدی‌هاست.

از وجود مقدس امام عصر علیه السلام روایت شده که فرموده است:

(1) - غرر الحكم: 378، حدیث 8528.

(2) - الأُمّالی، شیخ صدوق: 271، حدیث 7، المجلس السادس والاربعون؛ بحار الأنوار: 384 / 68، باب 92؛ الخصال: 282 / 1، حدیث 28؛ وسائل الشیعة: 155 / 20، باب 77، حدیث 25291.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 378؛ بحار الأنوار: 307 / 70، باب 136، حدیث 36.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 215

از پروردگار حیا می کنم بهشت را برای برادر دینی خود از او بخواهم ولی نسبت به دینار و درهم در حقّ او بخل ورزم، چون قیامت شود حضرت حقّ به من بگوید: اگر بهشت از تو بود هر آینه بخیل تر، بخیل تر، بخیل تر از آن درهم و دینار نسبت به برادرت بودی.

رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مردان چهار نفرند:

1- سخی، 2- کریم، 3- بخیل، 4- لئیم.

سخی کسی است که می خورد و می خوراند، کریم کسی است که نیاز خود را به دیگران می دهد، بخیل کسی است که می خورد و نمی خوراند، پست آن آدمی است که نمی خورد و نمی خوراند «1».

(1) - جامع الأخبار: 113، فصل 69؛ بحار الأنوار: 356 / 68، باب 87، حدیث 18.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 216

باب

54

در گرفتن و عطا کردن

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 219

قال الصادق عليه السلام:

مَنْ كَانَ الْاِخْذُ احَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الْعَطَاءِ فَهُوَ مَعْبُودٌ لِأَنَّهُ يَرَى الْعَاجِلَ بِغَفْلَتِهِ أَفْضَلَ مِنَ الْآجِلِ.

وَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ إِذَا أَخَذَ أَنْ يَأْخُذَ بِحَقٍّ وَإِذَا أُعْطِيَ فَفِي حَقٍّ وَبِحَقٍّ وَمِنْ حَقٍّ.

فَكَمْ مِنْ آخِذٍ مُعْطٍ دِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ، وَكَمْ مِنْ مُعْطٍ مُورِثٍ نَفْسَهُ سَخَطَ اللَّهِ، وَلَيْسَ الشَّأْنُ فِي الْاِخْذِ وَالْاَعْطَاءِ وَلَكِنْ فِي النَّاجِي، وَالنَّاجِي مَنْ اتَّقَى اللَّهَ فِي الْاِخْذِ وَالْاَعْطَاءِ وَاعْتَصَمَ بِحَبْلِ الْوَرَعِ.

وَالنَّاسُ فِي هَاتَيْنِ الْحُصْلَتَيْنِ خَاصٌّ وَعَامٌّ، فَالْخَاصُّ يَنْظُرُ فِي دَقِيقِ الْوَرَعِ فَلَا يَتَنَاوَلُ حَتَّى يَتَيَقَّنَ أَنَّهُ حَلَالٌ وَإِذَا اشْكَلَ عَلَيْهِ تَنَاوَلَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَالْعَامُّ يَنْظُرُ فِي الظَّاهِرِ فَمَا لَمْ يَجِدْهُ وَلَا يَعْلَمُهُ غَضَبًا وَلَا سِرْقَةً تَنَاوَلَ، وَقَالَ: لَا بَأْسَ هُوَ لِي حَلَالٌ.

وَالْأَمِينُ فِي ذَلِكَ مَنْ يَأْخُذُ بِحُكْمِ اللَّهِ وَيُنْفِقُ فِي رِضَاهُ.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 220

[مَنْ كَانَ الْاِخْذُ احَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الْعَطَاءِ فَهُوَ مَعْبُودٌ لِأَنَّهُ يَرَى الْعَاجِلَ بِغَفْلَتِهِ أَفْضَلَ مِنَ الْآجِلِ، وَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ إِذَا أَخَذَ أَنْ يَأْخُذَ بِحَقٍّ وَإِذَا أُعْطِيَ فَفِي حَقٍّ وَبِحَقٍّ وَمِنْ حَقٍّ]

اخذ و عطای نادرست

مسئله مال دوستی و عشق به درهم و دینار فطری هر انسان است و اگر محبت به مال دنیا نبود، نظام زندگی بشری از هم می گسست، چیزی که هست اگر محبت به مال مقید به بازدارنده های الهی از قبیل ورع و تقوا و قوانین حلال و حرام خدایی نباشد آدمی را دچار مرض بسیار خطرناک استکبار، استغنا و طغیان خواهد کرد و در جو این امراض است که آدمی تبدیل به غول وحشت آوری شده و دچار تجاوز و یاغی گری و پایمال کردن حقوق انسان ها در همه شؤون حیات خواهد شد.

انسان در درجه اول باید تمام سعی و کوشش او بر این باشد که از راه مشروع:

دامداری، کشاورزی، صنعت، تجارت و شؤون این چهار اصل، به کسب مال بپردازد و در خرج مال هم قوانین الهی را مراعات کند.

دارنده مال و یا خواهنده مال اگر عامل بیت المال است و یا عامل شخصی به حکم آیات و روایات باید از اهلیت کامل و امانت و حفظ و صلاحیت علمی و بصیرتی برخوردار باشد.

که اگر بیت المال دست این گونه افراد باشد و یا مال و ثروت در اختیار چنین

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 221

انسان‌هایی قرار گیرد، استعدادها به کار می‌افتد و ارزش‌ها ظاهر می‌شود و هنر انسان بودن اوج می‌گیرد، تا جایی که کشور نمونه بهشت و ملت نمونه ملایکه الهی می‌گردند.

مسئله به دست آوردن مال اگر از طریق غیر حق صورت گیرد، زیان‌های غیر قابل جبران برای فرد و جامعه به بار می‌آورد.

شهوة پول‌پرستی از بدترین موانع در راه رشد و تکامل و سعادت و تعالی انسان است.

مال و ثروت و عشق به پول گاهی منبع طغیان هواها و غرایز و امیال و خودخواهی‌هاست، به صورتی که انسان را به هلاکت انداخته و راه نجات را بر وی مسدود می‌کند.

در صدر اول اسلام پس از انحراف خسارت باری که در مسئله خلافت به وجود آمد و دست پاك‌ترین و امین‌ترین و آگاه‌ترین امت، یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مقام الهی و خدایش که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ آن بود از حکومت قطع شد، ثروت بی‌حسابی که از فتح بلاد در اختیار مردم و بیت المال قرار گرفت و اخذ و عطا‌های نابجایی که انجام گرفت بلاهایی به سر قرآن و حدیث و مملکت و ملت و تربیت و اخلاق و عقاید آورد که بدون شك تا بر پا شدن صبح محشر قابل جبران نیست.

من ریشه تمام اختلافات مسلمانان و بلاها و مصایبی که در تمام شؤون زندگی، بعد از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله تاکنون به سر جامعه اسلامی آمده معلول همان اخذ و عطا‌ی غلط مال می‌دانم.

تحریف در تفسیر آیات کتاب حق و به خصوص تحریف در حدیث در سایه اخذ و عطا‌ی خلفا و به خصوص بنی‌امیه و بنی‌عباس که هر درهمش تیشه‌ای به ریشه

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 222

حقیقت بود، پایه‌گذار مکتب‌ها و مسلک‌ها در برابر صراط مستقیم الهی در پوشش اسلام شد که از این رهگذر نه تعداد گمراهان تاکنون بر ما معلوم است و نه ضربه‌های مادی و معنوی و تربیتی که بر پیکر انسان وارد آمد بر ما روشن است.

امامان معصوم و راستین که امامتشان انتخاب خدا بود و رسول حق مأمور ابلاغ آن خانه‌نشین شدند، ستم‌پیشگان بر تمام شؤون حیات مردم حاکمیت یافتند، بازرگانان حدیث چهره‌های پاك را به تهمت گرفتند و ناپاکان را پاك جلوه دادند، قرآن را بر اساس میل خطرناک‌ترین افراد اموی و عباسی تفسیر کردند و به نفع آنان هزاران حدیث جعل نمودند، اولیای الهی هم چون ابوذرها و حجرها و رشیدها و میثم‌ها و کمیل‌ها و سعیدها تبعید شده و عاقبت بر دار شهادت رفتند و حکم بن عاص‌ها و مروان‌ها و... که تبعیدشدگان خدا بودند به مدینه بازگشته و همه کاره اسلام شدند، اطفال اموی در گهواره‌های بند طلا خوابانده شدند و مردان و زنان و کودکان الهی در سرزمین کربلا نشسته و گرسنه با فجیع‌ترین وضعی به شهادت رسیدند.

زندان‌های معاویه و یزید و مروان و عبدالملک و هشام و ولید اموی و مهدی و هادی و هارون و مأمون و متوکل عباسی از اهل حقیقت پر بود و آنان به جرم ایمان و آگاهی از قرآن زیر بدترین شکنجه‌ها بودند، ولی در رأس دستگاه‌های دولتی بی‌دینان واقعی با پول بیت‌المال و عطا‌های بیجا مشغول کندن درخت اسلام از ریشه بودند.

قاضیان آلوده، روحانی نمایان فاسد، وعاظ السلاطین، دبیران و معلمان شکم‌پرست با اخذ پول کلان از بانیان فساد و تباهی، دو اسبه به هدم بنیان اسلام تاختند.

پول آری! پول، اخذ و عطا آری! اخذ و عطا چه بلاها که بر سر پاکان و مظلومان

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 223

و نیکان و اولیای حق و انبیا و امامان و کتب آسمانی و حدیث نیارود.

اگر پول دست پاکان بود و یا گیرندگان مال از پاکان بودند اسلام و ملت اسلام به این همه تفرقه و جدایی و مصیبت دچار نمی‌شد.

دولت‌های به ظاهر اسلامی امروز که ننگ تاریخ هستند با دادن و گرفتن پول، آن هم از جیب مردم و حق مردم و نفت و معادن مردم و بیت المال مردم چه می‌کنند، چه روابط نامشروعی که با استعمار و سازمان‌های جاسوسی ندارند، چه

سرها که از تن جدا نمی کنند، چه پاکانی را که از صحنه حیات نمی رانند، چه سفره‌هایی که از فساد و شهوت پهن نمی کنند، چه جنایت‌ها که به بار نمی آورند و چه خیانت‌ها که مرتکب نمی شوند؟!!

عمال اینان که با اخذ ثمن نجس به دین‌فروشی و غیرت‌فروشی و از دست دادن شرف انسانی مشغولند چه ظلم‌ها که نمی کنند و چه جاسوسی‌ها که بر علیه ملت‌های مظلوم نمی نمایند؟!!

درباره این چنین پول که کثیف‌ترین پول و نجس‌ترین مال است در «مقامات حمیدی» آمده:

ای طلعت تو نجس‌تر از صورت زحل وی خوی تو نفایه «1» ولی نیک تو بدل

احباب را ز مهر تو با یک دیگر نفاق زهاد را ز عشق تو با یک دیگر جدل

هر مرد را تویی به هوا سابق قضا مر خلق را تویی به هوس رهبر اجل

(1) نفایه: هر چیز که به سبب فساد و پستی و بی‌قیمتی به دور انداخته شود.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 224

دل‌بند بی‌ثباتی و دلدار شوم بی محبوب بی‌وفایی و مرغوب مبتدل

مسجود احمقان شده چون نار و چون صلیب معبود ابلهان شده چون لات و چون هیل

در چشم اهل دانش و در دست اهل عقل بی‌وزن هم چو بادی و چون خاک بی‌محل «1»

در گیر و دار این اخذ و عطا‌های نامشروع که هدفی جز هدم اسلام و آثار آن نداشت اگر ائمه معصومین علیهم السلام از علی علیه السلام تا امام عصر و یاران با وفایشان به فریاد اسلام نمی‌رسیدند و اگر بزرگان دین شیعه از جاده تبعید و

شهادت و رنج و زحمت و خون نمی گذشتند، امروز و فردا از اسلام جز اسمی باقی نبود و باور کنید که همان اسم خشك هم از دین خدا باقی نمانده بود و به عمر پر برکت دین خاتمه داده می شد، از این جهت امام صادق علیه السلام در این فصل مسئله اخذ و عطا را متذکر شده و می فرماید:

هر کس گرفتن چیزی از مردم در نزدش محبوب تر از بخشش باشد مغیون است، چه او منفعت دنیا را بر اثر غفلت از بخشش و عطای در راه خدا که نفع آخرت است بهتر دانسته است.

سزاوار است انسان آنچه را می گیرد به حق و موافق شرع باشد و هرگاه می بخشد در راه حق و به حق و از حق باشد.

چه بسا که اخذ کننده در برابر اخذش دینش را معامله می کند که این بدترین معامله است و چه بسا عطاکننده که بر اثر عطایش در معرض سخط و غضب حضرت حق قرار می گیرد که مصداق اتم و اکمل این جمله همان دستگاه های ستم و عمل کثیفشان هستند و در مرحله بعد آنان که بدون استحقاق از خمس و زکات

(1) - حمیدالدین عمر بن محمود.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 225

و صدقات استفاده می کنند و یا اینگونه حقوق را در راه شهرت و شخصیت خود به افراد غیر مستحق می دهند.

اهل نجات در اخذ و عطا

سپس حضرت می فرماید:

من در اصل موضوع سخن ندارم، سخنم در این است که در اخذ و عطا اهل نجات کیانند و اهل هلاکت و بدبختی کدام طایفه اند؟

اهل نجات آنان هستند که در اخذ و عطا جانب تقوا را رعایت می کنند و به حبل ورع و پاکدامنی چنگ می زنند.

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرمایند:

مراتب آدمی در تقوا و ورع منقسم به دو قسم است: خاص و عام.

جماعتی در مسئله اخذ، کمال دقت را به کار می‌برند و تا صد در صد یقین به حلال بودن مال و مورد نداشته باشند از گرفتن امتناع می‌ورزیدند و به وقت ضرورت هم به بیش از سد جوع و پوشش بدن روی نمی‌آوردند.

و دیگر دسته‌ای هستند که تنها به ظاهر مسئله اکتفا می‌کنند و تفحص زیادی نمی‌نمایند و همین که بر حسب ظاهر علم به غصب و سرقت و حرمت ندارند اکتفا کرده و دست خویش را برای گرفتن دراز می‌کنند.

ورع و عفت نفس

در ایام تحصیل به وسیله یکی از نیک مردان که دستش از مال دنیا تهی بود از فقر شدید خانواده محترمی باخبر شدم، به توسط آن نیک مرد، ماه به ماه یا چند هفته به چند هفته کمک ناچیزی به آن خانواده می‌کردم.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 226

یک روز مبلغ بیست و پنج تومان که در آن روز مخارج چند روز یک خانواده را اداره می‌کرد برای آن خانواده به توسط آن مرد پاک فرستادم ولی پس از چند لحظه آن مقدار را برگرداند، در حالی که می‌دانستم با داشتن عایله سنگین به آن محتاج است، سبب برگشت دادن پول را از واسطه پرسیدم پاسخ گفت: سرپرست خانواده فقیر گفت: من مخارج امروز و فردا را دارم این مقدار پول را به کسی بدهید که خرج امروز و امشبش را ندارد.

راستی، پاکدامنی و ورع و عفت نفس و دیگر دوستی چه می‌کند و چه نقش پاک و ارزنده‌ای را در زندگی ایفا می‌نماید.

این گونه افراد دارای اخلاق حسنه و صفات پسندیده‌اند و همانند که خدای مهربان در قرآن مجید از آنها به عنوان اولیایش یاد فرموده است که هدفی جز حق و حقیقت و صبر در برابر پیش آمدها برای کمال نفس ندارند و همینانند که با تمام وجود به پیشگاه مقدس حضرت دوست عرضه می‌دارند:

الهی به مستان میخانهات

به عقل آفرینان دیوانهات

به میخانه وحدتم راه ده

دل زنده و جان آگاه ده

دماغم زمیخانه بویی شنید

حذر کن که دیوانه هوپی شنید

بزن هر قدر خواهیم پا به سر

سرмест از پا ندارد خبر

به میخانه آی و صفا را ببین

مبین خویشتن را خدا را ببین

جهان منزل راحت اندیش نیست

ازل تا ابد يك نفس بیش نیست»1

عزت نفس

دوستی داشتم که در کار خیر و گره‌گشایی از زبده‌های این روزگار بود، در بنای بسیاری از مساجد و بیمارستان‌ها و مدارس و خانه‌سازی‌ها برای مستحقان

(1) - آریمانی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 227

و مشاهد مشرفه و حوزه‌های علمیه سهم به سزایی داشت، می‌گفت: هر شب جمعه برای رسیدگی به بנהایی که در جهت خیر داشتم به قم می‌رفتم، در این رفت و آمد از فقر ده‌ها خانواده مطلع شدم، برای هر يك به فراخور حالشان سهمی قرار دادم، عصر پنج‌شنبه‌ای نزدیک حرم نشسته بودم، پیره‌زنی سراغم را می‌گرفت، یکی از خادمان حرم وی را به سوی من هدایت کرد، یازده ریال به من داد، به او گفتم: چیست؟ پاسخ داد: من از آن خانواده‌هایی هستم که از اعطای شما سهم دارد، با زحمت به شناخت شما نایل شدم، تا دیروز بی‌خرجی بودم، دیروز پسر از سرپازی آمد و همان دیروز سرکار رفت و شب با گرفتن مزد به خانه آمد این یازده ریال از کمک شما باقی مانده بود که من با کمک پسر نسبت به آن بی‌نیاز شدم، خرج کردن آن را حرام دانستم، به این خاطر پس آوردم تا به مستحق دیگر برسد!!

خلق را حق چو ساخت در ظلمت

نورشان ریخت بر سر از رحمت

اندر ایشان نهاد گوهرها

از صفات قدیم و علم و سخا

در صفت‌هایش ذات او بینی

تا تو خود در صفات او بینی

گرچه اندک بود بدان زصفا

پس تو در خود بین صفات خدا

سیر کن زین قلیل سوی کثیر

کز چه سان است آن صفات ضمیر

مکن اندر میان هر دو تو فصل

زین صفات قلیل رو سوی اصل

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 228

باب

55

در آداب برادری

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 231

قال الصادق عليه السلام:

ثَلَاثَةُ أَشْيَاءٍ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَزِيزَةٌ وَهِيَ الْأَخَاءُ فِي اللَّهِ، وَالزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ الْأَلَيْفَةُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَالْوَلَدُ الرَّشِيدُ، وَمَنْ أَصَابَ اخْتَدَى الثَّلَاثَةَ فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَالْحُظُّ الْأَوْفَرَ مِنَ الدُّنْيَا وَاحْتَذَرَ أَنْ تُوَاجِحَ مَنْ ارَادَكَ لَطَمٌ أَوْ خَوْفٌ أَوْ أَكْلٌ أَوْ شُرْبٌ وَاطْلُبْ مُوَاحَاةَ الْأَتْقِيَاءِ وَلَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَإِنْ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ لَطَلَبْتَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَالْأَوْلِيَاءِ وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ لِصُحْبَتِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ] «1».

وَاطْلُبْ أَنْ مَنْ طَلَبَ فِي زَمَانِنَا هَذَا صَدِيقاً بِلا عَيْبٍ بَقِيَ بِلا صَدِيقٍ.

الَا تَرَى أَنَّ أَوَّلَ كَرَامَةٍ أَكْرَمَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا أَنْبِيَاءَهُ عِنْدَ أَظْهَارِ دَعْوَتِهِمْ تَصْدِيقُ امِينٍ أَوْ وَلِيٍّ وَكَذَلِكَ مِنْ أَجْلِ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ أَصْدِقَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَمَنَاءَهُ صُحْبَةُ أَنْبِيَائِهِ وَهُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ مَا فِي الدَّارَيْنِ نِعْمَةٌ أَحْلَى وَأَطْيَبُ وَأَرْكَى مِنَ الصُّحْبَةِ فِي اللَّهِ وَالْمُؤَاخَاةِ لِرُوحِهِ.

(1) - زحرف (43): 67.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 232

[ثَلَاثَةُ أَشْيَاءٍ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَزِيزَةٌ وَهِيَ الْأَخَاءُ فِي اللَّهِ، وَالزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ الْأَلَيْفَةُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَالْوَلَدُ الرَّشِيدُ، وَمَنْ أَصَابَ اخْدَى الثَّلَاثَةِ فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدَّارَيْنِ وَالْحُطُّ الْأَوْفَرُ مِنَ الدُّنْيَا وَاحْذَرُ أَنْ تُوَاجِىَ مَنْ ارَادَكَ لَطَمٌ أَوْ خَوْفٌ أَوْ أَكْلٌ أَوْ شَرْبٌ وَأَطْلُبْ مُؤَاخَاةَ الْأَتْقِيَاءِ وَلَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَإِنْ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ لِطَلَبِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَالْأَوْلِيَاءِ وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ لِصُحْبَتِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [الْأَحْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَغَضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ] «1»]

نعمت برادری و اخوت

در این فصل حضرت صادق علیه السلام به مسئله با عظمت برادری در راه حق اشاره دارند که در اواخر جلد نهم در باب چهل و پنجم در شرح معاشرت به دقایق و لطایف این بحث اقدام شد و در این باب تنها به ذکر ترجمه تحت اللفظی روایت اکتفا می شود.

(1) - زحرف (43): 67.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 233

سه چیز در هر زمان بسیار اندک و کم و عزیز الوجود است:

1- برادری و اخوت در راه خدا.

2- همسر صالحه که الفت به شوهر داشته باشد و در فنون اطاعت تقصیر نکند و در حفظ سیرت خود و مال شوهر کوشا باشد.

3- فرزند رشید صالح.

هر کس یکی از این‌ها را داشته باشد، به حقیقت که به خیر دنیا و آخرت رسیده است.

از برادری با کسی که برادریش برای طمع، یا برای ترس یا برای خوردن و آشامیدن است پرهیز که البته شناخت اینان در حین برادری و دوستی ممکن است.

برادری را انتخاب کن که اهل تقواست و در تفحص از این گونه افراد هر چند در ظلمات باشد و عمرت را بر باد دهد کوشا باش؛ زیرا بعد از انبیا و اولیا بهتر از مردم با تقوا و پرهیزکار آفریده نشده و هیچ نعمتی به مانند نعمت برادری با ایشان به بندگان عطا نشده، چنانچه در قرآن مجید آمده:

برادران و مصاحبان در دنیا در آخرت دشمن یکدیگرند مگر اهل تقوا و پرهیزکاران.

اخوت در بنی آدم

در این قسمت از روایت، ملا عبدالرزاق لاهیجی می گوید:

بدان که خلّت و دوستی در بنی آدم از چهار وجه بیرون نیست: دو وجه آن مستحسن است و مثمر سعادت سرمدی و دو وجه دیگر مذموم و منتج شقاوت ابدی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 234

آن دو که مستحسن است:

یکی: خلّت حقیقی است که آن را محبت روحانی خوانند و استناد به آن به تناسب ارواح است و تعارف آن، چون محبت انبیا و اولیا با یکدیگر.

دوم: محبت قلبی است و آن مستند است به تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا در حق یکدیگر و دوستی امم به انبیا و ائمه هدی علیهم السلام.

و اما آن دو که مذموم است:

یکی: به سبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا.

دوم: محبت نفسانیه است و استناد آن به لذات حسّیه و مشتهیات نفسیه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد و غرض و غایت آن به حصول نرسد آن محبت زوال پذیرد و به دشمنی مبدل گردد، پس باید که مقصود اهل ایمان از خلّت و محبت با یکدیگر محض رضای الهی باشد و مشوب به اغراض دنیوی نباشد تا در قیامت به خطاب مستطاب:

[یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ] «1».

[خدا آن روز به آنان گوید:] ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.

سرافراز گردند.

(1) - زحرف (43): 68.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 235

[وَاطْلُ أَنْ مَنْ طَلَبَ فِي زَمَانِنَا هَذَا صَدِيقًا بِلَا عَيْبٍ بَقِيَ بِلَا صَدِيقٍ. لَا تَرَى أَنَّ أَوَّلَ كَرَامَةٍ أَكْرَمَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا أَنْبِيَاءَهُ عِنْدَ أَظْهَارِ دَعْوَتِهِمْ تَصَدِيقُ امِينٍ أَوْ وَلِيٍّ وَكَذَلِكَ مِنْ أَجْلِ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ أَصْدِقَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَمَنَاءَهُ صُحْبَةُ أَنْبِيَائِهِ وَهُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ مَا فِي الدَّارَيْنِ نِعْمَةٌ اِخْلَى وَاطْيَبُ وَارْكَى مِنَ الصُّحْبَةِ فِي اللَّهِ وَالْمُؤَاخَاةِ لَوَجْهِهِ]

حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

گمان من این است که هر کس در این زمان دنبال چنین رفیقی که از هر عیبی پاک باشد بگردد، یافتنش میسر نباشد.

آیا نمی بینی که اوّل کرامت و عزّتی که کرامت فرمود کریم علی الاطلاق به پیامبران خود، وجود اصدا و اولیا بوده که ایشان در وقت اظهار نبوت انبیا و وصایت اوصیا، پیش از همه تصدیق انبیا و اوصیا کردند و باعث رونق و رواج نبوت و وصایت شدند و هم چنین عظیم ترین نعمتی که خداوند کرامت فرمود به اصدا و اولیا و امنا، صحبت و معاشرت پیامبران

با آنان بود و این هر دو دلیلی هستند واضح و برهانی قاطع بر این که در دنیا و آخرت نعمتی شیرین تر و خوش تر از صحبت فی الله و برادری با برادران مؤمن در راه خدا نیست.

گر آسایشی خواهی از روزگار

جمال عزیزان غنیمت شمار

به جمعیت دوستان روی نه

پراکندگی را به يك سوى نه «1»

(1) - امیر خسرو دهلوی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 238

باب 56

در مشورت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 239

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

شَاوِرْ فِي أُمُورِكَ مِمَّا يَنْتَضِي الدِّينَ مَنْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: عَقْلٌ وَعِلْمٌ وَتَجَرِبَةٌ وَنُصْحٌ وَتَقْوَى فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَاسْتَغْمِلِ الْخَمْسَةَ وَاعْزِمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّيكَ إِلَى الصَّوَابِ.

وَمَا كَانَ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا الَّتِي هِيَ غَيْرُ عَائِدَةٍ إِلَى الدِّينِ فَارْضُهَا وَلَا تَتَفَكَّرْ فِيهَا فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَصَبْتَ بَرَكَةَ الْعَيْشِ وَخِلَافَةَ الطَّاعَةِ.

وَفِي الْمَشُورَةِ اكْتِسَابُ الْعِلْمِ، وَالْعَاقِلُ مَنْ يَسْتَفِيدُ مِنْهَا عِلْمًا جَدِيدًا وَيَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى الْمَحْضُولِ مِنَ الْمُرَادِ.

وَمَثَلُ الْمَشُورَةِ مَعَ أَهْلِهَا مَثَلُ التَّفَكُّرِ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَفَنَائِهِمَا وَهُمَا غَنِيَّانِ عَنِ الْعَمَدِ «1» لِأَنَّهُ كُلَّمَا تَفَكَّرَ فِيهَا غَاصَ فِي بُحُورِ نُورِ الْمَعْرِفَةِ وَازْدَادَ بِهِمَا اعْتِبَارًا وَيَقِينًا.

وَلَا تُشَاوِرْ مَنْ لَا يُصَدِّقُكَ عَقْلُكَ وَأَنْ كَانَ مَشْهُورًا بِالْعَقْلِ وَالْوَرَعِ وَإِذَا شَاوَرْتَ مَنْ يُصَدِّقُكَ قَلْبُكَ فَلَا تُخَالِفْهُ فِيمَا يُشِيرُ بِهِ عَلَيْكَ وَأَنْ كَانَ بِخِلَافِ مُرَادِكَ فَإِنَّ النَّفْسَ تَجْمَحُ مِنْ قَبُولِ الْحَقِّ، وَخِلَافُهَا عِنْدَ الْحَقَائِقِ ابْتِئُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[وَأَشَاوَرُهُمْ فِي الْأَمْرِ] «2»، وَقَالَ تَعَالَى: [وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ] «3».

(1) - در نسخه عبدالرزاق «القيد» آمده است.

(2) - آل عمران (3): 159.

(3) - شوری (42): 38.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 240

[شاور فی امورك بما یقتضی الدین من فیہ خمس خصال:]

عَقْلٌ وَعِلْمٌ وَتَجَرِبَةٌ وَنُصْحٌ وَتَقْوَى فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَاسْتَعْمِلِ الْخُمْسَةَ وَاعِزِّمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّيكَ إِلَى الصَّوَابِ]

مشورت در اسلام

امام صادق علیه السلام در این باب به یکی از مسائل مهم که گاهی خیر دنیا و آخرت انسان در آن است یعنی مسئله مشورت با صاحبان صلاحیت اشاره می فرمایند.

امام علیه السلام بیان می دارند:

در اموری که اقتضای دین و امر آخرت است، با کسی که دارای پنج خصلت است مشورت کن:

1- از عقل و اندیشه پاک و روشنی برخوردار باشد.

2- دارای علم و دانش باشد.

3- از عرصه با عظمت تجربه در تمام امور برخوردار باشد.

4- در او روح نصیحت و خیرخواهی و راهنمایی به حق قوت داشته باشد.

5- از محرمات و منہیات در پرهیز بوده و صاحب تقوا و خویش‌داری باشد.

اگر اندیشه و عقل انسان بر همه امور و حقایق لازم و به خصوص عواقب کارها و برنامه‌ها احاطه کامل داشت، نیاز به مشورت نبود، ولی سازمان و ساختمان عقل

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 241

به گونه‌ای نیست که بتواند عاقبت واقعی هر برنامه و کاری را درک کند، نورافکن عقل قوی نیست و محدوده درک و فهم و بینش انسان بسیار کم است.

انسان اگر بخواهد با تکیه بر عقل تنهای خود به هر امری وارد گردد به هر کاری دست بزند، بدون شک ضرر و خسارت انسان بیش از منفعت او خواهد بود.

تاریخ بشر روشن‌تر از آفتاب نشان می‌دهد که حرکت در مسیر زندگی به همراهی عقل تنها خسارت‌های غیر قابل جبران نصیب انسان کرده است.

قسمت عمده‌ای از بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌های بشر در طول تاریخ معلول همین داستان است.

آنان که از کمک‌گیری از عقول بالاتر و اندیشه‌های الهی و تفکرات خدایی و به خصوص از کمک‌گیری از عقول سفیران حق و امامان معصوم علیهم السلام تکبر کردند به چاه مذلت و هلاکت افتادند.

تشکیل سمینارها، کنفرانس‌ها، مجالس قانون‌گذاری، مجالس مشورتی، همه و همه دلیل قاطع و برهان ساطعی بر این حقیقت است که عقل و علم انسان به هر درجه‌ای که باشد باز نیاز به مشورت دارد.

آیات و روایات بسیار مهم اسلامی هم این معنا را تصدیق می‌کنند و انسان را به مشورت با عقول عالیه در امر دین و دنیا و امروز و فردا توجه می‌دهند.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام فرمودند:

یا هِشَامُ! اِنَّ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَحُجَّةٌ بَاطِنَةٌ فَاَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْاَنْبِيَاءُ وَالْاِئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَآمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ «1».

(1) - الکافی: 15 / 1، کتاب العقل والجهل، حدیث 12؛ وسائل الشیعة: 206 / 15، باب 8، حدیث 20291.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 242

ای هشام! به حقیقت که خداوند بر مردم دو حجّت دارد، حجّت عیان و حجّت نهان، حجّت آشکار رسولان و پیامبران و امامانند و حجّت درونی و نهان عقل است.

می‌توان از این روایت بدین‌گونه استفاده کرد که اگر در انسان عقل نباشد راه استفاده او از انبیا و امامان علیهم السلام مسدود است، اگر انسان بی‌رابطه با انبیا و امامان علیهم السلام زندگی کند از خسارت و ضرر مصون نخواهد بود؛ زیرا عقل تنها نمی‌تواند در همه شؤون راهنمای انسان باشد، نیاز عقل به عقول عالی‌ه یک نیاز طبیعی و ضروری است و بر انسان است که از کمک‌گیری از عقول الهیه تکبر نکند.

توجه به این نکته لازم است که انسان اگر طالب خیر و سعادت در امور دین و دنیا و آخرت است باید در درجه اول از کتاب خدا و درجه بعد از انبیا و به خصوص خاتم رسولان و آن‌گاه از ائمه طاهرين علیهم السلام و سپس از آنان که از عقل بیدار و علم و تجربه و تقوا و روح نصیحت برخوردارند مشورت کند که سیر این مسیر آدمی را به مقام قرب و عرصه ملکوت و رضایت حق و بهشت برین رهنمون می‌گردد.

مشورت با خدا به این است که به کتاب حق، علم و معرفت پیدا کند و از آیات قرآن برای زندگی دستور بگیرد.

مشورت با انبیا و ائمه علیهم السلام به این است که به روایات صحیحه مراجعه کند و راه خود را بر اساس دستورهای آن بزرگواران تنظیم نماید.

مشورت با صاحبان اوصاف پنج‌گانه به این است که امر خود را با آنان در میان بگذارد و از آنان بخواهد که وی را راهنمایی کنند.

اگر کسی عارف به قرآن و روایات نیست، برای بهره‌گیری از آیات و روایات لازم است دست در دست عالم ربّانی گذاشته و از دانش او نسبت به آیات و روایات بهره بگیرد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 243

در هر صورت راه خیر و سعادت در تمام شؤون زندگی به روی هر کس که عاشق خیر و سعادت است باز است و دیدن ضربه و خسارت معلول تنها سفر کردن در جاده زندگی است.

اگر انسان همراه با کتاب خدا و دستوره‌ای انبیا و ائمه علیهم السلام و محصول عقل عاقلان حقیقی، طی راه کند بدون شك به سعادت ابدی خواهد رسید.

در جهان محرم رازی نبود الا دوست	غصّه با یار توان گفت و غم دل با دوست
تا من بی سر و پا گرد جهان می گردم	به مقامی نرسیدم که نبود آنجا دوست
جای ما در دل صاحب نظران کی باشد	به عنایت نظری گر نکند با ما دوست
گر دل ما قدمی پیش نهد از سر صدق	نیم گامی نبود فاصله از ما تا دوست
منم امروز در آتش زغم و درد فراق	با من سوخته تا خود چه کند فردا دوست
دولت این است که در گنج دل تنگ عماد	هیچ کس رخت اقامت ننهد الا دوست

قرآن و مشورت

قبل از قرآن مجید مسئله مشورت در بین مردم اهمیتی نداشت، هر کس به هر برنامه‌ای علاقه داشت به دنبال آن علاقه حرکت می کرد، بدون این که بتواند نفع و ضرر مورد علاقه اش را بسنجد.

قرآن مجید این مسئله مهم را در میان مردم زنده کرد و مسلمانان را به این امر مهم ترغیب و تشویق نمود.

[فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ هُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] «1».

(1) - آل عمران (3): 159.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 244

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

[و الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ] «1».

و آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کردند و نماز را برپا داشتند و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است و از آنچه روزی آنان کرده ایم، انفاق می کنند.

بعد از این آیات بود که مسئله مشورت در بین مردم مسلمان زنده شد و آنان که بر این امر مهم تکیه کردند. کمتر دچار خسارت و ضرر شدند.

روایات و مشورت

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْيَمَنِ فَقَالَ وَهُوَ يُوصِينِي: يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مِنْ اسْتِخَارَ وَلَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ «2».

علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا مرا به یمن فرستاد و به عنوان وصیت به من فرمود: آن کس که طلب خیر کند سرگردان نمی شود و هر کس مشورت کند پشیمان نمی شود.

(1) - شوری (42): 38.

(2) - الأملی، شیخ طوسی: 136، المجلس الخامس، حدیث 220؛ بحار الأنوار: 100 / 72، باب 48، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 245

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءً بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ «1».

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس با صاحبان عقل و بینش مشورت کند، از روشنایی های عقول بهره می گیرد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُسْتَشِيرُ عَلَى طَرَفِ النَّجَاحِ «2».

و آن جناب فرمود: مشورت کننده در جهت رستگاری است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ «3».

و آن حضرت فرمود: مشورت کردن عین هدایت است و هر کس مستقل به رأی باشد خود را به خطر انداخته است.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مِمَّنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ «4».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مرد با کسی مشورت نمی کند، مگر این که به رشد و عاقبت نیکو می رسد.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضَيِّفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ «5».

انصاف این است که عاقل رأی عقلا را به رأی خود اضافه کند و علوم حکما را به علمش بیفزاید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

(1) - غرر الحکم: 442، حدیث 10080.

(2) - غرر الحکم: 442، حدیث 10069.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 211؛ بحار الأنوار: 104 / 72، باب 48، حدیث 38.

(4) - نور الثقلین: 4 / 584.

(5) - غرر الحکم: 55، حدیث 496.

با ترسو مشورت مکن که راه خروج از مشکل را بر تو تنگ می کند با بخیل مشورت منما که تو را از رسیدن به هدف باز می دارد، با حریص مشورت مکن که شرّ و بدی را در برابرت جلوه می دهد «1».

علی علیه السلام می فرماید:

با دروغگو مشورت مکن که او مانند سراب است دور را نزدیک و نزدیک را دور می نمایاند «2».

و نیز آن حضرت فرمود:

با آنان که خدا ترسند مشورت کن تا به رشد برسی «3».

رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند:

مشورت با عاقل ناصح، رشد و برکت و توفیق الهی است، چون عاقل ناصح راهنمایی کرد، مخالفت مکن که در آن مخالفت رنج و سختی خواهد بود «4».

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید:

مشورت کننده را راهنمایی کن که این امر ادای حق نعمت است «5».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر قاتل علی مرا بر چیزی امین بخواهد، یا از من طلب نصیحت کند، یا مرا طرف مشورت خود قرار دهد و من در مقابل خواسته هایش اراده قبول داشته باشم

(1) - علل الشرایع: 559 / 2، باب 350، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 99 / 72، باب 48، حدیث 11.

(2) - غرر الحکم: 442، حدیث 10092.

(3) - المحاسن: 601 / 2، باب 3، حدیث 19؛ بحار الأنوار: 98 / 72، باب 48، حدیث 4.

(4) - المحاسن: 602 / 2، باب 3، حدیث 25؛ بحار الأنوار: 102 / 72، باب 48، حدیث 27.

(5) - تحف العقول: 283؛ بحار الأنوار: 141 / 75، باب 21، حدیث 3.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 247

حق امانت را نسبت به او مراعات می کنم «1».

علی علیه السلام می فرماید:

هر کس در مشورت نسبت به مسلمانان حيله کند از او بیزارم «2».

و نیز می فرماید:

زشت ترین امور و بدترین شرور، خیانت به مشورت کننده در امر مشورت است که باعث عذاب سخت الهی خواهد بود «3».

(1) - الکافی: 133 / 5، باب أداء الأمانة، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 74 / 19، باب 2، حدیث 24183.

(2) - عیون اخبار الرضا: 66 / 2، باب 31، حدیث 296؛ بحار الأنوار: 99 / 72، باب 48، حدیث 8.

(3) - غرر الحکم: 443، حدیث 10102.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 248

[وَمَا كَانَ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا الَّتِي هِيَ غَيْرُ عَائِدَةٍ إِلَى الدِّينِ فَارْفُضْهَا وَلَا تَتَفَكَّرْ فِيهَا فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَصَبْتَ بَرَكَةَ الْعَيْشِ وَحِلَاوَةَ الطَّاعَةِ]

مشورت در امور دنیایی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر در کاری که مربوط به دنیا است و در نتیجه و عاقبت آن در تردیدی، از آن بگذر و فکر را نسبت به آن مشغول مکن که در گذشت تو از آن برنامه، برکت زندگی و شیرینی طاعت حضرت حق است.

شما تاریخ را ملاحظه کنید و ببینید در مسئله مشورت در امور مربوط به وضع دنیایی آن هم دنیایی که به قیمت از دست رفتن آخرت بود، معاویه در مشورت‌هایش با عمرو عاص خائن و زیر در مشورت‌هایش با فرزندش عبدالله و عمر سعد در مشورتش با یکی از فرزندانش به کجا کشیده شدند.

معاویه از پس آن مشورت‌ها با عمرو عاص از نظر کردار و رفتار روی تاریخ را سیاه کرد. در این زمینه به اثر جاودانی «الغدير» و تمام نوشته‌های پر قیمت علامه عسکری مراجعه کنید.

زیر در پس مشورت با فرزندش عبدالله دچار جنگ جمل و هلاکت ابدی خود و بسیاری از مردم بصره شد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 249

عمر سعد مرتکب جنایتی گشت که تاریخ بشر نظیر آن را به یاد ندارد، فاجعه عظیم کربلا با هیچ ترازویی و میزانی قابل سنجش نیست، بشر در آن فاجعه انواع شرور و جنایات را از خود بروز داد و کمال بی‌رحمی را در این صحنه از خود به یادگار گذاشت.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 250

[وَفِي الْمَشْوَرةِ اكْتِسَابُ الْعِلْمِ، وَالْعَاقِلُ مَنْ يَسْتَفِيدُ مِنْهَا عِلْماً جَدِيداً وَيَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى الْمَحْصُولِ مِنَ الْمُرَادِ. وَمَثَلُ الْمَشْوَرةِ مَعَ أَهْلِهَا مَثَلُ التَّفَكُّرِ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَفَنَائِهِمَا وَهُمَا غَنِيَانِ عَنِ الْعَمَلِ لِأَنَّهُ كُلَّمَا تَفَكَّرَ فِيهَا غَاصَ فِي بُحُورِ نُورِ الْمَعْرِفَةِ وَازْدَادَ بِهِمَا اعْتِبَاراً وَتَقِيناً]

نتیجه مشورت

و در مشورت با اهل ایمان و آنان که از نور تقوا برخوردارند، کسب دانش است و عاقل و اندیشمند کسی است که از طریق مشورت به علم جدید دست پیدا کند و از آن علم به مقصد و مقصود خود راه یابد.

مشورت کردن با مردم دانا و افراد بینا مانند اندیشه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و پایان یافتن روزگار آن‌هاست که بدون ستون در این فضای لایتناهی به دنبال امر حضرت حق در حرکتند و اندیشه در آن‌ها موجب شنا در دریا‌های نور معرفت و کسب یقین نسبت به حضرت حق است، به همین گونه مشورت با دانایان موجب به دست آوردن یقین به حق بودن کاری است که انسان می‌خواهد انجام دهد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 251

[وَلَا تُشَاوِرْ مَنْ لَا يُصَدِّقُكَ عَقْلُكَ وَأَنْ كَانَ مَشْهُورًا بِالْعَقْلِ وَالْوَرَعِ وَإِذَا شَاوَرْتَ مَنْ يُصَدِّقُكَ قَلْبُكَ فَلَا تُخَالِفْهُ فِيمَا يُشِيرُ بِهِ عَلَيْكَ وَأَنْ كَانَ بِخِلَافِ مُرَادِكَ فَإِنَّ النَّفْسَ تَجْمَحُ مِنْ قَبُولِ الْحَقِّ، وَخِلَافُهَا عِنْدَ الْحَقَائِقِ ابْتِئُ]

از آنجایی که دل مؤمن همانند آینه است و قدرت منعکس کردن قسمتی از حقایق را دارد، حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

با کسی که عقلت وی را تصدیق نمی‌کند مشورت مکن، گرچه در بین مردم به عقل و ورع مشهور باشد و هرگاه مشورت کردی، با انسانی که قلبت او را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند با او مخالفت مکن و خلاف گفته او را جایز بدان، چرا که نفس آدمی سرکش و چموش است و به آسانی قبول حق نمی‌کند، چنان که گفته‌اند:

حق تلخ است، ولی باید بدانی که رشد و کمال در مخالفت با نفس است و این معنی نزد دانایان راه روشن و به تجربه ثابت شده است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 252

باب

57

در مدح حلم

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 255

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحِلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ يَسْتَضِيءُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جَوَارِهِ، وَلَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ.
وَالْحِلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ:

أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً قَيِّدًا، أَوْ يَكُونَ صَادِقاً فَيُثَبِّتَهُمْ، أَوْ يَدْعُوَ إِلَى الْحَقِّ فَيُسْتَحَفَّ بِهِ، أَوْ أَنْ يُؤْذِيَ بِلا جُرْمٍ، أَوْ أَنْ يُطَالِبَ بِالْحَقِّ فَيُخَالِفُوهُ فِيهِ، فَإِنْ أَتَيْتَ كُلًّا مِنْهَا حَقًّا فَقَدْ أَصَبْتَ.

وَقَابِلِ السَّفِيَةِ بِالْأَعْرَاضِ عَنْهُ وَتَرَكِ الْجَوَابِ يَكُنِ النَّاسُ أَنْصَارَكَ لِأَنَّهُ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيَةَ فَكَأَنَّهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْأَرْضِ مَنْفَعُهُمْ مِنْهَا وَإِذَا هُمْ عَلَيْهَا.

وَمَنْ لَا يَصْبِرْ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَا يَصِلْ إِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَى اللَّهِ تَعَالَى مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ.

وَحُكِيَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ: أَيَّاكَ أَعْنِي، قَالَ: أَنَا عَنْكَ أَحْكَمُ.

قال النبي صلى الله عليه وآله: بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرْكَزًا وَلِلْعِلْمِ مَعْدِنًا وَلِلصَّبْرِ مَسْكَنًا بُعِثْتُ لِاتِّمَامِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 256

وَحَقِيقَةُ الْحِلْمِ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ إِسَاءَ إِلَيْكَ وَخَالَفَكَ وَانْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنْتِقَامِ مِنْهُ كَمَا وَرَدَ فِي الدُّعَاءِ:

إلهي أنت أَوْسَعُ فَضْلًا وَأَوْسَعُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُوَاحِدَنِي بِعَمَلِي وَتَسْتَذِلَّنِي بِخَطِيئَتِي «1».

(1) - این فراز دعا در نسخه مصباح عبدالرزاق لاهیجی نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 257

[الْحِلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ يَسْتَضِيءُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جَوَارِهِ، وَلَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّوْحِيدِ]

حقیقت حلم و بردباری

امام صادق علیه السلام در این فصل، از یکی از مهم ترین اوصاف پسندیده و موارد حمیده یعنی شکیبایی و بردباری و حوصله و حلم سخن می گویند.

در ابتدای روایت می فرمایند:

شکیبایی و بردباری چراغ پر فروغ الهی است که انسان در سایه نور آن چراغ به جوار رحمت حضرت حق راه پیدا می کند و به سبب آن از فیوضات نامتناهی حضرت دوست مستفیض می گردد.

حلم و بردباری، حوصله و شکیبایی برای کسی میسر نیست، مگر این که مؤید به انوار معرفت و توحید باشد.

آری، حقیقت این است که اگر کسی آگاه به آیات قرآن و عالم به اخلاق انبیا و ائمه و اولیا و بینای نسبت به روایات باشد و از طرفی در عرصه با عظمت توحید یعنی پیوند قلبی و عملی با حضرت حق باشد و از آن جناب در مسئله اوصاف و صفات نفسی کسب نور کند، بدون تردید به صفت پاک و پر ارزش بردباری و حوصله متصف می گردد و از این طریق از بسیاری از گناهان در امان مانده و به کسب بسیاری از واقعیات و حقایق موفق خواهد گشت.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 258

حلم در مرحله اول از اوصاف حضرت حق و در مرحله بعد از خصوصیات انبیا و ائمه و اولیای الهی است.

منور به نور حلم در حقیقت همرنگ با حضرت حق و انبیا و اولیا و ائمه طاهرين عليهم السلام است.

در تمام برخوردها حوصله و شکیبایی به خرج دهید.

انسان از زندگی کردن با دیگران چاره‌ای ندارد، چرا که از ابتدای خلقتش مدنی الطبع و اجتماعی آفریده شده و ادامه حیات در ظلمت تنهایی برای او میسر نیست.

انسان در زندگی خانوادگی و اجتماعی خویش باید بداند که آنان که طرف او هستند همه آن‌ها از علم و معرفت و امانت و صداقت و ظرفیت و حقیقت و ایمان و اسلام کامل و اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده برخوردار نیستند و به خاطر این کمبودها ممکن است در حق انسان مرتکب اشتباهاتی شوند و یا انسان اگر در برابر این حوادث که معلول بی‌خبری و بی‌معرفی و کم ظرفیتی دیگران است از کوره در برود و بر کرسی خشم و غضب و عصبانیت بنشیند. به ناچار دچار شر و ظلم و گناه و معصیت شده و از رحمت واسعه حق خود را محروم می نماید.

اما اگر حلم و حوصله و شکیبایی و بردباری پیشه سازد اولاً به طرف مقابل درس حق و حقیقت آموخته و ثانیاً او را از کرده خود پشیمان ساخته و به راه فضیلت رهنمون می گردد.

حلم در وجود انسان منبع جاذبه برای جذب مردم به سوی حق است و این واقعیتی است که در انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام تجلی داشت و از این راه بسیاری از مردم به حقیقت گرایش پیدا کرده و به ایمان و عمل آراسته شدند. قرآن مجید در آیه صد و پنجاه و نه سوره مبارکه آل عمران گرایش مردم صدر اسلام به دین خدا را معلول بردباری و حلم و شکیبایی و اخلاق پیامبر بزرگ

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 259

اسلام صلی الله علیه و آله می داند.

اگر بردباری رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آن همه حوادث و طوفانها و امواج آزاردهنده زمان نبود کجا چرخ با عظمت اسلام به حرکت می افتاد و چگونه موج آیین الهی عالم گیر می شد؟

اگر بردباری انبیا در برابر حادثه آفرینی امم و حوصله و شکیبایی ائمه عليهم السلام در برابر مردم کم ظرفیت زمان خود نبود، از آیین خدا و فضایل اخلاقی و حقایق ملکوتی اثری و خبری در جهان نمانده بود.

آراسته بودن مؤمن به حلم که راه به دست آوردنش تمرین حوصله در برابر حوادث و دوری وی از غضب و خشم می باشد، از واجبات اخلاق اسلامی است.

در اینجا لازم است به مسئله حلم و غضب از دیدگاه آیات و روایات اشاره رود، باشد که برای تمام مطالعه کنندگان سود دنیایی و آخرتی ببار آورد.

حلم در قرآن مجید

قرآن مجید حلم را از اوصاف حضرت حق دانسته و از پیامبران الهی به عنوان انسانهایی حلیم یاد کرده و این همه برای این است که مردم از حضرت حق و انبیای الهی درس گرفته و به نور حلم و بردباری متّصف شوند که راه نجات همرنگی با خدا و انبیای الهی است.

[وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ حَلِيمٌ] «1».

و بدانید که خدا آنچه در دل دارید می داند؛ بنابراین از [مخالفت با] او

(1) - بقره (2): 235.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 260

بپرهیزید، و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

[لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَ اللَّهُ عَفُورٌ حَلِيمٌ] «1».

خدا شما را به خاطر سوگندهای لغوتان [که جدی و حقیقی نیست و عادتاً بدون قصد قلبی بر زبان جاری می‌شود] مؤاخذه نمی‌کند، ولی شما را به خاطر آنچه دل‌هایتان [از سوگند جدی و حقیقی] مرتکب شده مؤاخذه می‌کند؛ و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

[أَقُولُ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ] «2».

گفتاری پسندیده [در برابر تهدستان] و عفو [ی کریمانه نسبت به خشم و بد زبانی مستمندان] بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری باشد، و خدا بی‌نیاز و بردبار است.

[إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ] «3».

قطعاً کسانی از شما روزی که [در نبرد احد] که دو گروه [مؤمن و مشرک] با هم رویاروی شدند، به دشمن پشت کردند، جز این نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهانی که مرتکب شده بودند لغزانید، و یقیناً خدا از آنان در گذشت؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

(1) - بقره (2): 225.

(2) - بقره (2): 263.

(3) - آل عمران (3): 155.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 261

[إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ] «1».

یقیناً ابراهیم بسیار مهربان و بردبار بود.

[إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ] «2».

به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.

[قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ] «3».

گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ یا از این که در اموالمان به هر کیفیتی که می خواهیم تصرف کنیم دست برداریم؟ به راستی که تو [انسانی] بردبار و راه یافته ای [پس چرا می خواهی در برابر آزادی ما نسبت به بت پرستی و هزینه کردن اموالمان به هر کیفیتی که بخواهیم بایستی؟!]

[رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ* فَبَشِّرْنَاهُ بِعِلْمٍ حَلِيمٍ] «4».

پروردگارا! مرا فرزندی که از صالحان باشد عطا کن.* پس ما او را به پسری بردبار مژده دادیم.

در این آیات دقت کردید که مسئله حلم از چه ارزش والایی برخوردار است که حلم، اخلاق حضرت حق و از اوصاف پسندیده انبیای الهی است.

اگر حلم خدا در برابر مردم عاصی و کم ظرفیت نبود، اگر انبیا از حلم و بردباری

(1) - توبه (9): 114.

(2) - هود (11): 75.

(3) - هود (11): 87.

(4) - صافات (37): 100 - 101.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 262

برخوردار نبودند، تمام گنهکاران به سرعت به عذاب دچار می شدند و از عنایتی به عنوان توبه آثاری برجای نمی ماند و بسیاری از صالحان که از نسل عاصیان گذشته بودند با معذب شدن عاصیان و از بین رفتن آنان به وجود نمی آمدند که حلم خدا و انبیا باعث شد بسیاری از عاصیان موفق به توبه شوند و صالحان روزگار هم به لباس حیات آراسته گردند.

حلم مانع از مؤاخذه حق و نفرین انبیا در حق عاصیان بود و این عاصیان و سرکشان بودند که از برکت حلم موفق به جلب عفو و آمرزش گشته و عِلّت تحقیق نسل صالح شدند.

خداوند بزرگ در برابر گناه بسیار بزرگ فرزندان یعقوب حلم ورزید و یعقوب بزرگوار از نفرین در حق فرزندان خودداری کرد و این حلم حق و یعقوب باعث گشت که فرزندان گنهکار یعقوب موفق به توبه شدند و با زنده ماندنشان باعث به وجود آمدن نسل صالحی چون انبیای بعد از یعقوب گشتند که تمام انبیای بنی اسرائیل تا عیسی علیه السلام از نسل فرزندان حضرت یعقوب به وجود آمدند و این همه نتیجه حلم و بردباری حق و حضرت یعقوب درباره آن گنهکاران بود.

چه نیکوست که ما هم در مقابل برخورد نامناسب پدر و مادر و زن و فرزند و اقوام و دوستان و تمام مردمی که با آنها سر و کار داریم همانند حضرت حق و انبیا حلم بورزیم و از خشم و غضب و عصبانیت خودداری کنیم که منافع حلم قابل ارزیابی و خسارت های غضب و خشم قابل اندازه گیری نیست.

آنان که از حلم و شکیبایی و صبر و حوصله برخوردارند، درونشان منور به نور امنیّت و قلبشان متصف به صفت آرامش و طمأنینه و از همه بالاتر تمام مصایب ارضی و سمایی و اجتماعی و خانوادگی برای آنان تحمّلش ساده و آسان و راحت و سهل است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 263

اینان به خاطر حلم و شکیبایی از ثوابی عظیم و اجری بی نهایت از طرف حضرت حق برخوردارند و به حق که محبوب خدا و انبیا و امامان بزرگوار هستند.

صلای عشق جانان بی بلا نیست

زمانی بی بلا بودن روا نیست

اگر صد تیر بر جان تو آید

چو تیر از شصت او آید خطا نیست

از آنجا هر چه آید راست آید	تو کژ منگر که کژ دیدن روا نیست
سر مویی نمی دانی از این سر	مبین خود را در آنجا و رضا نیست
بلاکش تا لقای دوست بینی	که مرد بی بلا مرد لقا نیست
میان صد بلا خوش باش با او	که در آن جایگاه هرگز بلا نیست
ز حیرت چون دل عطار امروز	درین گرداب خون يك مبتلا نیست»1

حلم در روایات

ائمه معصومین علیهم السلام در این زمینه روایات متعددی دارند، امام علی علیه السلام می فرماید:

الْحِلْمُ سَجِيَّةٌ فَاضِلَةٌ «2».

بردباری اخلاق برتر است.

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ بَاتِرٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ «3».

بردباری پرده پوشاننده و عقل شمشیر برآنی است، خلل اخلاقت را به بردباری خود بپوشان و هوای نفست را با قدرت عقل از میان بردار.

(1) - عطار نیشابوری.

(2) - کنز الفوائد: 1/ 319؛ بحار الأنوار: 68 / 428، باب 93، حدیث 78.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 424؛ بحار الأنوار: 68 / 428، باب 93، حدیث 76.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 264

الْحِلْمُ حِجَابٌ مِنَ الْآفَاتِ «1».

بردباری و شکیبایی مانعی از آفات و بلیات است.

الْحِلْمُ رَأْسُ الرِّيَاسَةِ «2».

بردباری ریشه آقایی و ریاست است.

الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ «3».

بردباری برای انسان قبیله است.

الْحِلْمُ نِظَامُ أَمْرِ الْمُؤْمِنِ «4».

شکیبایی نظام حیات مؤمن است.

لَا عِزَّ أَنْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ «5».

سربلندی با منفعت تر از بردباری نیست.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِخْتِمَالَ انْصَرَّ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرِّجَالِ «6».

حضرت علی علیه السلام فرمود: بردباری و شکیبایی و تحمل پیش آمدها را برای خود یاری کننده تر از مردان شجاع دیدم.

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ الْخُلُقِ أَقْوَى، قَالَ: الْحُلِيمُ «7».

از امام علی علیه السلام قوی ترین انسان را پرسیدند فرمود: بردبار و شکیبا.

(1) - غرر الحکم: 64، حدیث 794.

(2) - غرر الحکم: 342، حدیث 7814.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 418.

(4) - غرر الحکم: 285، حدیث 6382.

(5) - تحف العقول: 92؛ بحار الأنوار: 428 / 68، باب 93، حدیث 78.

(6) - غرر الحکم: 287، حدیث 6467.

(7) - بحار الأنوار: 420 / 68، باب 93، حدیث 52.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 265

أَمَّا الْحِلْمُ كَظْمِ الْعَيْظِ وَمِلْكِ النَّفْسِ «1».

بردباری فرو خوردن خشم و مالکیت بر نفس است.

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اخْلَامِ النَّاسِ فَقَالَ: الَّذِي لَا يَعْزُبُ «2».

از حضرت از بردبارترین مردم پرسیدند فرمود، کسی است که خشمگین نمی شود.

قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِلْمُ زِينَةُ «3».

امام حسین علیه السلام فرمود: حلم و بردباری زینت انسان است.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَى بِالْحِلْمِ نَاصِرًا «4».

امام صادق علیه السلام فرمود: حلم و بردباری یاورى كافى است.

قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا «5».

امام رضا علیه السلام فرمود: مرد بنده نیست مگر بردبار باشد.

قرآن و غضب

کتاب خدا فرو خوردن خشم را از اوصاف محسنین و مردم با ایمان و علاقه‌مندان به حضرت حق به حساب آورده است.

(1) - غرر الحکم: 286، حدیث 6407.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 383 / 4، حدیث 5833؛ بحار الأنوار: 420 / 68، باب 93، حدیث 52.

(3) - بحار الأنوار: 122 / 75، باب 20، حدیث 5.

(4) - الکافی: 112 / 2، باب الحلم، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 266 / 15، باب 26، حدیث 20469.

(5) - الکافی: 111 / 2، باب الحلم، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 403 / 68، باب 93، حدیث 12.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 266

قرآن مجید فرو خوردن غضب را از اخلاق و اوصاف انبیا و اولیا و پاکان از عباد خدا دانسته است.

قرآن مجید رضایت ندارد، مردم مؤمن در برخورد با یکدیگر و به خصوص در برخورد با حوادث خشمگین شده و عصبانی و غضبناک شوند.

[و سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَافِئِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] «1».

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان‌ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است؛ * آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می‌کنند، و خشم خود را فرو می‌برند، و از [خطاهای] مردم در می‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلُهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا] «2».

[یاد کن] هنگامی را که کافران [پس از قرارداد صلح حدیبیه] دل هایشان را از تعصّب و خشم شدید جاهلی آکنده کردند، پس خدا هم آرامشش را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد و روح تقوا را [که حقیقت و جان توحید است] ملازم آنان نمود، و آنان به [روح تقوا] سزاوارتر و شایسته آن بودند؛ و خدا همواره به هر چیز داناست.

(1) - آل عمران (3): 133 - 134.

(2) - فتح (48): 26.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 267

در آیه شریفه بنا به تفسیر بزرگان دین، از کفار به خاطر آتش خشم بیجایشان مذمت شده و از رسول و مؤمنان به خاطر وقار و حلم و آرامششان توصیف شده است.

روایات و غضب

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ «1».

امام ششم علیه السلام فرمود: خشم و عصبانیت، کلید هر شری است.

عبدالاعلی می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا موعظه ای کن که از آن بهره مند شوم.

فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و همین سؤال را کرد حضرت فرمود:

برو و عصبانی مشو، برگشت و دوباره سؤالش را تکرار کرد، حضرت فرمود؛ برو و عصبانی مشو، دوباره آمد همان سؤال را کرد حضرت بار سوم همان پاسخ را داد «2».

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: عصبانیت از بین برنده دل حکیم است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ «4».

(1) - الكافي: 303 / 2، باب الغضب، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 358 / 15، باب 53، حديث 20733.

(2) - الكافي: 303 / 2، باب الغضب، حديث 5.

(3) - الكافي: 305 / 2، باب الغضب، حديث 13؛ بحار الأنوار: 278 / 70، باب 132، حديث 33.

(4) - الكافي: 305 / 2، باب الغضب، حديث 13؛ وسائل الشيعة: 360 / 15، باب 53، حديث 20741.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 268

نیز آن جناب فرمود: هر کس خود را از خشم و عصبانیت حفظ نکند نمی تواند عقلش را حفظ کند.

آری، آدم عصبانی قدرت اندیشه و تفکرش را از دست می دهد و در فضای تاریک عصبانیت و خشم، به هر کار خطرناکی دست می زند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مؤمن هرگاه غضب کند، خشم و غضبش وی را از مرز حق بیرون نبرد و چون خشنود گردد، خشنودیش سبب ورودش به باطل نمی گردد و چون قدرت یابد چیزی را خارج از حدود حقش قبول نکند «1».

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ يُثِيرُ كَوَامِنَ الْحَقِّدِ «2».

علی علیه السلام فرمود: عصبانیت برانگیزنده کینه های درونی و پنهانی است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ شَرٌّ اِنْ اَطَعْتَهُ دَمَّرَ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: عصبانیت شری است که اگر مطیع او باشی هلاک می کند.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْغَضَبُ مَرْكَبُ الطَّيِّشِ «4».

و نیز آن حضرت فرمود: عصبانیت مرکب آدم کم عقل و انسان گیج است.

(1) - الکافی: 233 / 2، باب المؤمن وعلاماته، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 358 / 15، باب 53، حدیث 20731.

(2) - غرر الحکم: 303، حدیث 6897.

(3) - غرر الحکم: 302، حدیث 6891؛ مستدرک الوسائل: 11 / 12، باب 53، حدیث 13376.

(4) - غرر الحکم: 302، حدیث 6888.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 269

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَ الْقَرِينِ الْعَضْبِ، يُبْدِي الْمَعَائِبَ وَيُذِنُ الشَّرَّ، وَيُبَاعِدُ الْخَيْرَ «1».

و نیز آن جناب فرمود: غضب چه دوست بدی است، آشکار کننده معایب و نزدیک کننده شر و دور کننده خیر و خوبی است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ طَبَايِعِ الْجَهَالِ التَّسَرُّعُ إِلَى الْعَضْبِ فِي كُلِّ حَالٍ «2».

و آن حضرت فرمود: از سرشت نادانان زود عصبانی شدن در هر حال است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَضْبُ نَارُ الْقُلُوبِ «3».

و نیز آن جناب فرمود: خشم و عصبانیت آتش دل هاست.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالْعَضْبَ فَأَوَّلُهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ «4».

و آن حضرت فرمود: از خشم و عصبانیت پرهیز که اولش دیوانگی و آخرش پشیمانی است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شِدَّةُ الْعَضْبِ تُغَيِّرُ الْمَنْطِقَ وَتَقْطَعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ وَتُفَرِّقُ الْمُهَمَّ «5».

و آن حضرت فرمود: خشم زیاد: منطق صحیح را تغییر دهد و ریشه دلیل را قطع کند و پریشانی فهم آورد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْظَمُ النَّاسِ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَأَمَاتَ شَهْوَتَهُ «6».

(1) - غرر الحكم: 302، حديث 6893؛ مستدرک الوسائل: 12 / 13، باب 53، حديث 13376.

(2) - غرر الحكم: 302، حديث 6875.

(3) - غرر الحكم: 301، حديث 6859.

(4) - غرر الحكم: 303، حديث 6898؛ مستدرک الوسائل: 12 / 12، باب 53، حديث 13376.

(5) - كنز الفوائد: 1 / 319؛ بحار الأنوار: 68 / 428، حديث 78.

(6) - غرر الحكم: 302، حديث 6866؛ مستدرک الوسائل: 12 / 12، باب 53، حديث 13376.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 270

و آن جناب فرمود: مسلطترین مردم بر نفس، کسی است که خشم را مقهور کرده و شهوت غلط و بیجا را از بین ببرد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْعُضْبُ جَمْرَةُ الشَّيْطَانِ «1».

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: خشم پاره‌آتشی از شیطان است.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ السَّبِيلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ جُرْعَتَانِ: جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَجُرْعَةُ مُصِيبَةٍ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ «2».

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: محبوب‌ترین راه به سوی خدا دو جرعه است: جرعه غیظی که با بردباری کنار زده شود و جرعه مصیبتی که با صبر برطرف گردد.

مِنْ كِتَابِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَارِثِ الْهُمْدَانِيِّ: وَكَثَمِ الْعَيْظُ وَتَجَاوَزَ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ وَاحْلُمِ الْعُضْبَ وَاصْنَعْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ «3».

علی علیه السلام در نامه‌ای به حارث همدانی نوشت، خشم خود را فرو خور و به وقت قدرت بر انتقام گذشت نما و در برابر عصبانیت حلم ورز و با داشتن زور چشم بیوش تا برایت عاقبت خوشی باشد.

از عیسی علیه السلام پرسیدند: چه چیزی از هر چیز سخت‌تر است؟ گفت:

شدیدترین و سخت‌ترین برنامه‌ها غضب و خشم خدای عزوجل است، گفتند:

چگونه خود را از آن حفظ کنیم؟ فرمود: به دوری از عصبانیت و خشم «4».

(1) - جامع الأخبار: 160، فصل 124؛ بحار الأنوار: 265 / 70، باب 132، حدیث 15.

(2) - الکافی: 110 / 2، باب کظم الغیظ، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 176 / 12، باب 114، حدیث 16005.

(3) - نهج البلاغة: نامه 69.

(4) - مشکاة الأنوار: 219، فصل 11، فی الحلم؛ وسائل الشیعة: 362 / 15، باب 53، حدیث 20745.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 271

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عصبانی مشو، چون خشمگین شدی بنشین و در قدرت حضرت حق بر بندگانش و گذشتی که در عین قدرت از عبادتش دارد اندیشه کن و هرگاه طرف مقابل به تو بگوید از خدا بترس، غضبت را رها کن و به فضای با برکت حلم قدم بگذار «1».

سلیمان علیه السلام به فرزندش فرمود:

از بسیاری خشم پرهیز که زیاد عصبانی شدن باعث خواری قلب است «2».

عکرمه مفسر قرآن در سوره آل عمران در تعریف یحیی به وصف [سَيِّدًا وَ حَصُورًا] «3» می گوید:

سید کسی است که خشم بر او تسلط ندارد «4».

ابو دردا به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت:

مرا به عملی هدایت کن که عاقبتش بهشت باشد فرمود: عصبانی مشو «5».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی غضب نمی کند مگر این که خود را بر جهنم مشرف می کند «6».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ اغْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُ

(1) - تحف العقول: 13؛ بحار الأنوار: 68 / 74، باب، حدیث 6.

(2) - محجة البيضاء: 291 / 5، کتاب آفة الغضب...

(3) - آل عمران (3): 39.

(4) - منية المريد: 319، الفصل الثاني؛ محجة البيضاء: 291 / 5، کتاب آفة الغضب...

(5) - محجة البيضاء: 291 / 5، کتاب آفة الغضب؛ بحار الأنوار: 267 / 70، باب 132، حدیث 21.

(6) - منية المريد: 320، الفصل الثاني؛ بحار الأنوار: 267 / 70، باب 132، حدیث 21.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 272

عَذَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «1».

امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خود را از ضربه زدن به آبروی مردم حفظ کند، خداوند در روز قیامت از وی چشم پوشی می کند.

و هر کس نسبت به مردم جلوی خشمش را بگیرد، خداوند وی را از عذاب قیامت حفظ می کند.

و نیز آن حضرت می‌فرماید:

مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: چیزی به من یاد بده، حضرت فرمود: برو و عصبانی مشو.

آن مرد می‌گوید: به همان موعظه اکتفا کرده به سوی اهل‌م روانه شدم، مدتی گذشت برای قبیله آن مرد جنگی پیش آمد، آماده کارزار شدند، آن مرد هم سلاح برداشته به میان قوم آمد، ناگهان سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به یادش آمد که فرمود: از خشم و غضب پرهیز. سلاح را گذاشت و به میان دشمن آمد و فریاد زد، از زخم و قتل و زدن اثر و سودی برای طرفین نیست، من بر ذمه می‌گیرم که از مال و منالم به شما بدهم، تا دست از درگیری بردارید، دشمن گفت: آنچه تو می‌گویی ما به آن سزاوارتریم، آن گاه هر دو قوم با هم آشتی کرده و آتش غضب بین آنان خاموش شد «2».

(1) - الکافی: 2/ 305، باب الغضب، حدیث 14؛ وسائل الشیعة: 15/ 359، باب 53، حدیث 20736.

(2) - الکافی: 2/ 304، باب الغضب، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 70/ 277، باب 132، حدیث 31.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 273

کلام خواجه طوسی در غضب

خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» می‌گوید:

غضب حرکتی بود نفس را که مبدأ آن شهوت و انتقام بود و این حرکت چون به عنف بود آتش خشم افروخته شود و خون در غلیان آید و دماغ و شریان‌ات از دخانی مظلّم متلی شود تا عقل محجوب گردد و فعل او ضعیف، چنان که حکما گفته‌اند:

بنیه انسانی مانند غار کوهی شود مملو به حریق آتش و محتقّق به لُهب و دخان که از آن غار جز آواز و بانگ و مشغله و غلبه اشتعال چیزی دیگر معلوم نشود و در این حال معالجه این تغیر و اطفای این نایره در غایت تعذّر بود، هر چه در اطفای اشتعال استعمال کنند ماده قوت گیرد و سبب زیادت اشتعال شود، اگر به موعظت تمسک کنند خشم بیشتر شود و اگر در تسکین حیلۀ نمایند لُهب و مشعله زیاده گردد و در اشخاص به حسب اختلاف مزجه این حال مختلف درافتد، چه ترکیبی باشد مانند ترکیب کبریت که از کمتر شرری اشتعال یابد و ترکیبی باشد به مناسبت ترکیب روغن که اشتعال آن

را سببی بیشتر باید و هم چنین ترکیبی بود مانند ترکیب چوب خشک و چوب تر، تا به ترکیبی رسد که اشتعال آن در غایت تعدّر بود و این ترتیب به اعتبار حال غضب بود در عنفوان مبدأ حرکت.

اما آن گاه که سبب متواتر شود، اصناف مراتب متساوی نمایند، چنان که از اندک آتشی که از احتکاکی ضعیف متواتر که در چوبی حادث شود، بیشه‌های عظیم و درختان بهم در شده، چه خشک و چه تر سوخته گردد و تأمل باید کرد در حال میغ و صاعقه که چگونه از احتكاك و بخار رطب و یابس بر یکدیگر اشتعال بروق و قذف صواعق که بر کوه‌های سخت و سنگ‌های خاره گذر یابد حادث

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 274

می‌شود و همین اعتبار در حال تهیج غضب نکابت او اگر چه به سبب کمتر کلمه بود رعایت باید کرد.

و بقراطیس حکیم گوید:

من به سلامت آن کشتی که باد سخت و شدّت آشوب دریا به لجه افکند که بر کوه‌های عظیم مشتمل بود و بر سنگ‌های سخت زند، امیدوارترم از آن که به سلامت غضبان ملتهب، چه ملاحان را در تخلیص آن کشتی بحال استعمال لطایف حیل باشد و هیچ حیل در تسکین شعله غضبی که زبانه می‌زند نافع نیاید و چندان که وعظ و تضرع و خضوع بیشتر به کار دارند مانند آتشی که هیزم خشک بر او افکند تیزی بیشتر نماید.

اسباب غضب

و اسباب غضب ده است.

اول: عجب، دوم: افتخار، سوم: مرأء، چهارم: لجاج، پنجم: مزاح، ششم: تکبر، هفتم: استهزا، هشتم: غدر، نهم: ضیم «1»، دهم: طلب نفایسی که از عزت موجب مناقشه و محاسده شود و شوق به انتقام غایت این اسباب بود و بر سبیل اشتراك و لواحق غضب که اعراض این مرض بود، هفت صنف باشد:

اول: ندامت، دوم: توقع مجازات عاجل و آجل، سوم: مشقت دوستان، چهارم: استهزای ارادل، پنجم: شماتت اعدا، ششم: تغییر مزاج، هفتم: تألم ابدان هم در حال، چه غضب جنون يك ساعت بود، امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود:

(1) - ضیم: ستم کردن، جور و جفا کردن، بیداد کردن.

عرفان اسلامی، ج10، ص: 275

الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ «1».

غضب و خشم نوعی از دیوانگی است؛ زیرا غضبناک پشیمان می شود و اگر پشیمان نشد، پس جنون او ریشه ای است.

و گاه بود که به اختناق، حرارت دل ادا کند و از آن امراض عظیم که مؤدی باشد به تلف تولد کند و علاج این اسباب علاج غضب بود چه ارتفاع سبب موجب ارتفاع مسبب بود و قطع مواد مقتضی ازاله مرض و اگر بعد از علاج سبب به نادر چیزی از این مرض حادث شود به تدبیر عقل دفع آن سهل بود.

علاج اسباب غضب

و معالجه اسباب غضب این است:

اما عجب، و آن ظنی کاذب بود در نفس، چون خویشان را استحقاق منزلتی شمرد که مستحق آن نبود و چون بر عیوب و نقصانات خویش وقوف یابد و داند که فضیلت میان خلق مشترک است، از عجب ایمن شود، چه کسی که کمال خود به دیگران یابد معجب نبود.

و اما افتخار، و آن مباهات بود به چیزهای خارجی که در معرض آفات و اصناف زوال باشد و به بقا و ثبات آن وثوقی نتواند بود چه اگر فخر به مال کنند از غضب و نهب آن ایمن نباشند و اگر به نسب کنند صادق ترین این نوع آن گاه بود که شخصی از پدران او به فضل موسوم بوده باشد، پس چون تقدیر کنند که آن پدر فاضل او حاضر آید و گوید که این شرف که تو دعوی می کنی بر سبیل استبداد مرا است نه تو را و تو را به نفس خویش چه فضیلت است که بدان مفاخرت توانی کرد از جواب او عاجز آید.

(1) - غرر الحکم: 301، ذم الغضب، حدیث 6861؛ نهج البلاغة: حکمت 255.

عرفان اسلامی، ج10، ص: 276

و حکایت کنند که:

یکی از رؤسای یونان بر غلام حکیمی افتخار نمود، غلام گفت: اگر موجب مفاخرت تو بر من این جامه‌های نیکوست که خویشتن را بدان آراسته‌ای، حسن و زینت در جامه است نه در تو و اگر موجب فضل تو این اسب را است که بر او نشسته‌ای، چابکی و فراغت در اسب است نه در تو و اگر فضل پدران است، صاحب فضل ایشان بوده‌اند نه تو و چون از این فضایل هیچ کدام حق تو نیست، اگر صاحب هر یکی حظّ خویش استرداد کند بلکه خود فضیلت هیچ کدام از او به تو انتقال نکرده است تا بر او حاجت افتد پس تو که باشی؟

و هم چنین گویند که:

حکیمی نزد صاحب ثروتی بود که به زینت و تحمل و کثرت مال و عدّت مباهات نمودی، در اثنای محاوره خواست که آب دهن بیفکند از راست و چپ نگرست موضعی نیافت که آن را شاید بزاقی که در دهن جمع کرده بود به روی صاحب خانه افکند، حاضران عتاب و ملازمت نمودند، حکیم گفت: ادب نه چنان بود که آب دهن به احس و اقبیح مواضع افکنند، من چندان که از چپ و راست نگاه کردم هیچ موضع خسیس‌تر و قبیح‌تر از روی این شخص که جهل موسوم است نیافتم.

و اما مرء و لجاج، موجب ازاله الفت و حدوث تباین و تباغض و مخاصمت باشد و قوام عالم به الفت و محبت است چنان که بعد از این شرح آن داده آید.

پس مرء و لجاج از فسادهایی بود که مقتضی رفع نظام عالم باشد و این تباه‌ترین اوصاف رذایل است.

و اما مزاح، اگر به قدر اعتدال استعمال کنند محمود بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله مزاح می‌کرد ولی اهل هزل نبود.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 277

و اما وقوف بر حد اعتدال به غایت دشوار بود و اکثر مردمان قصد اعتدال کنند ولیکن چون شروع نمایند به مجاوزت حد تعدی کنند تا سبب وحشت شود و غضب کامن **«1»** را ظاهر کند و چقدر در دل‌ها راسخ گرداند پس مزاح بر کسی که اقتضای نتواند نگاه داشت محظور بود چه گفته‌اند: حدیثی بود مایه کارزار.

و اما تکبر، به عجب نزدیک‌تر است و فرق آن بود که معجب با نفس خود دروغ می‌گوید، به گمانی که بدو دارد و متکبر با دیگران دروغ می‌گوید و اگر چه از آن گمان خالی بود و علاج این نزدیک بود به علاج عجب.

و اما استهزا، و آن افعال اهل جنون و مسخرگی باشد و کسی بر آن اقدام کند که به احتمال مثل آن مبالغه نماید و مذلت و صغار و ارتکاب رذایل دیگر که موجب ضحك اصحاب ثروت و ترفه بود وسیله معیشت خویش سازد و کسی که به حریت و فضل موسوم بود نفس و عرض خویش را گرامی تر از آن دارد که در معرض يك سفاهت سفیهی آرد و اگر چه در مقابل آنچه در خزاین پادشاهان بود بدو دهند.

و اما غدر، را وجوه بسیاری بود، چه استعمال آن هم در مال و هم در جاه و هم در مودت و هم در حرم اتفاق افتد و هیچ وجه از وجوه غدر نزدیک کسی که او را اندک مایه انسانیت بود محمود نباشد و از اینجا است که هیچ کس بدان معترف نشود.

و اما ضیم، و آن تکلیف تحمل ظلم بود غیر را بر وجه انتقام، هم قبح او به قبح ظلم و انظلام که گفته شده است معلوم شود و عاقل باید که بر انتقام اقدام ننماید تا داند که به ضرری بزرگتر از آن عاید نخواهد شد و آن بعد از مشاورت عقل و تدبیر رأی بود و حصول این حال بعد از حصول فضیلت حلم تواند بود.

(1) - کامن: پنهان شونده، پوشیده شونده.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 278

و اما طلب نفایس، که موجب مناقشه و منازعت بود مشتمل باشد بر خطای عظیم از کسانی که به سعت و قدرت موسوم باشند تا به اوساط الناس چه رسد «1».

در هر صورت از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار و فرمایش‌های اولیای حق و حکیمان استفاده می‌شود که غضب مرضی مهلك و رذیلتی ابلیسی و صفتی شیطانی است و این رذیلت در هر کسی باشد از رحمت حق محروم و در بین خلق خدا از اعتبار عاری است. چه نیکوست که انسان در تمام برخوردهایش از حلم و بردباری بهره گرفته و از غضب و خشم به دور باشد که حلم موجب نورانیت و غضب علت تاریکی درون و ظلم و ستم بر مردمان است.

اولیای خدا که غرق در معرفت حق و منور به نور عشق حضرت دوست بودند از این رذایل راحت و از این آلودگی‌ها مصون بودند.

آنان جز لقای حق و وصال یار طلب نمی کردند و لقا و وصال را در پیراستگی از اوصاف ابلیسی و آراستگی به حسنات الهی می دانستند.

به قول عاشق عارف مرحوم الهی قمشه‌ای:

بی‌عاشقی نشاید بر وصل او رسیدن	بی‌نور عشق نتوان رخسار یار دیدن
عشق است بال انسان ای مرغ باغ سبحان	بی‌بال عشق نتوان بر عرش جان پریدن
عشق ار به کوه و صحرا آواره ساخت ما را	از این شرر توان هم بر طور دل رسیدن
گر جرعه می وصل خواهی زکوثر عشق	باید به وجد و مستی جام بلا کشیدن
ما و هزار زاری از عشق روی آن گل	وز گل به ناله ما صد پیرهن دریدن
گل‌های باغ عالم بوی وفا ندارد	آلا گل وصالش از باغ عشق چیدن

(1) - اخلاق ناصری: 138.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 279

حلم و بردباری خواجه نصیرالدین طوسی

محدث قمی در کتاب پر ارزش «سفینه البحار» می‌گوید:

افضل حکما و متکلمین، سلطان علما و محققان بزرگ وزیر خواجه نصیر المله والدین قدس الله روحه در اخلاق و بردباری و در حلم و حوصله اقتدای به حضرت باقر العلوم علیه السلام کرده، آنجا که يك مرد نصرانی در رهگذر به آنجناب گفت: انت بقر؟ حضرت فرمود: نه، من بقر نیستم باقرم، گفت: تو پسر زنی هستی که شغلش نانواپی است، حضرت

فرمود: اشتباه کردی. گفت: تو فرزند زن سیاه چهره بد زبانی، حضرت فرمود: اگر راست می گویی خدا مادرم را رحمت کند، اگر دروغ می گویی خدا تو را بیامرزد، نصرانی از شدت حلم و بردباری حضرت مسلمان شد «1».

خواجه به پیروی از این حلم است که وقتی در زمان قدرت و سطوت و وزارتش نامه‌ای برایش آمد، در آن نامه به خواجه خطاب شده بود ای سگ! پسر سگ! آن جناب جواب نوشت این موضوعی که برای من نوشته‌ای صحیح نیست؛ زیرا سگ از حیوانات چهار پاست و پارس کننده و دارای ناخن‌های بزرگ است ولی من قائم موزون، پوستم روشن، ناخنم کوتاه و دارای نطق و ضحکم و این از امتیازات انسان است، خواجه در جواب آن مرد يك كلمه زشت ننوشت، به همین خاطر است که علامه حلی آن بزرگ مرد جهان دانش در اجازه‌اش برای خواجه نوشت:

شیخ ما خواجه طوسی برترین فرد اهل زمان در علوم عقلیه و نقلیه است، در علوم فلسفی و احکام شرعی بر وفق مذهب امامیه دارای تألیفات زیادی است،

(1) - المناقب: 207 / 4؛ بحار الأنوار: 289 / 46، باب 6؛ حدیث 12.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 280

شریف‌ترین کسی که در این زمان در اخلاق دیده‌ام اوست، خداوند قبرش را نورانی کند «1».

جلوه شاهد مقصود و مراد تو از اوست	در توفیق زن ای دل که گشاد تو از اوست
بر حذر باش که تسخیر بلاد تو از اوست	عشق بر کشورت از شش جهت آورده هجوم
دل تنگ تواز او خاطر شاد تو از اوست	شکوه و شکر تو از عشق سزد زانکه به دهر
که صلاح تو از او بلکه فساد تو از اوست	کارفرمای تو عشق است یقین دان طالب

حلم و بردباری آیت الله اصفهانی

حضرت آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگ تقلید و مقیم نجف اشرف بود، از شاگردان آن جناب سه داستان در حلم و بردباری و کرامت نفسش شنیده‌ام که دانستنش برای همه سودمند است.

1- از هندوستان از آن حضرت عالمی فقیه و دانشمندی بصیر جهت سرپرستی شیعیان آن سامان درخواست کردند، سید یکی از فضایل نجف را خواست، برای او اجازه مفصلی در علم و دانش و فقه و بینش نوشت و از شیعیان آن سامان درخواست کرد که وجود آن عالم بزرگ را مغتنم بشمارند، آن عالم متن اجازه را خواند، سپس با چهره‌ای جدی رو به سید کرد و گفت: بدان که من از جانب تو به

(1) - سفینه البحار: 422 / 1.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 281

بلاد هند می‌روم اما اگر از من مسئله مرجع تقلید را بپرسند من دیگری را برای مرجعیت معرفی می‌کنم؛ زیرا شما را اعلم نمی‌دانم!

سید با کمال متانت و بردباری فرمودند، من شما را جهت تبلیغ اسلام و حلال و حرام خدا به هندوستان می‌فرستم نه برای تبلیغ شخصیت و مرجعیت خودم.

داغ آشوب از او بر دل شیدایی هست

ای خوش آن سر که در او نشئه سودایی هست

بر گلستان غمش چشم تمنّایی هست

نیکبخت آن دل آشفته که از روزن داغ

طرف دامانی اگر نیست کف پای هست

مژده ای خار ره عشق که این شیفته را

نا امیدش نکنم گر ز تو ایمانی هست

اجل اینک بسرم تاخته جان می‌طلبد

یوسفی هست به هر جا که زلیخایی هست

عشق بی‌جلوه حسنی نکشد ناز وجود

2- طلبه‌ای فقیر برای رفع نیازمندی خود به آن جناب رجوع کرد، آن حضرت به او وعده کمک داد، در بین نماز عشاء آن شب، ستمگری بی‌رحم با خنجر تیز به فرزند جوان سید حمله‌ور شد و سر او را از بدن جدا کرد، فردای آن روز برای تشییع جنازه تمام شهر نحف تعطیل شد، سید بزرگوار به دنبال جنازه فرزندش حرکت کرد، آن طلبه می‌گوید: من هم در تشییع شرکت داشته و درد خود را فراموش کرده بودم عبور جنازه به رهگذری تنگ افتاد که جای عبور دو سه نفر بیشتر نبود، ناگهان با سید بزرگوار که داغی سنگین بر جگرش نشسته بود مواجه شدم، بدون این که کسی بفهمد کمک لازم را نسبت به من رعایت فرمود، از قدرت صبر و حوصله

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 282

و مقاومت و بردباری آن حضرت تعجب کردم که با چنین مصیبت سنگینی چگونه آرامش و حلم خود را حفظ کرده است؟!

آری، تجلی ایمان و قدرت معرفت و اوصاف حسنه در اولیای الهی چنان قوی است که هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند بین آنان و بین حقایق حجاب شود!

وز شهپر جان این قفس درهم شکستم

با مهرش از دام علایق دل گسستم

وز دام پر پیچ و خم گردون بچستم

در عرصه باغ ابد پرواز کردم

وز مکر اخوان حسود تن برستم

دیدم درآمد یوسف جانم از این چاه

داد از کرم جامی ز صهبای الستم

دیدم که چون رنج خمارم دید ساقی

داد اختیار نفس سرکش را بدستم

دیدم که لطفش حاجت ما را روا کرد

3- عربی خشن و بی سواد به محضر مقدس سید آمد و با تندی از آن حضرت طلب کمک کرد، آن جناب با کمال متانت به او فرمود: اکنون چیزی در بساط من برای کمک به تو نیست، عرب به آن حضرت پرخاش کرد و ناسزا گفت و در عین خشم و غضب خانه سید را ترك کرد.

چند روزی از این ماجرا گذشت، سید در شب تاریک و در حال تنهایی به در خانه عرب رفته و دق الباب کرد، همسر عرب به پشت در آمد و گفت: کیست؟

سید فرمود: ابوالحسنم، اگر آقای شما در خانه هست به او بگویید چند لحظه‌ای با او کار دارم، زن پیغام آن مرد بزرگ را رساند، عرب به در خانه آمد و با سید با تندخویی برخورد کرد، سید اجازه ورود خواست، به تلخی به سید اجازه ورود داد، سید پس از چند لحظه، کمک قابل توجهی به او نمود و از نداشتن آن روز عذرخواهی کرد، عرب از خواب غفلت بیدار شد، خنجر آورد و به سید گفت: یا با پای کفشدار بر صورتم بگذار یا با این خنجر سینه‌ام را می شکافم، سید آنچه اصرار کرد، عرب نپذیرفت برای حفظ جان عرب آهسته به صورتش پای گذاشت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 283

آن گاه از خانه او رفت!!

آری، مردان خدا جز به یاد خدا و برای خدا و به دستور خدا زندگی نمی کنند و هیچ علتی بین آنان و محبوبشان نمی تواند حایل گردد.

بردباری علامه کاشف الغطا

کاشف الغطا از بزرگترین فقهای شیعه و از علمای به نام مکتب اسلام است، او در دانش فقه مردی کم نظیر و دانشمندی بی بدیل بود. بسیاری از فقها و دانشمندان از شاگردان و تربیت شدگان آن فقیه بزرگ و عالم سترگ هستند.

روز عید فطر با هزاران نفر نماز عید را در صحن مطهر حضرت مولی الموحدين بجای آورد، فقری دل شکسته که از شدت فقر و نداری کارد به استخوانش رسیده بود به محضر او آمد و اظهار حاجت کرد و گفت: از فطریه‌ای که مردم نزد شما آورده‌اند به من کمک کن که سخت محتاجم.

آن جناب فرمود: من تمام فطریه‌ها را به محلّ خودش رساندم و اکنون از آن پول چیزی نزد من نیست، نیازمند دچار عصبانیت شد، آب دهن به روی آن مرجع بزرگ انداخت و گفت: تو که از کمک به هم چون منی عاجزی چرا بر این مسند نشسته‌ای؟!

کاشف الغطا آب دهان آن مرد را به روی و به محاسن خود کشید، آن گاه برخاست و عبا از دوش خویش برداشت و روی به جانب نمازگزاران کرد و گفت:

هر کس مرا دوست دارد به اندازه وسعش در این عبا پول بریزد، آن گاه خود آن جناب در صف نمازگزاران گشت و برای آن فقیر کمک قابل توجهی از مردم گرفت!! راستی، بجای این که این موارد را حلم بنامیم بهتر است معجزه اخلاقی بگوییم که این گونه اخلاق هم سویی با اولیا و انبیای الهی است.

من الهی بنده عشقم که آزاد از جهانم

در گلستان طبیعت بلبل بی‌آشیانم

عاشقی آواره کوی حبیبی دلفریبم

عاقلی دیوانه وصل نگاری دلستانم

روز و شب در خلوت دل با خیالش هم نشینم

آفرین بر دل که بنمودی نشان زان بی‌نشانم

کرده لطفش اینم از جور سپهر کج مدارم

داده مهرش پرتوی افزون زماه آسمانم

حلم و بردباری ملا مهدی نراقی

پس از آن که ملا مهدی کتاب با ارزش «جامع السعادات» را در اخلاق نوشت و نسخه‌های آن در مناطق مسلمان‌نشین پخش شد، نسخه‌ای از آن کتاب به دست بزرگ مرد شیعه، جامع فضایل و کمالات سید مهدی بحرالعلوم که در نجف اشرف محور علم و تقوا و زهد و عبادت و کیاست و مرجعیت بود رسید.

سید از دیدن آن کتاب در شگفت شد و آرزو کرد روزی به دیدار مؤلف آن گنجینه‌پر قیمت موفق گردد.

ملا مهدی نراقی در آتش اشتیاق زیارت ائمه طاهرین علیهم السلام می‌سوخت، از خدای بزرگ می‌خواست که به اعتاب مقدسه مشرف شود، حضرت حق توفیق زیارت عتبات عالیات را نصیب آن عبد صالح کرد.

آن انسان والا و وارسته وارد نجف شد، بر اساس رسوم دیرینه تمام مراجع و علما و دانشمندان و طلاب، از آن حضرت دیدن کردند و آن جناب به بازدید همه شتافت، تنها کسی که از آن مجسمه اخلاق دیدن نکرد سید مهدی بحرالعلوم بود!!

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 285

نجف از این واقعه شگفت زده شده بود، همه از هم می پرسیدند که علت این که بحرالعلوم به دیدن نراقی نرفت چه بود؟!

نراقی بزرگوار احوال سید را پرسید و از خانه او نشانی خواست و سپس فرمود:

بر ما لازم است از این بزرگ مرد علم و عمل دیدن کنیم.

از این که نراقی می خواست به دیدن بحرالعلوم برود همه تعجب کردند، آن جناب به منزل سید رفت، در آنجا جمعی از علما و طلاب حضور داشتند، نراقی وارد مجلس شد همه ورود او را گرامی داشتند ولی بحرالعلوم به نراقی توجهی نکرد و حتی از جهت احترام در برابر او از جای خود برنخاست و تا پایان مجلس نسبت به نراقی از رعایت احترام و ادب خودداری کرد!!

نراقی با رعایت دقت و موقعیت مجلس بدون این که خم به ابرو بیاورد از سید خداحافظی کرد و به خانه خود رفت، قضیه برخورد بحرالعلوم با نراقی در نجف اشرف با اعجاب بسیار شدید علما و طلاب روبرو شد، آری، برای همگان این موضوع بی سابقه بسیار سنگین بود، تنها کسی که از آن مجلس کمترین اثری برنداشت نراقی بزرگ بود.

پس از چند روز که از بازدید بحرالعلوم خبری نشد، باز وجود مبارك نراقی به دیدار او شتافت و سید به گونه مجلس اول و شاید کمی سردتر با نراقی برخورد کرد، مجلس دوم هم بدون این که در نراقی اثر سوء بگذارد تمام شد، باز هم سید به بازدید نراقی نرفت.

سفر نراقی رو به پایان بود، نجف از آن پیش آمد در بهت و حیرت بود، نراقی در روزهای آخر سفر باز هم به دیدار سید میل کرد و برای بار سوم به زیارت آن مرد الهی شتافت، چون وارد منزل شد علما و طلاب دیدند سید بحرالعلوم با حالی عجیب تا درب منزل به استقبال نراقی شتافت و آن جناب را چون بنده ای در برابر

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 286

مولا در آغوش گرفت و عجیب و غریب نسبت به آن حضرت رعایت ادب و احترام کرد و وی را تا داخل منزل برد و چون شاگردی در برابر استاد مقابل نراقی نشست و در کمال خضوع و تواضع از آن حضرت پذیرایی کرد.

پس از پایان مجلس سبب برخوردهای اول و برخورد اخیر را از علامه بحرالعلوم پرسیدند، آن جناب جواب داد: من کتاب «جامع السعادات» را مطالعه کردم و آن را در نوع خود بی نظیر دیدم، آرزو داشتم مؤلف آن را ببینم و وی را آزمایش کنم که آیا آنچه در آن کتاب در باب فضایل اخلاقی نوشته در خود او هست یا نه که وی را در آن دو مجلس امتحان کردم و دیدم از ایمان و اخلاق و حلم و تواضع و صبر و عاقبت بینی بالایی برخوردار است و از این جهت در مجلس سوّم کمال احترام و ادب و خشوع و خضوع را نسبت به وی مراعات کردم که او مرد دین و پیکره اخلاق و مجسمه عمل صالح است.

به قول الهی آن مجسمه عرفان و اخلاق:

پرسند الهی کیستی دیوانه عشق	مستی خرابی ساکن میخانه عشق
بر ما فقیران غیر آن سلطان که بخشید	گنج شهود و افسر شاهانه عشق
بر ما گدایان سرکوش عطا کرد	آن شاه شاهان گوهر يك دانه عشق
گنجی است عشقت ای جمال آرای عالم	پنهان به کنج این دل ویرانه عشق
عین است و شبن و قاف و بس درس و کتابم	ناموختم درس دیگر فرزانه عشق
گیتی مسافرخانه عشق است و خوش باش	این يك دو روز اندر مسافرخانه عشق
وقف گدایان سرکوی تو کردند	ملك رضا و شادی شاهانه عشق

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 287

[وَالْحِلْمُ يُدَوِّرُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ: أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً فَيَذِلَّ، أَوْ يَكُونَ صَادِقاً فَيُتَّهَمَ، أَوْ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ فَيُسْتَحَفَّ بِهِ، أَوْ أَنْ يُؤْذَى بِلا جُزْمٍ، أَوْ أَنْ يُطَالَبَ بِالْحَقِّ فَيُخَالِفُوهُ فِيهِ، فَإِنْ أَتَيْتَ كُلَّاً مِنْهَا حَقَّهُ فَقَدْ أَصَبْتَ. وَقَابِلِ السَّفِيَةَ بِالْأَعْرَاضِ عَنْهُ وَتَرَكِ الْجَوَابَ يَكُنِ النَّاسُ أَنْصَارَكَ لِأَنَّهُ مَنْ جَاوَبَ السَّفِيَةَ فَكَأَنَّهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَى النَّارِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْأَرْضِ مَنَافِعُهُمْ مِنْهَا وَإِذَا هُمْ عَلَيْهَا.]

موقعیت‌های حلم

امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت باب حلم می‌فرماید:

حلم و بردباری در پنج موقعیت صورت می‌گیرد: در موقعی که بزرگی و عزت داشته و اکنون خوار و کوچک شده، در حالی که راست می‌گفته و اکنون متهم به دروغ گشته، در مرحله‌ای که دعوت به سوی حق می‌کرده اهانت شده و در وقتی که جرم و گناهی نداشته از سوی مردم آزار و اذیت دیده، در زمانی که مطالبه حق نموده ولی با او مخالفت شده، در این پنج مورد که نقطه جوشیدن غضب است جای حلم ورزیدن و نشان دادن بردباری است.

شخص حلیم در این پنج صورت با کمال حوصله و وقار بردباری ورزیده و کم‌ترین تزلزل و حالت ناراحتی پیدا نمی‌کند و بردبار بودن انسان از این موارد

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 288

معلوم می‌گردد.

و سزاوار است که انسان حلیم با شخص سفیه به سؤال و جواب نپردازد، بلکه از او اعراض نماید و چون اعتراض به اهل جاهل را پاسخ نگوید از دیگران یاری و موافقت بیند، اما جواب دادن و بحث کردن با نادان مانند هیزم گذاردن در آتش است که شعله آتش را بیشتر و برافروخته‌تر خواهد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن مانند زمین است که همه از آن استفاده می‌برند و آزار و اذیت و مزاحمت آنان نیز در روی همین زمین صورت می‌گیرد.

تقابل حلم و غضب

در «شرح مصطفوی» آمده:

صفت حلم در مقابل غضب است و در اثر صبر تواضع و خضوع حاصل می‌شود و فروتنی حاصل نمی‌گردد مگر پس از تحقق حقیقت توحید و معرفت به عظمت و جلال و قدرت پروردگار متعال و چون انسان، خداوند توانا را مؤثر و محیط و حاکم مطلق و سلطان حقیقی بر همه موجودات دید، قهراً از خودبینی و خودپسندی و خودخواهی دور

گشته و پیوسته با حالت بندگی و خضوع و خشوع و اطاعت و ذلت و تسلیم و تفویض و رضا و صبر زندگی خواهد کرد، این است که در روایات شریفه علم توام با حلم ذکر می‌شود، یعنی علمی که توام با خضوع و خشوع بوده و از خودپسندی و خودخواهی و خودبینی دور باشد.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 289

[وَمَنْ لَا يَصْبِرْ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَا يَصِلْ إِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ رِضَى اللَّهِ تَعَالَى مَشُوبٌ بِجَفَاءِ الْخَلْقِ. وَحَكِيٌّ أَنْ رَجُلًا قَالَ لِلْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ: أَيَّاكَ أَعْنِي، قَالَ: أَنَا عَنْكَ أَحْلَمُ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بُعِثْتُ لِلْحِلْمِ مَرْكَزًا وَلِلْعِلْمِ مَعْدِنًا وَلِلصَّبْرِ مَسْكَنًا بُعِثْتُ لِاتِّمَامِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَحَقِيقَةُ الْحِلْمِ أَنْ تَغْفُوَ عَمَّنْ آسَاءَ إِلَيْكَ وَخَالَفَكَ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنْتِقَامِ مِنْهُ كَمَا وَرَدَ فِي الدُّعَاءِ: اَللّهُمَّ أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلًا وَأَوْسَعُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُؤَاخِذَنِي بِعَمَلِي وَتَسْتَذِلَّنِي بِخَطِيئَتِي]

حضرت صادق علیه السلام در پایان روایت می‌فرماید:

آن کس که صبر و تحمل بر جفا و آزار مردم نکند، به رضای پروردگار نایل نشود؛ زیرا خشنودی حق آمیخته و توام با جفای خلق است.

حکایت شده که:

مردی با اخنف بن قیس درشتی کرد و گفت: منظورم تویی، اخنف در پاسخ گفت: من در برابر تو و حرف‌های زشت بردباری نشان می‌دهم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برانگیخته شده‌ام و برای بردباری مرکز و مرکبم و برای دانش معدنم و مسکن و محل صبرم.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 290

و حقیقت حلم این است که از کسی که در حق تو بدی کرده درگذری در حالی که قدرت بر انتقام داری، چنان که در دعا وارد شده:

خدایا! فضل تو وسیع تر و حلم تو برتر از آن است که به سبب سوء عمل مرا مؤاخذه کنی و به خطای من مرا خوار و ذلیل نمایی.

باب

58

در تواضع

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 293

قال الصادق عليه السلام:

التَّوَّاضُّعُ أَصْلُ كُلِّ شَرَفٍ نَفْسٍ وَمَرْتَبَةٍ رَفِيقَةٍ وَلَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضُّعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنُطِقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي خَفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ. وَالتَّوَّاضُّعُ مَا يَكُونُ فِي اللَّهِ وَلِلَّهِ، وَمَا سِوَاهُ فَكَيْتَرُ، وَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ، وَلَا هُلَّ التَّوَّاضُّعِ سِيمَاءٌ يَعْرِفُهَا أَهْلُ السَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْعَارِفِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **[وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ]**. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَلَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا مَرَّ عَلَى الصَّبِّانِ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ لِكَمَالِ تَوَاضُعِهِ، وَأَصْلُ التَّوَّاضُّعِ مِنْ أَجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَى وَهَيْبَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَلَيْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَيَرْضَاهَا إِلَّا وَبَابُهَا التَّوَّاضُّعُ، وَلَا يَعْرِفُ مَا فِي حَقِيقَةِ التَّوَّاضُّعِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ مِنْ عِبَادِهِ، الْمُتَّصِلُونَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **[وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا]**.

وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَزَّ خَلْقِهِ وَسَيِّدَ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالتَّوَّاضُّعِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: **[وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ]**.

وَالتَّوَّاضُّعُ مَرْزَعَةُ الْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَالْحَشْيَةِ وَالْحَيَاءِ؛ وَانْهَى لَا يَتَبَشَّرَ إِلَّا مِنْهَا وَفِيهَا، وَلَا يَسْلُمُ الشَّرْفُ التَّامُّ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا بِالتَّوَّاضُّعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 294

[التَّوَّاضُّعُ أَصْلُ كُلِّ شَرَفٍ نَفِيسٍ وَمَرْتَبَةٍ رَفِيقَةٍ وَلَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضُّعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ]

حقیقت تواضع و فروتنی

در این فصل وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به مسئله بسیار مهم و سودبخش تواضع و فروتنی توجه می‌دهند، مسئله‌ای که ریشه هر شرف نفیس و در پیشگاه حضرت حق دارای مرتبه‌ای بس بلند و رفیع است، این صفت نیکو که عامل سعادت دنیا و آخرت است اگر زبان داشت هر آینه تمام مردم را از فواید عظیمه و منافع کثیره خود خبر می‌داد که ای مردم! من در وجود هر کس باشم باعث جلب خشنودی حق و استکمال نفس و رشد انسان در همه امورم و به خاطر من است که عاقبت خوشی در دنیا و آخرت نصیب مردم می‌شود!

تواضع و فروتنی يك حالت عالی و روحی و روانی است که از برکت معرفت انسان به حق و به خود و به خلق و به دنیا به دست می‌آید.

آری، وقتی به این حقیقت آشنا شویم که وجود مقدس حضرت حق خالق کل شیء و ربّ عالم و روزی بخش تمام موجودات و حافظ همه هستی و بصیر خبیر به تمام امور و سمیع به تمام اصوات و قادر بر هر چیز است، بدون شك در برابر عظمت و هیبت و جلال و کمال او به تواضع برخاسته و از برکت آن تواضع مطیع

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 295

و فرمانبر او خواهیم شد و به دایره با عظمت بندگی و به میدان پر منفعت عبودیت قدم گذاشته و مجذوب و شیدای آن کمال مطلق خواهیم شد که تواضع در برابر حق جز فانی شدن در عظمت او و در تمام امور بنده و مطیع و فرمانبر او بودن، معنای دیگر ندارد.

تنها به این که بگویم به وجود او معتقدم و او را دوست دارم تواضع حاصل نمی‌شود، تواضع حقیقی در برابر حضرت او معرفت واقعی به او و پیروی از دستوره‌ای اوست.

عبادت و عبودیت معنایی جز این ندارد، عبد یعنی آشنای با مولا و مطیع و سر به فرمان ارباب.

آنان که ادعای خدا دوستی و خدا اعتقادی دارند، ولی عامل به قرآن و دستوره‌ای حضرت دوست که از جانب انبیا و ائمه و اولیا اعلام شده نیستند متکبران و خدای عزیز متکبران را دوست ندارد.

تواضع، روزنه سعادت دنیا و آخرت و عامل دور شدن آتش عذاب از انسان و نزدیک کننده بهشت برین به آدمی است.

تواضع، باعث آراسته شدن انسان به حسنات و دور ماندن آدمی از سیئات و بدیها و پستیهاست.

تواضع، خورشید جان و حیات روان و چشمه جاودان و روح بخش به انسان و کامل کننده آدم در راه خداوند متان است.

تواضع، مقدمه معرفت، علاج کسالت، دور کننده شقاوت، آورنده سعادت و آراسته کننده انسان به کرامت است.

تواضع، ریشه حقایق، چراغ قلب صادق، امید دل شایق، راه گشای عاشق، کوبنده منافق و جلب کننده خشنودی خالق است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 296

تکبر در برابر هوای نفس

کبر در برابر حضرت حق از اعظم گناهان و از بدترین مفسد و علت خزی دنیا و عذاب آخرت است.

در هر صورت، چون از طریق آیات الهی چه آیات آفاقی و چه آیات انفسی و چه آیات قرآنی، دارای معرفت به الله شوی و ربّ و خالق خود را بشناسی و به موقعیت و موقف خود و جهانی که در آن هستی واقف گردی و به این نتیجه برسی که تنها راه سعادت و کسب رشد و کمال معرفت است، به حالت عالی تواضع دست یابی و از پی آن به اجرای دستورهای حضرت رب الارباب اقدام کنی و به تدریج قدرت خطرناک هوای نفس را که دشمن ترین دشمنان توست در مملکت وجودت به ضعف کشانی و حکومت باطل او را از دستش گرفته به دست حق بسپاری و وجود خویش را در این مرحله آینه تجلی اسما و صفات کنی و به معنای حقیقی عبد و بنده او گشته و از هر قیدی رهایی یابی و از بند هر اسارتی برهی و به جلب رضای دوست نایل شوی و نفس و حواسش را بارکش بندگی و عبادت حضرت حق نمایی و به مفهوم عالی تواضع تحقق عینی بخشی.

اگر موفق به کبر ورزی در برابر هوای نفس شویم و سرکشی غرایز و شهوات و امیال و خیالات و آرزوها را با توجه به حضرت حق و عمل به دستورهای جناب او مهار کنیم به عرصه با عظمت تواضع راه یابیم که حقیقت تواضع تکبر کردن با شیاطین و هوای نفس است، چنانچه تکبر در برابر حق محصل تواضع و فروتنی در برابر هوا و شیاطین است و این تواضع در برابر هوا و تکبر در برابر حق فقط به ضرر خود انسان است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 297

شارح «مثنوی» می گوید «1»:

پس از آن که جلال الدین این مطلب را بیان می کند که در دنیا اغلب پیکارها و ستیزه جویی ها ناشی از خود دوستی افراطی و نفس پرستی است و اگر انسان بتواند نفس خود را مهار کند نه با کسی دشمنی خواهد داشت و نه کسی به او خصومت خواهد ورزید، این اعتراض را متذکر می شود که اگر این اصل صحیح بود، چرا پیامبران الهی دشمنان فراوان داشتند، با این که آنان بدون تردید نفس خویش را به کلی از پا در آورده بودند.

جلال الدین به این اعتراض پاسخ بسیار عالی می دهد و می گوید: شما گمان مبرید که خصومت با پیامبران دشمنی با آنها بوده است، مثلاً برای آن بوده است که پیامبران مانع زندگی آنها بودند، یا پیامبران لذایذ آنها را از دستشان می گرفتند، یا پیامبران خون ناحقی می ریختند، یا پیامبران قیافه زشتی داشتند، هیچ يك از این ها علت دشمنی با پیامبران نبوده است، بلکه باید ببینیم که پیامبران مطابق دستورهای الهی چه می گفتند؟

آنان می گفتند: موجودیت انسانی در خور و خواب و خشم و شهوت خلاصه نمی شود.

آنان می گفتند: موجودیت انسانی در تنفس و جنبش حیوانی پایان نمی پذیرد.

آنان می گفتند: این موجود بزرگ دارای گوهر روحانی است که او را می تواند از تمام طبیعت بالاتر برده و به مقامی برساند که جزئی از ابدیت گردد و در بارگاه الهی از هر گونه ماده و مادیات گام فراتر نهد.

برای به ثمر رسیدن چنین موجودیت بایستی نفس و خواسته های آن را محدود

(1) - شرح مثنوی: 3 / 401.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 298

کرد و بایستی در روابط افراد با یکدیگر عدالت ورزید، بایستی رابطه بندگی را میان خود و خدا برقرار ساخت.

چون این مقررات مخالف هوا و هوس های حیوانی بوده و از زندگانی بی خیال و ناخود آگاه آنان جلوگیری می کرد، لذا مردم به دشمنی با پیامبران برمی خاستند، این دشمنی در حقیقت با شخص پیامبران نبوده است، بلکه آنان نمی خواستند شهوات

چند روزه خود را رها کنند و به اصطلاح، ساده لوحان بی‌خبر نمی‌خواستند نقد را به نسیه بفروشند، در نتیجه آنان با تکامل و رهسپار شدن به ابدیت و سعادت مطلق خویش در نبرد بودند، به همین جهت است که جلال الدین می‌گوید:

دشمن خود بوده‌اند آن منکران

زخم بر خود می‌زدند ایشان چنان

نظیر این مطلب همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی به نزد علاءالدین زیاد حارثی رفت و خانه وسیع او را دید و گفت:

ای علاء! با این خانه وسیع در این دنیا چه می‌کنی؟ مگر تو در آخرت به خانه وسیع‌تر احتیاج نداری؟ بلی می‌توانی با این خانه برای آخرت خود نیز توشه برگیزی، مهمانان را پذیرایی کنی، خویشاوندان را رسیدگی کنی و حقوق آنان را پردازی، در این صورت تو با این خانه به آخرت خواهی رسید.

علاء می‌گوید: یا امیرالمؤمنین! از دست برادرم عاصم بن زیاد به تو شکایت می‌کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عاصم چه کرده است؟ عرض کرد: عباپی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. فرمود: او را نزد من بیاورید، هنگامی که عاصم به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد حضرت فرمود: ای دشمن جان خود! آیا به خانواده

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 299

خود رحم نکردی از خدمت آن‌ها سرباز زدی، شیطان تو را گیج کرده «1».

ملاحظه می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام تخلف عاصم را از دستورهای خداوندی موجب دشمنی با خویش‌ترن معرفی می‌کند، بدین مضمون آیات و روایات فراوانی وجود دارد.

از همین اصل روشن می‌شود که مسئله توجه به خدا و عمل به اوامر او تنها و تنها به سود خود انسان‌هاست، چنان که تخلف از اوامر او به ضرر خود انسان می‌باشد.

اگر انسان به جهت مسامحه کاری یا به جهت اشباع هوا و هوس مخالف احکام عقلی و وجدانی خود عمل کند این تخلف نه سودی به دیگران می‌رساند و نه ضرری، بلکه ضرر آن به خود انسان متخلف از قانون برمی‌گردد.

فیض آن حکیم بزرگ در شکایت از هوای نفس می گوید:

خویشتن را در هوا کردیم گم	جاده در راه خدا کردیم گم
از عدم ما تا به اقلیم وجود	آمدیم و راه را کردیم گم
منزل و مقصود و راه و راه رو	جمله را در ابتدا کردیم گم
سالک مسلوك و مسلوك الیه	جمله ما بودیم و ما کردیم گم
هر چه ما را بود زاجناس و نقود	جمله را در راهها کردیم گم
زابتدا کردم چون آهنگ راه	گام اول خویشتن را کردیم گم
بر در شه چون عطا جویان شدیم	شاه را اندر عطا کردیم گم
یافتیم آخر درون خویشتن	هر چه را در هر کجا کردیم گم

عبودیت نفس

اگر حالت عالی تواضع در نفس ما تجلی کند، نفس بدون تردید علاوه بر عشق به حق، بارکش عبودیت تمام وجود ما می گردد و بر این بارکشی افتخار کرده و رو به سوی رضایت دوست به حرکت خواهد آمد تا جایی که جز دوست را نشناسد و جز او را نبیند و غیر او را نخواهد و فرمان غیر او را نبرد.

ساختمان طبیعی ما به طوری است که وسیله آشنایی ما با جهان طبیعی همین حواس ظاهری است که به اندازه محدودی به ما داده شده است.

باز برای همین وضع طبیعی است که لذا یذ ما منحصر به همان مقدار است که غرایز محدود ما اجازه می دهد.

پس نتیجه این اصل بدیهی این است که ما تابع و پیرو حواس خویشتن می‌باشیم، یعنی هر چه که آن‌ها برای ما امکان‌پذیر بسازند بهره‌برداری خواهیم کرد، ولی آن‌گاه که شخصیت ما اعتلا پیدا می‌کند و فعالیت روحی ما وسعت و عمق خود را در می‌یابد حواس تابع می‌شود.

حواس تابع ما می‌شود یعنی چه؟

ممکن است برای اشخاص سطحی این مطلب تا حدودی غیر قابل قبول جلوه کند ولی ما می‌توانیم برای اثبات این حقیقت از آشکارترین پدیده‌ها استفاده کنیم.

آن احتیاجی که کودک برای تماس به نموده‌های زندگانی دارد می‌بینیم، آن احتیاج در اشخاص رشد یافته وجود ندارد؛ زیرا جهان برای کودک تدریجاً مطرح می‌شود و انگهی شخصیت و حافظه و اندیشه او آن چنان رشد نیافته تا با نبودن حوادث در پیش‌رو، آن‌ها را به محاسبه درآورده و نتایج منطقی را اتخاذ نماید.

هنگامی که مغز انسانی به رشد طبیعی خویش می‌رسد و توانایی تجرید و انتزاع

(1) - نهج البلاغه: خطبه 200.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 301

کلی و غیر ذلک را به دست می‌آورد، در این موقع بدیهی است که به دیدن تمام حوادث و موضوعات که می‌خواهد درباره آن‌ها حکم کند نیازی نخواهد داشت، این رشد مغزی تا جایی می‌رسد که گوئی انسان و جهان را در خود می‌بیند، ولی چون فعالیت روح بی‌نهایت است و عرصه هستی بی‌کران، لذا به یافتن انسان و جهان در خویشتن قناعت نمی‌ورزد؛ زیرا نه جهان محدود است و نه انسان‌هایی که در آن به وجود می‌آیند مشخص می‌باشند، این است که رو به بی‌نهایت کوشش خود را آغاز می‌کند.

در اینجاست که از خود و حوادث بی‌خبر شده و تنها متوجه حضرت حق گشته به طوری که حس می‌کند «لیس فی الدار غیره دیار» «1».

همه ما ملاحظه کرده‌ایم که در هنگام تمرکز قوای مغز از حوادثی که در پیرامون ما صورت می‌گیرد غفلت می‌ورزیم، گویی اصلاً آن حوادث پیرامون ما اتفاق نیفتاده است.

گاهی همین حالت تمرکز به حدی از شدت می‌رسد که انسان حوادثی را که در بدن او تأثیر می‌گذارند احساس نمی‌کند.

در حال چشیدن عالی‌ترین لذت، نقطه‌ای توجه ما را جلب می‌کند شدت این جلب توجه به جایی می‌رسد که لذت تدریجاً از درك ما برکنار می‌شود و هم چنین گاهی تمام وجود ما را درد فرا می‌گیرد ولی يك حادثه یا يك مسئله ناگهان چنان ما را به خود مشغول می‌دارد که درد به کلی فراموش می‌شود.

در حالات عشق، هنگامی که درون عاشق از معشوق بهره‌مند است گاهی این مشغولیت به حدی است که هیچ حادثه‌ای اگر چه با تمام موجودیت او سر و کار

(1) - غیر از او در خانه صاحب خانه‌ای نیست.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 302

داشته باشد نمی‌تواند او را از آن حالت منصرف کند.

به همین قیاس می‌توان حالت تسلیم به خدا را مجسم کرد، هنگامی که این عشق حقیقی پیدا می‌شود، دیگر برای انسان عاشق احساسی درباره موجودیت خود نمی‌ماند، او به قول عارف رومی مانند کوهی است که هزاران صدا در او می‌پیچد و او آن‌ها را منعکس می‌سازد ولی کوچک‌ترین آگاهی به این عمل‌ها و عکس العمل‌ها ندارد.

حکیم صفای اصفهانی در این زمینه چه خوش می‌گوید:

هم پادشهییم و هم گداییم

سلطان سریر عشق ماییم

بر سالک راه خاک پاییم

بر خسروگاه افسر سر

آینه قطب حق نمایم

بر دست سکندر ولایت

ما صاحب افسر فناييم

ما مالک ملک و گنج فقریم

در بحر عدم ننگ لایم

دریای وجود را لالی

ما بر سر ناخدا خداییم

در فلک نجات ناخدا کیست

سلطان سریر اصطفاییم

مابنده مصطفای مطلق

در سطور گذشته به این نکات بسیار عظیم قرآنی و عینی واقف شدید که وجود مقدس او خالق، ربّ، رزّاق، حافظ، قادر، بصیر، خبیر و سمیع است و ذات مقدسش نسبت به همه امور هستی از ظاهر و باطن و غیب و شهادت احاطه دارد و هیچ چیزی از دایره حکومت و عنایت او بیرون نیست و وقوف و معرفت به این حقایق از طریق قرآن و انبیا و اولیا و ائمه علیهم السلام بدون تردید پدیدآورنده تواضع به معنای تسلیم در برابر او و اطاعت از قوانین و امر و نهی آن جناب است و در حقیقت ریشه تواضع حالی و عملی، یا قلبی و عینی در معرفت نسبت به آن وجود مقدس و ذات بی‌نهایت در بی‌نهایت است در این جا لازم است به آیاتی از قرآن مجید در آن زمینه‌ها توجه کنید.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 303

تواضع در برابر خدا

قرآن کریم منبع حقایق و سرچشمه معارف و کتاب حسنات و بازگو کننده واقعیت‌ها است.

بی‌توجهی به کتاب خدا، در حقیقت بی‌توجهی به خدا و غفلت از عوامل رشد و کمال است.

قرآن مجید مبیّن واقعیت‌هایی است که اگر انسان به آن‌ها توجه کند، از بهترین حالات ملکوتی در دنیای نفس و قلبش برخوردار شده و به تمام اعمال صالحه و صفات حمیده و اوصاف پسندیده آراسته می‌گردد.

يك قسمت از قرآن مجید نمایشگر اوصاف و اسمای الهی است که راه شناخت حضرت او بسته به معرفت این اوصاف و اسما است که چون با دقت در آن آیات معرفت حاصل شود به دنبال آن معرفت تواضع قلبی که همان تسلیم در برابر اوست می‌آید و به دنبال تواضع قلبی فروتنی تن که همان عبودیت و بندگی است تجلی می‌کند، به این صورت که چون

قلب و یا نفس به حالت تواضع آراسته شود، چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت در مدار اطاعت قرار گرفته و به تمام احکام عبادی و فقهی و اخلاقی و اجتماعی و آخرتی و معنوی سر می‌نهد.

هر دمش واجب شود شکرانه‌ای

گر کسی یابد در این کو خانه‌ای

هر بن مویش بود بت خانه‌ای

هر که او بویی ندارد زین حدیث

زین سخن خواند مرا دیوانه‌ای

هر که در عقل لجوج خویش ماند

او بماند تا ابد بیگانه‌ای»¹

هر که اینجا آشنای او نشد

[الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ] ¹».

همه ستایش‌ها ویژه خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنی را پدید آورد. [با این همه نشانه‌ها که گواهی بر یکتایی و قدرت اوست] باز کافران برای پروردگارشان [بت‌ها و معبودهای باطل را] شریک و همتا قرار می‌دهند.

آنان که به انکار حضرت او برخاسته‌اند و بر حقیقتی که از هر چیز روشن‌تر است پرده می‌پوشند و هزاران سال است قلوب و مغزهای عادی را جولانگاه اباطیل و مزخرفات خود کرده، چرا تاکنون دلیل و برهان قانع‌کننده‌ای بر ادعایشان اقامه نکرده‌اند و اگر اقامه نموده‌اند در کدام کتاب و مجله علمی است؟ من خود کتاب‌های اصلی منکران حق را چه آن کتاب‌هایی که در داخل ممالك اسلامی نوشته‌اند و چه در خارج مطالعه کرده‌ام، آنچه آنان درباره مبدأ عزیز عالم نوشته‌اند فقط ادعای محض است و تاکنون استطاعت و قدرت اثبات آن ادعا را حتی با یک دلیل نداشته‌اند و بسیاری از آنان در نوشته‌های خود جز عصبیت و لجبازی چیزی ندارند و سخنی که عقل و وجدان را آرام و راحت نماید و به قلب اطمینان دهد نیاورده‌اند، بافته مغز علیل را یافته حساب کرده و مرض را سلامت و ظلمت را نور و مرگ را حیات قلمداد نموده‌اند و از این راه به خود و مریدانشان خسارت سنگین زده‌اند، آنان می‌گویند: مبدأ ماده ازلی و یا طبیعت و یا تصادف است و بر این مدعا حکمت و برهان و استدلال منطقی تاکنون اقامه نکرده و بعد هم نمی‌کنند، باید به اینان گفت: شما که بالاخره قائل به مبدأ هستید، چرا اسم حقیقی او را که الله است

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 305

در نوشته‌ها نمی‌نویسید، این که او را بگویید ماده ازلی یا طبیعت و یا تصادف، چه دردی از شما و جهان دوا می‌کند و کدام مشکل را حل می‌کند؟

فرار شما از آن حضرت، علتی جز هوای نفس و امیال و غرایز و شهوات آزاد ندارد، شما می‌خواهید در بی‌خیالی و بی‌بند و باری و بی‌قیدی زندگی کنید و از مقید کردن آزادی شیطانی خود وحشت دارید، شما از ممنوعیت زنا و حرمت ربا و ظلم و تجاوز و سلطه‌گری و شهوات غلط می‌ترسید و می‌دانید اگر به حوزه توحید و ایمان روی آورید به بی‌بند و باری‌ها و کثافت کاری‌ها و غارتگری‌ها و دزدی‌ها و تمام شهوات غلط جنسی باید خاتمه بدهید و مردم جهان را از شر خود آسوده کنید، از این جهت از این حوزه پاک فراری هستید و برای سرپوش گذاشتن بر فرار خود مارك انکار حق به خود زده و زیر پوشش کفر و شرک رفته و نام آن را با کمال بی‌شرمی و بی‌حیایی آزادی از خرافات گذاشته و محصول مغز مریض خود را به عنوان ماتریالیسم یا کمونیسم و یا با کلمات بی‌محتوای دیگر خوانده و تبلیغ کرده‌اید و با شرکت یهودیت صهیونیسم و مسیحیت غربی تمام روی زمین را به فساد و ناپاکی و آلودگی و بدبختی دچار کرده‌اید، چرا؟ چون به خاطر پیروی از شهوات نخواستید در برابر حضرت حق که آشکارترین آشکارهاست تواضع کنید، در حالی که با آن علم و دانش سرشارتان از حق خبر داشته و بودن او هم چون روز برایتان روشن است.

چون به این معنا توجه کردی که وجود مقدس او خالق سماوات و ارض و قرار دهنده نور و ظلمات است و محصول اراده او که جهان هستی است دنیایی بی‌نهایت از نظم و عدل و علم و حکمت است و هر ذره‌ای از ذراتش از حیث نظم و دقت و موقعیت و موقف متحیر کننده عقول و مست کننده درون است، آیا اقتضا ندارد که در برابر عظمت و کمالش به تواضع آبی و سر عبادت بر خاک پیشگاهش

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 306

نهی و به عجز و تقصیر و ذلت و کوچکی خود در برابر کبریا پیش اعتراف کنی و از در تواضع به بستان سعادت وارد شده و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نمایی؟!!

خدایا! دست ما را بگیر و از چاه جهل و غرور و عجب و خودبینی بدر آر و ما را از بند اسارت هوای نفس نجات ده و در سعادت دارین را به روی ما بگشا.

نگارا نگاهی زمهر و وفا	که درد من خسته سازی شفا
تو دانی که در کویت آواره‌ام	کرم کن که مسکین و بیچاره‌ام
صف آراسته دنی و نفس دون	که ریزد بخاک از دامن زار خون
مرا دوزخی خواهد این نفس زشت	نگارا زروی تو خواهم بهشت
کریم غفورا رحیم شها	بهر زشت و زیبای خلق آگها
همه عمر اگر در گنه زیستم	در آن عفو نامنتها چیستم
مرا جرم اگر قطره بی شمار	ترا بحر بخشش ندارد کنار
بیاموز ما را ره بندگی	ز عشقت به جان بخش فرخندگی

ربوبیت در قرآن

در قرآن کریم و روایات و دعا‌های اسلامی، به اندازه‌ای که با نام حضرت حق تحت عنوان ربّ برخورد می‌کنیم با نام دیگر برخورد نداریم.

ربّ به معنای مالک است و در جهت حضرت حق جلّ و علا به مفهوم مالک عادل و عالم و حکیم و متصرف در تمام موجودات به مصلحت واقعی موجودات است، تصرّفی که باعث بروز استعداد موجودات و علّت ظهور کمالات در تمام اجزای هستی است.

مقام ربوبیت آن جناب اقتضا دارد که پس از خلق موجود و آفرینش شیئی او را در مسیر تربیت لازم قرار دهد تا به جایگاهی که در خانه هستی دارد رسیده

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 307

و منفعتی که باید از خود به ظهور برساند آشکار نماید.

[رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى] «1».

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

[اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ] «2».

خدای یکتا که معبودی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است.

[يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ] «3».

ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیان.

[وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ] «4».

و بگو: پروردگارا! مرا در جایگاهی پرخیز و برکت فرود آور که تو بهترین فرودآوردگانی.

[قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ] «5».

بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟!

آری، وجود مقدس او مالک تمام هستی و مربی همه موجودات است و عنایت و لطف و کرمش به طور متصل به تمام موجودات غیبی و شهودی می رسد و هیچ

(1) - طه (20): 50.

(2) - نمل (27): 26.

(3) - قصص (28): 30.

(4) - مؤمنون (23): 29.

(5) - انعام (6): 164.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 308

شیئی بی نیاز از ربوبیت حضرت او نیست.

او به فرموده قرآن: «رب العالمین، رب سماوات و ارض، رب عرش عظیم، رب بلد حرام، رب آباء اولین، رب مشرق و مغرب و رب کل شیء» است.

شما بگوئید و با فکر و اندیشه و دقت هم بگوئید، آیا کبر و روگردانی از وجودی که همه کاره همه موجودات و حاکم علی الاطلاق و مربی هستی و مالک همه آفرینش است جایز است؟

آیا جز تواضع و فروتنی در برابر حضرت او و اطاعت از دستورهایش راه بهتری برای کسب کمال و رشد وجود دارد؟

بیچاره آنان که از حقیقت غافل شده و به راه جهل و بی خبری افتاده و از پی این خواب سنگین مشغول تیشه زدن به ریشه خود هستند!

ربوبیت در دعای عرفه

آیا این جملات نورانی و بیدار کننده و بینایی بخش را در دعای عرفه حضرت سید الشهداء، اباعبدالله الحسین علیه السلام، دیده‌اید که در صحرای عرفات می‌خواند و مانند دو چشمه آب اشک از دیدگان مبارکش بر چهره نورانش جاری بود.

رَبِّ بِمَا بَرَأْتَنِي فَعَدَلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَنْشَأْتَنِي فَأَحْسَنْتَ صَوْرَتِي، رَبِّ بِمَا أَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَفَى نَفْسِي عَاقِبَتِي، رَبِّ بِمَا كَلَأْتَنِي وَوَفَّقْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا أَوْلَيْتَنِي وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ اعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اطْعَمْتَنِي وَسَقَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اعْنَيْتَنِي وَاقْنَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اعْتَنَيْتَنِي وَاعَزَّرْتَنِي، رَبِّ بِمَا الْبَسْتَنِي مِنْ سِتْرِكَ الصَّافِي وَبَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ الْكَافِي.. «1».

(1) - مفاتیح الجنان: دعای عرفه.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 309

پروردگارا! به این که مرا پدید آوردی، پس در خلقتم تناسب نهادی، پروردگارا! به این که آفرینش مرا آغاز نمودی، و صورتم را نیکو نمودی، پروردگارا! به این که به من احسان کردی، و در خویشتم عافیت نهادی، پروردگارا! به این که محافظتم نمودی و موفقم داشتی، پروردگارا! به این که بر من نعمت بخشیدی و راهنمایی نمودی، پروردگارا! به این که سزاوار احسانم کردی و از هر چیزی عطا نمودی، پروردگارا! به این که مرا خوراندی و نوشاندی، پروردگارا! به این که بی نیازم ساختی و اندوخته ام بخشیدی، پروردگارا! به این که یاری نمودی و عزتم بخشیدی، پروردگارا! به این که به من پوشاندی، از پوشش با صفایت، و بر من آسان نمودی از رفتار کفایت کننده ات.

پس بعد از توجه به این حقایق که از قول پاک‌ترین و راستگوترین انسان نقل شده چه جای تکبر نسبت به آن جناب است که ربوبیتش در همه احوال دستگیر تمام ذرات پیدا و ناپیدای هستی است؟!

در اینجا چه بجاست که دست حاجت به سوی حضرت او دراز کرده و در کمال فقر و ذلت و زاری و نیازمندی، از جنابش بخواهیم از ما دستگیری کن و امراض باطنی ما را که بدترین برنامه در وجود انسان است علاج فرما و ما را به سوی خشوع و خضوع و تواضع و فروتنی در همه زمینه‌های زندگی رهنمون شو.

آری، اوست خالق و رب تمام موجودات و منبع روزی بخش به جز او وجود ندارد، اوست که همیشه با قدرت کامله اش و با لطف و عنایت و محبتش به موجودات، سفره روزی همه را پر نگاه داشته و به هر کس هر چه لازم دارد از خزانه رحمتش عنایت می‌کند، به عبارت دیگر تمام موجودات عالم روزی‌خوار حضرت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 310

اویند و نمک‌خور آن وجود مبارك، اما چه جای تأسف است که در میان آدمیان، گروهی نمک او را می‌خورند ولی نمکدان می‌شکنند، اینان از سفره حضرت او کسب قدرت و نیرو می‌کنند و آن قدرت را علیه حضرت او به کار می‌گیرند و به تعبیر دیگر از منابع روزی در هر حدی که می‌خواهند می‌خورند و چون سیر و سیراب شدند سر به طغیان و عصیان برمی‌دارند و در کنار هر گناهی صدای قهقهه خنده آنان به فلك می‌رسد، نمی‌دانم مست‌اند یا بر گناه و عصیان و آلودگی خود افتخار کرده، سینه سپر می‌نمایند؟

اندیشه در آیات توحید، بهترین راه تواضع

[قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلَا تَتَّقُونَ* فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ] «1».

بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا کیست که بر گوش ها و چشم ها مالکیت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر می کند؟ به زودی خواهند گفت: خدا! پس بگو: آیا [از پرستش غیر او] نمی پرهیزید؟!* این است خدا، پروردگار حقیقی شما، بنابراین بعد از حق چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود دارد؟ پس چگونه شما را از حق بازمی گردانند؟

(1) - یونس (10): 31- 32.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 311

از آیات عجیب قرآن مجید است، کمال بی انصافی و ناجوانمردی است که انسان عاقل این گونه آیات را در قرآن کریم ببیند و در برابر حق به تواضع برخیزد، من در طول مطالعاتم، بهترین راه را برای به دست آوردن تواضع جز اندیشه در آیات توحید قرآن و دقت در روایات و دعاهاپی که معارف الهیه را توضیح داده اند ندیده ام.

منبع روزی

[قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ] «1».

منبع روزی موجودات زنده به خصوص انسان از آسمان عبارت است از: باران، برف، نور خورشید، مهتاب و بسیاری امور دیگر که در کتب علمی ضبط شده و اموری که در آینده نزدیک یا دور به وسیله دانشمندان محقق کشف می شود.

منبع روزی از زمین عبارت است از: معادن، نباتات، حیوانات بحری و بری و هوایی که برای توضیح این امور تاکنون هزاران کتاب پر ارزش علمی نوشته شده است.

اندیشه در گوش و چشم

[أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ] «2».

درباره گوش و چشم، در توضیح این آیه به چهار مطلب بسیار مهم می توان اشاره کرد:

(1) - بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟؛ یونس (10): 31.

(2) - یا کیست که بر گوش ها و چشم ها مالکیت و حکومت دارد؟؛ یونس (10): 31.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 312

1- چه نیرویی است که روزی شما و خوراکی ها و آشامیدنی ها را در وجود شما از هزاران کانال و مرحله عبور می دهد تا به کمالش که شنوایی و بینایی است برساند؟ آیا در سایه قدرتی جز قدرت حق این حرکات عظیم و این مسائل عجیب انجام می گیرد؟ راستی چه اعجاب انگیز است که محصول آب و نان و میوه و سبزی و حبّه و دانه پس از عبور از مری و معده و روده و... تبدیل به شنوایی و بینایی می شود.

2- گوش و چشم دو عضو بسیار لطیف و ظریف هستند که هستی و هویت گوش عبارت از يك پرده نازك و هستی و هویت چشم عبارت از يك مردمك بسیار ریز است که این پرده و مردمك عجیب آسیب پذیر هستند و در برابر کم ترین حادثه از کار می افتد و عمری انسان را به کوری و کوری مبتلا می کنند، کیست که در برابر این همه حادثه و فعل و انفعال در کره زمین و این همه حشرات موزی و سر و صداها و مناظر عجیب و غریب و نور شدید و ضعیف و سرما و گرمای سخت، گوش و چشم شما را از آسیب حفظ می کند؟ آیا سزاوار نیست در برابر این همه عنایت او سر تعظیم فرود آورده به حضرتش عشق بورزید و از دستورهای سعادت بخش آن جناب پیروی کنید؟

3- گوش و چشم دو وسیله بسیار مهم برای کسب علم و دانش و معرفت و بینش، چرا از این دو عضو برای شنیدن حقایق و دیدن عجایب بهره نمی گیرید و یا چرا با بازبودن گوش، خود را به کوری زده و با باز بودن چشم، خویش را به کوری زده اید، می شنوید و می بینید ولی از این شنوایی و بینایی برای درك حق استفاده نمی کنید؟

شما می توانید از كمك گرفتن از گوش و چشم به صراط مستقیم حق راه یابید و به مقام قرب و لقا و وصال محبوب برسید، کدام قدرت بود که گوش شنوا به شما

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 313

عنایت کرده، چرا در برابر او تواضع نمی کنید و سر فقر و ذلت در پیشگاه او به عبادت نمی گذارید؟

4- انسان در برابر تمام شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها مسئول است و برای آنچه شنیده و آنچه دیده بازپرسی می‌شود و در قیامت دادگاه‌های بس عجیب برایش برپا می‌شود، انسان حق ندارد هر چه را می‌خواهد و نفسش اقتضا می‌کند بشنود یا ببیند، شنیدن و دیدن باید بر اساس مقررات حق باشد و هماهنگ با رضایت حضرت رب الارباب، گوش را برای شنیدن حق و چشم را برای دیدن آثار حق عنایت کرده‌اند، اگر حق بشنوید حق می‌شوید از طریق دیده قلب که حق شنیدن گوش قلب را باز می‌کند و حق دیدن چشم دل را، اگر ناصحیح بشنوید از شنیدن حق کر می‌شوید و اگر ناصحیح ببینید از دیدن حق کور می‌گردید، راه باز شدن گوش دل و چشم قلب، حق شنیدن و حق دیدن است.

شما چند روزی از شنیدن غیبت و تهمت و دروغ و باطل و لغو و موسیقی پرهیزید و چند روزی از چشم‌چرانی و نظر به نامحرم خودداری کنید تا ببینید چگونه گوش جان و چشم دل باز می‌شود.

منبع حیات

[وَمَنْ يُخْرِجِ الْحَيَّ] «1».

و کدام قدرت موجود زنده را از نطفه و تخم و بذر بیرون می‌آورد و یا نطفه مرده و تخم و بذر را از زنده بیرون می‌کشد و به تعبیر دیگر کدام قدرت انسان عاقل متدین و زنده به معنا را از پدر و مادری کافر و مشرک به وجود می‌آورد و کدام اراده انسان

(1) - و کیست که زنده را از مرده بیرون آورد؟؛ یونس (10): 31.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 314

مشرک و کافر را از انسان مؤمن و زنده به حیات الهی بیرون می‌آورد! و کیست که تدبیر تمام جهان به دست اوست، همه شما اقرار دارید که اوست پس چرا تقوای او را مراعات نمی‌کنید و در برابرش تعظیم نکرده و تواضع روا نمی‌دارید؟ او که تمام این امور به ید اوست خدای بر حق شماست آیا بعد از حق غیر گمراهی و ضلال چیزی هست، کجا رو می‌کنید و چرا پس از این که حق برای شما معلوم شد به باطل تکیه زدید؟

نادیده روی حضرت دلدار بگذشت

دوران عمر ما به هجر یار بگذشت

اکنون که بنمودم جمال آن یار بگذشت

فریاد اگر روز لقا دستم نگیرد

با ناز و قهر آن دلبر عیار بگذشت

هر که زدم دستی به دامن نیازش

عرضم رساند آن هم از دلدار بگذشت

گفتم صبا روزی به سلطان حقیقت

[أَمْنَ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلِلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] «1».

[آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آن که مخلوقات را می آفریند، آن گاه آنان را [پس از مرگشان] باز می گردانند؟! و کیست آن که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست [که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟] بگو: اگر راستگویند دلیل خود را بیاورید.

در زمینه مسئله روزی به سوره سبا آیه 24 و فاطر آیه 3 و ملک آیه 21 و اسراء آیه 70 و جاثیه آیه 16 و آل عمران آیه 27 و طلاق آیه 3 و روم آیه 40 مراجعه کنید که عجیب آیاتی است و دقت در آن آیات بدون شك آفریننده روح تواضع و فروتنی در انسان است.

(1) - غل (27): 64.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 315

تواضع در برابر خلق خدا

پس از ادای تواضع و فروتنی نسبت به جناب او نوبت تواضع کردن در برابر بندگان و عباد اوست و راه به دست آوردن این تواضع هم مشکل نیست، شما می توانید با دقت در يك روایت که از قول حضرت سجاد علیه السلام نقل شده آراسته به تواضع در برابر خلق حق شوید.

چون به بندگان خدا برسی به کوچک و بزرگشان احترام کن و در برابر کسی که عمرش از تو کمتر و کسی که عمرش از تو بیشتر است تواضع کن؛ زیرا آن که عمرش از تو کمتر است، به احتمال قوی گناه و معصیتش از تو کمتر است، چرا

که وقت کمتری در اختیار او بوده پس او از تو بهتر است و لازم است به خاطر بهتر بودنش در برابرش فروتن باشی و آن که عمرش از تو بیشتر است طاعتش از تو افزون تر است، چرا که وقت بیشتری در اختیار او بوده و به احتمال قوی يك «لا اله الا الله» از تو بیشتر گفته پس از تو بهتر است و تو لازم است در برابر بهتر از خود احترام و تواضع کنی.

این جاست که لزوم رعایت حق پدر و مادر و اقوام و دوستان و زن و فرزند و همه مردم بر انسان آشکار می گردد و آدم با انصاف خود را از جانب حضرت حق ملزم می بیند که در برابر همه از خدا تا خلق خدا تواضع کند.

ما که مالک حیات و موت و بود و نبود و نفع و ضرر خود نیستیم، چرا در برابر خدا و بندگانش تکبر کنیم، علت کبر در ظاهر و باطن ما وجود ندارد، بلکه هر چه علت میدان حیات ما را محاصره کرده، علت تواضع است و بس.

تا چند از این خاک بمیرید و بزایید گامی بگذارید و بر افلاک برآید

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 316

يك بار بزایید و دوم بار بزایید	يكبار بمیرید و دوم بار نمیرید
از چیست پرسید که چونید و چراید	باز آمدن و رفتن از این خانه شما را
آن سود بود سود که بر خود بفزایید «1»	بر دولت و بر مال فزایش نکند سود

روایات تواضع

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا حَسَبَ إِلَّا بِتَوَاضُعٍ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصل و تباری نیست مگر به فروتنی.

وَقَالَ: مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ خَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؟ قَالُوا: وَمَا خَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ التَّوَاضُّعُ «3»:

و نیز آن حضرت به یاران و اصحاب فرمود: چرا لذت و شیرینی عبادت را در شما نمی یابم؟

عرضه داشتند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: فروتنی.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضُعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ «4».

علی علیه السلام: فرمود: بر تو باد به فروتنی که تواضع و فروتنی از بزرگترین عبادات است.

(1) - مولوی.

(2) - الأمامی، شیخ طوسی: 590، المجلس السادس عشر، حدیث 1223؛ وسائل الشیعة: 48 / 1، باب 5، حدیث 91.

(3) - مجموعة ورام: 201 / 1، بیان فضیلة التواضع.

(4) - مستدرک الوسائل: 296 / 11، باب 28، حدیث 13079.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 317

آن حضرت در وصف انبیا می فرماید:

آنان از پرتو عنایت حق از کبر و منیت متنفر بوده و سخت گریزان بودند که حضرت حق فروتنی را بر آنان رضایت داده بود، به خاطر این حالت عالی روانی بود که چهره در پیشگاه حضرتش به خاک می ساییدند و صورت ذلت بر خاک درگاهش به خاک می نهادند و در برابر مردم مؤمن کمال فروتنی و تواضع داشتند «1».

در حدیث آمده:

دو برادر مؤمن یک پدر و یک پسر به عنوان مهمان وارد بر امیرالمؤمنین علیه السلام شدند، با آنان غذا خورد و این برنامه در عصر ریاست حضرت بود. چون از غذا فارغ شدند، قنبر طشت و ابریق و حوله ای آورد، تا مهمانان دست خود را بشویند، حضرت از جا برخاست و ظرف آب را از قنبر گرفت و به طرف پدر آمد و فرمود:

دستت را بشوی، آن مرد سر به زیر انداخت و عرضه داشت: یا علی! تو با این عظمت و من با این مسکنت، چگونه دستم را بگیرم و تو آب پریزی «2»؟

حضرت فرمود: بنشین و دستت را بشوی که خداوند ناظر این معناست که برادری به خدمت برادرش برخاسته و به این خاطر در بهشت ده برابر مزد برایش معین فرموده که کارگران بهشت به خدمتش برخیزند.

سپس فرمود: تو را به عظمت حقی که دارم قسم می‌دهم به آن حقی که می‌شناسی و بزرگ می‌دانی که آن چنان دست بشوی که انگار قنبر بر دستت آب می‌ریزد، بالاخره آن مرد با کمک حضرت مولا دست خود را شست، سپس ابریق و طشت را به محمد حنفیه داد و فرمود: اگر پسر به تنهایی مهمانم بود دستش را

(1) - نهج البلاغة: خطبه 192.

(2) - بحار الأنوار: 119 / 72، باب 51، حدیث 5؛ مستدرک الوسائل: 11 / 296، باب 28، حدیث 13079.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 318

می‌شستم اما خداوند دوست ندارد بین پسر و پدر فرقی نگذارم، پدرت دست آن پدر را آب ریخت، تو دست پسر را آب بریز.

امام عسکری علیه السلام که این داستان را نقل می‌کند می‌فرماید:

هر کسی در تواضع و فروتنی از علی پیروی کند به حق که شیعه واقعی است «1».

عَنْ ابْنِ الْجُهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: مَا حَدُّ التَّوَاضُّعِ؟

قَالَ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطُوكَ مِثْلَهُ «2».

ابن جهم می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: حد تواضع چیست؟ فرمود:

آن را در حق مردم داشته باشی که دوست داری مردم در حق داشته باشند.

و نیز ابن جهم می گوید:

از حضرت پرسیدم: حد تواضع چه اندازه است که وقتی انسان انجام می دهد در زمره متواضعان باشد؟

حضرت فرمود: برای تواضع درجاتی است:

- 1- انسان قدر خود را در همه جهات بشناسد و به قلب سلیم و دل پاک، خود را در جایی که اندازه اوست قرار دهد.
 - 2- آن را برای همه دوست داشته باشد که دوست دارد از همه به او برسد.
 - 3- اگر از مردم بدی دید به خوبی دفع کند، غیظ خود را فرو خورد، از مردم گذشت نماید که خدا عاشق نیکوکاران است.
- «3».

(1) - تفسیر الامام العسکری علیه السلام: 325، حدیث 173؛ بحار الأنوار: 117/72، باب 51، حدیث 1.

(2) - روضة الواعظین: 382/2؛ مشکاة الأنوار: 226، الفصل الثانی، فی التواضع.

(3) - الکافی: 124/2، باب التواضع، حدیث 13؛ بحار الأنوار: 135/72، باب 51، حدیث 36.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 319

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوَاضُّعُ أَنْ تَرْضَى مِنَ الْمَجْلِسِ بِدُونِ شَرَفِكَ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَا قِيَّتَ وَأَنْ تُتْرِكَ الْمِرَاءَ وَأَنْ كُنْتَ مُحِقًّا، وَرَأْسُ الْخَيْرِ التَّوَاضُّعُ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع به این است که در هر جلسه ای از مجالس عمومی بدون لحاظ کردن موقعیت قرار بگیری و هر جا در آن جلسه جای خالی بود بنشینی و حساب نکنی که بالای مجلس و یا جای خاص آن در خور شأن من است، من نباید در بین مردم و یا در آخر مجلس و یا نزدیک درب بنشینم و این که به هر کس برخوردی، سلام کنی و از لجبازی و داد و فریاد و جدال در بحث پرهیزی گرچه حق با تو باشد، رأس خیر فروتنی و تواضع است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ تَوَاضَعَ عَنْ رِفْعَةٍ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برترین مردم کسی است که در عین رفعت و مقام و والایی و شخصیت فروتن باشد.

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید:

جای روییدن گیاه در زمین مستعد است، زمینی که واجد شرایط نیست ضایع کننده دانه و حبه است و چیزی در آن نمی‌روید، حکمت هم همین طور است در قلب انسان متواضع رشد می‌کند ولی در دل متکبر جبار تجلی نمی‌نماید؛ زیرا خداوند تواضع را نیروی عقل و تکبر را ابزار جهل و بی‌خبری قرار داده است «3».

در این فصل باید به این نکته توجه داشت که همه جا تواضع جایز نیست،

(1) - بحار الأنوار: 123 / 72، باب 51، حدیث 20.

(2) - أعلام الدین: 337، حدیث 15؛ مجموعة ورام: 17 / 2.

(3) - مستدرک الوسائل: 299 / 11، باب 28؛ ذیل حدیث 13088.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 320

تواضع در برابر حضرت حق و مردم مؤمن لازم، ولی تواضع در مقابل متکبران و جباران و آنان که در خط خدا نیستند و یا تواضع برای ثروت ثروتمندان حرام و باعث خرابی دین و نابودی شخصیت است.

راستی، خوش‌ترین فضا و با صفاترین صحنه، فضای تواضع و صحنه فروتنی در برابر عظمت حق و مردان خداست که تواضع نردبان شرف و وسیله کمال و راهبر انسان به سوی خیر دنیا و آخرت است.

خاکی بودن و خاک نشین بودن، خود را به حساب نیاوردن، همنشینی با مسکینان و فقیران، تفقد از حال درویشان، همه را از خود بهتر دیدن، سر به خاک ذلت بر آستان دوست نهادن، آواره کوی یار شدن، امید به او بستن، در برابر اولیا کمال ادب را رعایت کردن، باعث ارزش انسان و علّت جذب محبت و رحمت حضرت حق است.

*** سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَقَالَ: أَيُّ حَسَنَةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟

قَالَ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَالتَّوَضُّعُ وَالصَّبْرُ عَلَى الْبَلِيَّةِ وَالرِّضَاءُ بِالْقَضَاءِ. قَالَ: أَيُّ سَيِّئَةٍ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: سُوءُ الْخُلُقِ وَالشُّحُّ الْمَطَاعُ «1».

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کدام حسنه نزد خدا بهتر و برتر است؟

فرمود: حسن خلق، فروتنی و صبر بر بلا و رضایت به حکم حق.

عرضه داشت: کدام بدی نزد خدا بزرگتر است؟ فرمود: بد اخلاقی و بخلی که انسان به دنبالش باشد.

(1) - کنز العمال: 129 / 16.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 321

رسول خدا صلی الله علیه و آله و تواضع

رهبر بزرگوار اسلام، پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله به فرموده قرآن مجید، واجد تمام حسنات اخلاقی بود و تمام آن حسنات را در تمام برخوردها به کار می گرفت، به چند نمونه از تواضع حضرت عنایت کنید.

پیرزن و مشک آب

ملا فتح الله کاشانی در «تفسیر منهج» در ذیل آیه شریفه «1»:

[وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ] «2».

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

نقل می کند:

پیرزنی چادرنشین که راهش به مدینه منوره دور بود علاقه عجیبی به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله داشت.

چند بار به فرزندانش گفته بود مرا به مدینه ببرید تا به شرف زیارت محبوب خدا، رسول اسلام صلی الله علیه و آله مشرف شوم، ولی فرزندان او موفق به این سفر نشده بودند، پیرزن در آتش فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله می سوخت و در اشتیاق دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله در حسرت و اندوه و غم و غصه به سر می برد.

دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای خود بهشت برین می دانست و زیارت حضرتش را بهترین عبادت به حساب می آورد.

(1) - منهج الصادقین: 370 / 9.

(2) - قلم (68): 4.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 322

دلش آرام نداشت، قلبش مضطرب بود، آتش عشقش هر لحظه زبانه بیشتر می کشید، ولی راه بجایی نداشت.

فرزندانش هر روز به صحرا می رفتند و او در تهیه وسایل استراحت و فراهم آوردن آب و غذا می کوشید و در قلب خود هم با خدای مهربان برای پیدا کردن توفیق زیارت حبیب خدا مناجات می کرد.

روزی برای آوردن آب همراه با يك مشك به سر چاهی که در بیابان بود آمد، از عنایت خدا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله با دو سه نفر از یاران و اصحاب از آن منطقه عبور می کرد چون به سر چاه رسید و پیر زن را دید که بند مشك به دست دارد و برای آب کشیدن از چاه آماده می شود، به او فرمود: این کار برای تو زحمت دارد، مشك را به من بده تا از چاه به كمك تو آب بیرون بیاورم، پیرزن در پاسخ گفت: اگر این زحمت را از دوش من برداری برایت دعا می کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله مشك را پر از آب کرد، سپس به دوش مبارك قرار داد و راهی به سوی خیمه و چادر آن زن شد، هوا در گرما بیداد می کرد، بار سنگین بود، عرق بر پیشانی رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شده بود، یاران به آن جناب عرضه داشتند: مشك را به ما بده تا به در خیمه این پیرزن برسانیم، در پاسخ آنان با يك دنیا عاطفه و محبت فرمودند: دوست دارم بار امتم را خود به دوش بکشم!!

به خیمه رسیدند، مشك را بر زمین نهادند، از صاحب خیمه خداحافظی کرده و به سوی مقصد به حرکت آمدند، فرزندان پیرزن از راه رسیدند، به آنان گفت: آن مردی که به این علامت در بین آن چند نفر است به من كمك کرد و آب از چاه

کشید و تا درون خیمه آورد، بروید و از وی سپاس گزاری کنید، بچه‌ها دویدند، چشمشان به دیدار جمال الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن شد، به آن جناب عرضه داشتند: مادر ما در آتش شوق دیدار شما می‌سوزد، برگردید تا وجود مبارکتان را

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 323

زیارت کند، او شما را نشناخته، حضرت برگشتند، فرزندان آن زن به سوی وی دویدند و فریاد زدند: مادر! آن که برای آب کشیدن از چاه و آوردن به خیمه به تو کمک کرد محبوب تو رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، پیرزن نزدیک بود از شوق این خبر قالب تھی کند، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و خدای را بر این نعمت آسمانی و معنوی و ملکوتی شکر کرد!

دل غمگنان شاد و بی‌غم کنید

بکوشید تا رنج‌ها کم کنید

بی‌آزاری و داد جویید و بس

که گیتی فراوان نماند به کس

سر راستی را بخانه منم

براین گفته‌ها بر نشانه منم

جز از راست اندیشه من مباد

جز از بندگی پیشه من مباد

که نیرو دهد آشکار و نهان

همی خواهم از کردگار جهان

زخاک سیه مشک سارا کنم

که با زیردستان مدارا کنم

نگیرد ستم‌دیده‌ای دامنم «1»

که با خاک چون جفت گردد تنم

توبه جوان یهودی

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

جوانی بود یهودی که بسیاری از اوقات خدمت رسول خدا می‌رسید، رسول الهی رفت و آمد زیادش را مشکل نمی‌گرفت و چه بسا او را دنبال کاری می‌فرستاد یا به وسیله او نامه‌ای را به جانب قوم یهود می‌فرستاد.

چند روزی از جوان خبری نشد، پیامبر عزیز سراغ او را گرفت، مردی به حضرت عرضه داشت: امروز او را دیدم در حالی که از شدت بیماری باید روز آخر

(1) - شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 324

عمرش باشد. پیامبر با عده‌ای از یارانش به عیادت جوان آمد، از برکات وجود نازنین پیامبر این بود که با کسی سخن نمی‌گفت مگر اینکه جواب حضرت را می‌داد، پیامبر جوان را صدا زد، جوان دو دیده‌اش را گشود و گفت: لبيك يا ابا القاسم، فرمودند بگو: «اشهد ان لا اله الا الله و اني رسول الله».

جوان نظری به چهره عبوس پدرش انداخت و چیزی نگفت، پیامبر دوباره او را دعوت به شهادتین کرد، باز هم به چهره پدرش نگرست و سکوت کرد، رسول خدا برای مرتبه سوم او را دعوت به توبه از یهودیت و قبول شهادتین کرد، جوان باز هم به چهره پدرش نظر انداخت، پیامبر فرمودند: اگر میل داری بگو و اگر علاقه نداری سکوت کن. جوان با کمال میل و بدون ملاحظه کردن وضع پدر، شهادتین گفت و از دنیا رفت! پیامبر به پدر آن جوان فرمودند: او را به ما واگذار. سپس به اصحاب دستور داد او را غسل دهید و کفن کنید و نزد من آورید تا بر او نماز بخوانم، آنگاه از خانه یهودی خارج شد در حالی که می‌گفت: خدا را سپاس می‌گویم که امروز انسانی را به وسیله من از آتش جهنم نجات داد «1»!

کنیز گریان

حبیب خدا پولی در اختیار یکی از اصحاب گذاشت که برای آن حضرت پیراهنی بخرد، او به بازار رفت و برای پیامبر صلی الله علیه و آله يك پیراهن به دوازده درهم بخريد، حضرت فرمودند: پیراهن دوازده درهمی لازم نیست، بدن را با پارچه ارزان‌تر هم می‌توان پوشاند!

خود به بازار رفتند و پیراهن را با يك پیراهن چهار درهمی عوض کرده و هشت

(1) - الأمالی، صدوق: 397، المجلس الثاني والستون، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 26/6، باب 20، حدیث 27.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 325

درهم بقیه را پس گرفتند، در مسیر راه به نیازمندی رسیدند که لباس نداشت چهار درهم برای خرید يك پیراهن به او مرحمت فرمودند و گذشتند، در اثنای حرکت به کنیزی برخوردند که در گوشه‌ای نشسته و گریه می‌کند، سبب اندوه و ناله او را پرسیدند، پاسخ داد: خانم خانه چهار درهم در اختیارم گذاشت که برای خانه خرید کنم گم کرده‌ام، حضرت جهت خرید چهار درهم باقی مانده را به او عنایت کرد، عرضه داشت: احسان خود را درباره من کامل کنید، فرمود: چه کنم؟ گفت: با من تا درب منزل اربابم بیا و برای من به خاطر دیر کردن شفاعت کن، حضرت در کمال فروتنی با او همراه شد تا به درب خانه ارباب کنیز رسید، زن خانه در به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله گشود و عرضه داشت: من کجا و شما، چه شد که به درب این خانه قدم رنجه کردید، حضرت فرمود: کنیزت دیر کرده وی را بیخوش، عرضه داشت: او را به شما بخشیدم، حضرت رو به کنیز فرمود: من هم تو را در راه خدا آزاد کردم، سپس در حال برگشتن فرمود: چه پول با برکتی بود، بدن من و يك مستحق را پوشاند و برده‌ای را در راه خدا آزاد کرد «1».

اخلاق جامع و کامل رسول خدا صلی الله علیه و آله به عینه به ائمه طاهرين عليهم السلام منتقل شد و آنان نیز همانند جد بزرگوارشان با مردم رفتار کردند که به قسمتی از رفتار ائمه بزرگوار عليهم السلام در فصل معرفت ائمه عليهم السلام در شرح باب شخصیت و نهم «مصباح الشریعة» به خواست حضرت دوست اشاره خواهد شد.

تواضع حضرت آیت الله بروجردی رحمه الله

آیت الله العظمی بروجردی از بزرگ‌ترین علما و مراجع دینی عصر اخیر است.

(1) - الخصال: 490/2، حدیث 69؛ مستدرک الوسائل: 3/255، باب 16، حدیث 3522؛ بحار الأنوار: 16/214، باب 9، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 326

آن جناب در زمان خود از اعلی‌ت در فقه و اصول و رجال و فلسفه برخوردار بود و آثار با منفعت زیادی از تألیف و چاپ کتب بزرگان و بیمارستان و مسجد و مدرسه از آن حضرت باقی ماند.

در هر صورت آیت الله بروجردی در عین قدرت و سطوت و در عین تکیه داشتن به مقام مرجعیت از حالات اخلاقی برخوردار و در کمال تواضع و فروتنی بود.

روزی در مسیر حرکت آن جناب به سوی درس، طلبه‌ای از طلاب به آن حضرت عرضه داشت که مشکلات اقتصادی مرا در فشار قرار داده و کارد به استخوانم رسیده، آن جناب فرمودند: پس از درس به من مراجعه کن، باشد که گره از کارت به خواست خدا گشوده شود.

آن مرجع دوران وقتی به کرسی درس نشست و درس و مباحثه را شروع کرد، بر اساس جو آزادی که بر درس شیعه حکم فرماست شاگردان در مقام ردّ و ایراد درس برآمدند و آن جناب به هر کدام پاسخ مناسبی عنایت می‌فرمود، آن طلبه‌ای هم که اظهار حاجت کرده بود، اشکالی به درس کرد، از آنجا که قوه شنوایی آیت الله بروجردی ضعیف بود، به خیال این که آن طلبه یادآوری حاجتش را نمود با کمی تلخی فرمود: گفتم بعد از درس، طلاب تعجب کردند، یکی از آنان که جلوی کرسی درس بود عرضه داشت: ایشان اشکال علمی کردند و پاسخ اشکال جایش همین جاست نه بعد از درس، ایشان متوجه شدند که برداشتشان صحیح نبوده درس را خاتمه داده و پس از درس به میان جمعیت طلاب رفتند تا به آن طلبه رسیدند و دست مبارك خود را به عنوان مصافحه به سوی او دراز کردند، او هم به آن جناب دست داد، ناگهان طلاب دیدند وجود مبارك آیت الله بروجردی خم شد و دست آن طلبه را بوسید و از وی عذرخواهی کرده و او را همراه خود به خانه برد و به دور

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 327

از چشم دیگران مشکل او را حل کرد و حاجت وی را روا فرمود!!

به فرموده بلبل گلستان عشق، الهی قمشه‌ای:

آفرین بر روان آدم عشق

مرحبا بر صفای عالم عشق

که بود نقش سر خاتم عشق

بارك الله به دفتر توحید

کس نگیرد به دست جز خم عشق

سر جام جهان نمای شهود

جلوه گر جز به قلب مریم عشق

روح قدسی اگر شود نشود

تا که دل شد ندیم و محرم عشق

دیده بستم الهی از همه خلق

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 328

[وَالْتَوَاضِعُ مَا يَكُونُ فِي اللَّهِ وَلِلَّهِ، وَمَا سِوَاهُ فَكَبِيرٌ، وَمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ، وَلَا هِلِ التَّوَاضِعِ سِيَمَاءُ يَعْرِفُهَا أَهْلُ السَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْعَارِفِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَمَاهُمْ] «1»]

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت باب تواضع می‌فرمایند:

اگر برای تواضع، این صفت عالی ملکوتی و این حالت پر قیمت روانی زبانی بود که خلق خدا حرف آن زبان را می‌فهمیدند، هر آینه از بسیاری از حقایق و مخفیات عواقب که در کمون تواضع نهفته است خبر می‌داد و می‌گفت: در تواضع چه فواید عظیم و منافع کثیری است و چگونه می‌توان با این صفت نورانی به تحصیل رضای خدا برخاست و نفس را به کمال و رشد کشید و ابواب جنت را به روی انسان گشود و درهای دوزخ را به روی آدمی بست!

سیمای مؤمنان و متواضعان

تواضع آن است که برای خدا و در راه خدا باشد و هر چه غیر این است عین کبر و سرگردانی است.

برای اهل تواضع سیمای نورانی است که اهل آسمان از فرشتگان و اهل زمین

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 329

از عرفا و حکما و اولیا و بیداران به وسیله آن نور و سیما آنان را می شناسند.

حقیقت این است که صفات حمیده و اوصاف پسندیده و ملکات فاضله چون ریشه در ملکوت عالم دارد و سایه‌ای از درخت طوبی و اسما و صفات الهی است جز نور و روشنایی و جز حق و واقعیت چیزی نیست که این معنا به وسیله آیات الهی و معارف ملکوتی اعلام شده و توسط فلاسفه موحد و عرفای عاشق و اولیای الهی و کاملان از اصفیا به اثبات رسیده، در سوره مبارکه انعام می خوانیم:

[أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] «1».

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی‌ها [بی‌جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟! این گونه برای کافران [به خاطر لجاجت و عنادشان] آنچه انجام می‌دادند، آراسته شد [تا گمان کنند اعمالی را که انجام می‌دهند نیکوست].

البته این نوری که در آیه شریفه است به توضیح روایات و تفسیر اهل حال عبارت از ایمان و معرفت و اخلاق حسنه و عمل صالح است که همه به انسان حیات معنوی می‌دهد و آدمی را از سیاه چال مرگ روحی و موت نفسی و قلبی در می‌آورد و چون در باطن انسان تابیدن گرفت از شدت تابش سر از ظاهر آدمی درآورده و خود را در چهره و حرکات انسان می‌نمایاند، آن وقت است که فرشتگان در آسمان و اولیا در زمین توسط این نور، آدمی را شناخته و باطن و ظاهر انسان را به

(1) - انعام (6): 122.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 330

رنگ ملکوت مشاهده می کنند، این نور بنا به فرموده قرآن و روایات، پس از مرگ تجلی فوق العاده تر پیدا می کند و در برزخ و قیامت مونس و معرف انسان می گردد، تا جایی که ملائکه و جن و انس در روز قیامت آدمی را غرق در این نور مشاهده می کنند.

[يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] «1».

[این پاداش نیکو و با ارزش در] روزی [است] که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند، [به آنان می گویند:] امروز شما را مژده باد به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن ها جاودانه اید، این است آن کامیابی بزرگ.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ هُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ] «2».

و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان.

در قرآن مجید می فرماید:

[وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ] «3».

(1) - حدید (57): 12.

(2) - حدید (57): 19.

(3) - اعراف (7): 46.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 331

و بر اعراف، مردانی [با مقام و منزلت اند] که هر کدام از دو گروه را به نشانه هایشان می شناسند.

بر اعراف مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که ببینند و بشناسند هر يك از اهل بهشت و دوزخ را به علامت‌های ایشان، چه بهشتی‌های سپید روی و چه دوزخیان سیاه‌روی.

آن موضع را از آن جهت اعراف گفتند که ساکنانش عارف به تمام اوضاع قیامتند و آن ساکنان انبیا و شهدا و افاضل از مؤمنان هستند، در آنجا منازل و مقامات خود را در بهشت می‌بینند و از آن لذت می‌برند و عذاب دوزخ را مشاهده می‌کنند و از خلاصی آن مسرور می‌گردند.

مؤمنان و محبان امیرمؤمنان

در روایت آمده:

حارث همدانی که از محبان و عاشقان امیرمؤمنان است و اکثر اوقات در ملازمت آن منبع سعادت بود، به آن جناب عرضه داشت: من از دو حالت ترسان و هراسانم، یکی حالت نزع و جان دادن، دیگر حالت گذشتن از صراط.

آن حضرت فرمود: ای حارث! بشارت باد تو را که من دوستان خود را در این دو حالت فرو نگذارم و در این دو وقت خود را به ایشان رسانم که من ایشان را می‌شناسم و آنان نیز مرا می‌شناسند و من شفیع آنان باشم و به آتش دوزخ گویم که ایشان را بگذار که از محبان و مخلصان منند و آنان را به مقصدشان که بهشت است رسانم «1».

(1) - بحار الأنوار: 6/ 181، باب 7، حدیث 9 (مضمون روایت).

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 332

آن علمدار و عِلْم دار رسول

آن زفضل آفت سرای فضول

هم پدر هم پسر چو ابراهیم

آن فدا کرده از ره تسلیم

شاد زهرا چو گشت وی شویش

مصطفی چشم روشن از رویش

هر کجا رفت همرش حق بود

نامش از نام یار مشتق بود

بود تیغی زبان گوه‌ریاش	که بدو کرده علم و عالم فاش
هر که ناطق نبود قایل او	وان که قایل نبود قاتل او
زور او بت شکن ز روز ازل	دست او تیغ زن بر اوج زحل
آل یاسین شرف بدو دیده	ایزد او را به علم بگزیده
سر قرآن بخوانده بود به دل	علم هر دو جهان ورا حاصل «1»

(1) - سنایی غزنوی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 333

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَلَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا مَرَّ عَلَى الصَّبْيَانِ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ لِكَمَالِ تَوَاضُعِهِ، وَاضْئِلُ التَّوَاضُعِ مِنْ أَجْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَهَيْبَتِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَلَيْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ يَقْبَلُهَا وَيَرْضَاهَا إِلَّا وَابُئْهَا التَّوَاضُعُ، وَلَا يَعْرِفُ مَا فِي حَقِيقَةِ التَّوَاضُعِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ مِنْ عِبَادِهِ، الْمُتَّصِلُونَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] «1». وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اعْزَّ خَلْقِهِ وَسَيِّدَ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالتَّوَاضُعِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: [وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] «2».]

تواضع برای خدا

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می‌فرماید:

حضرت خیر البشر فرمود: وحی کرد خداوند عالم به من که تواضع کنید با یکدیگر و هیچ کدام شما فخر نکنید به دیگری و زیادتی در اصل و نسب و حسب

(1) - فرقان (25): 63.

(2) - شعراء (26): 215.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 334

را مناط اعتبار بدانید و مگویید بعض شما به دیگری که من زیادتى به تو دارم، چرا که من از فلان قبیله‌ام و پسر فلانى‌ام و استعدادم چنین و چنان است و تو چنین و چنانى، چرا که این‌ها نزد خداوند ارزش ندارد و غیر تواضع و بندگى و اطاعت و عبادت نزد آن جناب مناط اعتبار نیست و نیز باید هیچ کدام از شما با دیگری در مقام بغى و ظلم نباشد، چرا که بغى و ظلم منافی تواضع است و تواضع نمى کند کسی برای خدا مگر این که حضرت حق مرتبه او را در دنیا و آخرت بلند مى گرداند.

حضرت رسالت پناه آن چنان متواضع بود که هرگاه به اطفال مى رسید بر آنان سبقت سلام مى گرفت.

اصل و ریشه تواضع از درك جلال و هیبت و عظمت خداست که هر کس موفق به فهم این واقعیت‌ها شود سر تواضع به زیر اندازد و خود را تسلیم آن جناب نماید، عبادتى در پیشگاه حضرت او به مرحله قبولی نمى رسد مگر از روی تواضع و فروتنی باشد، کسی به حقیقت تواضع راه نبرده مگر مقربان و آنان که متصل به آن حضرتند و دل به عشق او خالص کرده‌اند که راه به دست آوردن این اتصال و خلوص، معرفت است و معرفت نتیجه انس با قرآن و دقت در معارف الهیه است.

خداوند متعال در قرآن مجید در مقام بیان تواضع فرموده:

[وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] «1».

و بندگان رحمان کسانی‌اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه مى روند،

(1) - فرقان (25): 63.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 335

و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت آمیز می گویند.

جناب احدیت عزیزترین خلق خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را امر به تواضع فرموده و به آن جناب چنین دستور می دهد:

[و اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] «1».

و پر و بال [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر.

(1) - شعرا (26): 215.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 336

[والتَّوَّاضُّعُ مَرْزَعَةُ الْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَالْحُشْيَةِ وَالْحَيَاءِ؛ وَأَنْهَهُنَّ لَا يَنْبَغُ إِلَّا مِنْهَا وَفِيهَا، وَلَا يَسْلَمُ الشَّرَفُ التَّامُّ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا بِالتَّوَّاضُّعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى]

تواضع منشأ خشوع

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

تواضع و فروتنی سرزمین رویدن گل خشوع و خضوع است و محل نشو و نمای حیا و خوف و این خضوع و خشوع و خوف و حیا در وجود انسان آشکار نمی شود مگر به تواضع در برابر حق و فروتنی در برابر خلق.

و شرافت و عزت کامل و حقیقی به دست نمی آید مگر از تواضع و فروتنی در جنب ذات او که باید به حقیقت خود را ناچیز و بی اعتبار و لا شیء دانست و آن جناب را مستجمع جمیع صفات کمالیه.

هر که را ذره ای وجود بود

پیش هر ذره ای سجود بود

نه همه بت زر و سیم بود

که بت رهروان وجود بود

هر که يك ذره می کند اثبات	نفس او گیر یا جهود بود
در حقیقت چو جمله يك بودست	پس همه بودها نبود بود
نقطه آتش است در باطن	دود دیدن از او چه سود بود
هر که این نقطه دید هر دو جهانش	محو گشته ز چشم سود بود

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 337

زانك دو کون پیش دیده دل	چون سراپی همه نمود بود
هر که يك ذره غیر می بیند	هم چو کوری میان دود بود
هم چو عطار در فنا می سوز	تا دمی گر زنی چو عود بود

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 338

باب

59

در اقتدا

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 341

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا يَصِحُّ الْاِفْتِدَاءُ اِلَّا بِصِحَّةِ قِسْمَةِ الْاَرْوَاحِ فِي الْاَزَلِ وَامْتِزَاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الْاَوَّلِ. وَلَيْسَ الْاِفْتِدَاءُ بِالتَّرْسُمِ بِحَرَكَاتِ الظَّاهِرِ وَالتَّنَسُّبِ اِلَى اَوْلِيَاءِ الدِّينِ مِنَ الْحُكَمَاءِ وَالْاَئِمَّةِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ] «1»، اَيُّ مَنْ كَانَ اِفْتَدَى بِمُحَقِّ قُبُلٍ وَزُكَّى.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا اَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُوْنَ] «2».

وَقَالَ اميرالمؤمنين عليه السلام: الْاَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِثْتَلَفَ وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ.

وَقِيلَ لِمُحَمَّدٍ بِنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَنْ اَدَّبَكَ رَبِّي فِي نَفْسِي فَمَا اسْتَحْسَنْتُهُ مِنْ اُولَى الْاَلْبَابِ وَالْبَصِيرَةِ تَبِعْتُهُمْ بِهِ وَاسْتَعْمَلْتُهُ وَمَا اسْتَفْبَحْتُهُ مِنَ الْجَهَالِ اجْتَنَبْتُهُ وَتَرَكْتُهُ مُسْتَنْفِراً فَاَوْصَلَنِي ذَلِكَ اِلَى كُنُوزِ الْعِلْمِ.

وَلَا طَرِيقَ لِلْاَكْيَاسِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اسْلَمَ مِنَ الْاِفْتِدَاءِ لِاَنَّهُ الْمَنْهَجُ الْاَوْضَحُ وَالْمَقْصَدُ الْاَصَحُّ.

(1) - اسراء (17): 71.

(2) - مؤمنون (23): 101.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 342

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِاعَزَّ خَلْفِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: [اَوَّلِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللَّهُ فَبِهَادِهِمْ اِفْتَدَى] «1».

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: [ثُمَّ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ اَنْ اَتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيفًا] «2».

فَلَوْ كَانَ لِدِينِ اللَّهِ تَعَالَى مَسْئَلُكَ اقْوَمَ مِنَ الْاِفْتِدَاءِ لَنَدَبَ اَوْلِيَاءُهُ وَانْبِيَاءُهُ اِلَيْهِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فِي الْقَلْبِ نُوْرٌ لَا يُضِيءُ اِلَّا فِي اتِّبَاعِ الْحَقِّ وَقَصْدِ السَّبِيلِ وَهُوَ مِنْ نُورِ الْاَنْبِيَاءِ مُودَعٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

(1) - انعام (6): 90.

(2) - نحل (16): 123.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 343

[لَا يَصِحُّ الْاِقْتِدَاءُ اِلَّا بِصَحَّةِ قِسْمَةِ الْاَزْوَاجِ فِي الْاَزَلِ وَامْتِزَاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الْاَوَّلِ. وَلَيْسَ الْاِقْتِدَاءُ بِالْتَّرَسُّمِ بِحَرَكَاتِ الظَّاهِرِ وَالتَّنَسُّبِ اِلَى اَوْلِيَاءِ الدِّينِ مِنَ الْحُكَمَاءِ وَالْاِئِمَّةِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ]، اَيُّ مَنْ كَانَ اقْتَدَى بِمُحَقِّ قُبُلٍ وَزُكِّي]

حقیقت اقتدا

در این روایت بسیار مهم که توجه به آن ضامن خیر دنیا و آخرت است و نادیده گرفتن حقیقت آن بازکننده تمام درهای شر دنیا و آخرت به روی انسان است، حضرت صادق علیه السلام به حقیقت اقتدا و این که باید از چه کسی پیروی کرد و به چه مقامی اقتدا نمود و از که نباید پیروی کرد و به که نباید اقتدا نمود اشاره می نمایند.

امام علیه السلام می فرماید:

اقتدای به هر کس و به هر کیفیت صحیح نیست، بلکه اقتدا و پیروی صحیح باید هماهنگ با قسمت الهی در ازل باشد و موافق قانونی که حضرت حق از آدم تا خاتم در علم ازلیش اراده کرده صورت گیرد، اقتدا اگر بدین نوع باشد صحیح ورنه باطل و باعث خسارت است.

واضح تر این که خداوند حکیم برای رشد و کمال بندگانش و برای تأمین سلامت دنیا و آخرت عبادش از ازل مقتداهایی کامل و جامع و آراسته و پیراسته در نظر

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 344

گرفته و با خلقت انسان و ظهور بشر، وجود آنان را به تدریج لباس عینیت پوشانده که آن بزرگواران عبارتند از: انبیا و ائمه و اولیا و صاحبان دانش و بینش که از سرمایه های کلان ایمانی و حالی و اعمال صالح برخوردارند.

چنانچه انسان در همه امور زندگی از آنان پیروی کرد، تمام استعدادهایش رو به کمال و رشد و رو به حق و حقیقت و رو به لقاء و وصال و قرب و شرف رشد می‌کند و به بی‌نهایت عظمت و بزرگی متصل می‌گردد و اگر به آن بزرگواران پشت کرده و از رهبریت و راهنمایی‌های آنان غافل گردد به ریشه خود تیشه زده و خانه سعادت و کمال خود را به دست خود خراب کرده است!

انسان موجود عجیبی است، این موجود متحمل بار امانت الهی است، این موجود به اراده ازلیه خلیفه حضرت حق است، این موجود منبع و کانون علم‌الاسمائی است، این موجود ظرف هدایت و گیرنده الهام و لایق وحی و صاحب کرامت و محقق به حقیقت شرافت است، این موجود خزانه بی‌پایان الهی و دارنده گوهرهای نفیس ربانی چون عقل و فطرت و وجدان و نفس ملهمه است، این موجود در روی زمین موجود برتر و مقام افضل و گیرنده فیض و بلکه خود او فیض مقدس است که ظهور عینی فیض اقدسش می‌گویند.

انسان را از نظر استعداد مایه قدرتی بیش از قدرت جن و ملک و حیثیتی مافوق تمام حیثیت‌هاست.

او در تمام عالم وجود نمونه ندارد و راهی که برای کمال به روی او باز است، برای هیچ يك از موجودات عالم باز نیست.

ولی انسان این هدف استعدادها و مایه‌های درونی و برونی را به تنهایی نمی‌تواند پرورش دهد، بلکه به اراده حضرت حق محتاج به راهنمایی است که او را در راه رسیدن به رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت رهنمون شوند، راهنمایی که

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 345

شناختشان از خدا و جهان و انسان کامل است و قدرت دارند، انسان را در استفاده کردن از مواهب الهی چه مواهب مادی و چه معنوی به راه صحیح هدایت کرده و وی را تا مقام قرب و لقاء و وصال حضرت دوست برسانند و این راهنمایان جز انبیا و ائمه علیهم السلام و شاگردان واقعی آنان که فقها و حکما و عارفانند و از این سه طایفه تعبیر به اولیاء الله شده نیستند که اگر انسان به آنان اقتدا کند بر اقتدای صحیح تکیه کرده و اگر از آنان روی گردان شود بدون شك دچار اقتدای به هوای نفس و شیاطین داخلی و خارجی می‌گردد و از این راه ضربه هولناك غیر قابل جبرانی به خویش و به دیگران می‌زند!

حقیقت انسان و انسانیت در روایات

برای یافتن مقام انسان در درجه اول باید به کتاب خدا به خصوص آیات خلقت انسان و آیات نمایشگر کرامت انسان مراجعه کرد و سپس به روایات و معارف الهیه در کتب معتبره رجوع نمود از آنجایی که قرآن در دسترس همگان است و قسمتی از آیات مربوط به انسان از محکمت کتاب است از آوردن صدها آیه در این زمینه خودداری کرده و باید با طهارت و دقت و عشق و علاقه به کتاب خدا انس گرفته و مقام انسان و انسانیت را در این منبع بزرگ الهی مشاهده نمود، ولی چون تمام کتب حدیث و به خصوص کتاب‌های اصیل و مصدري در اختیار همه نیست و از طرفی تمام عزیزان از زبان عربی آن هم زبان روایت که والاترین زبان بعد از قرآن است بهره ندارند به چند روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهِيَ الْكِتَابُ

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 346

الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ «1».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حقیقت انسانی بزرگ‌ترین حجت خدا بر خلق است و این حقیقت واقعی است که به دست قدرت و عنایت خود حق بر تابلوی آفرینش نوشته شده است.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَالْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ «2».

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: حقیقت و واقعیت انسانیت همان راه مستقیم الهی به سوی هر خیری در دنیا و آخرت است و پلی است که بین جهنم و بهشت کشیده شده است.

آری، طبیعت و فطرت و نفس و روح و عقل و وجدان و تمام اعضا و جوارح انسان فریاد می‌زنند که ما برای خیر و به سوی خیر آفریده شده‌ایم و موجودیت، دفع‌کننده جهنم و جذب‌کننده بهشت الهی است، ولی این دفع و جذب جز در سایه هدایت رهبران الهی و اقتدای به آن بزرگواران میسر نیست.

امام صادق علیه السلام در توضیح [اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] می‌فرماید:

يَعْنِي ارْتِدْنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقَ الْمُوَدِّيَ إِلَى مَحَبَّتِكَ وَالْمُبْلَغَ إِلَى جَنَّتِكَ وَالْمَانِعَ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَعْطَبَ أَوْ أَنْ نَأْخُذَ بِأَرَائِنَا فَنَهْلِكَ «3».

(1) - شرح الاسماء الحسنی: 12 / 1.

(2) - تفسیر الصافی: 73 / 1.

(3) - عیون اخبار الرضا: 305 / 1، باب 28، حدیث 65؛ تفسیر الصافی: 85 / 1؛ وسائل الشیعة: 49 / 27، باب 6، حدیث 33179.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 347

یعنی خدایا! برای ملزم شدن به راهی که عاقبتش عشق توست و نهایتش جنت و بهشت است ما را هدایت فرما، آن راهی که مانع پیروی ما از هوای نفس است، هوایی که محصولی جز نابودی ندارد و مانع از دچار شدن به خود رأیی است که غیر هلاکت ثمری بر او نیست.

برای انسان در صورت مصرف کردن قوایش هماهنگ با خواسته‌های حق، مقامی است که معارف الهیه از آن مقام تعبیر به قرب و جذب کرده‌اند و این مقام بدین کیفیت برای احدی از موجودات نیست دو مقامی که حضرت سیدالشهدا با اشک دو دیده پاک و خدا بینش از حضرت حق در دعای عرفه در صحرای عرفات تقاضا کرد:

الهی حَقِّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَاسْأَلْكَ بِي مَسْأَلَةَ أَهْلِ الْجَذْبِ «1».

بار خدایا! مرا به حقایق اهل قرب ثابت قدم کن و به راه و روش اهل جذب ببر.

شما می‌دانید که تمام انسان‌های مؤمن، عاشق رسیدن به اجر و مزد عبادت یعنی بهشت حَقِّد ولی کار عظمت و بزرگی انسان در این جهان هستی بجایی می‌رسد که از بهشت غافل گشته و غرق در عشق دوست می‌شود در اینصورت که عشق بهشت متوجه انسان گشته و برای ورود و دیدار انسان در التهاب و اضطراب قرار می‌گیرد.

إِنَّ الْجَنَّةَ لَا عَشْقَ لِسُلْمَانَ مِنْ سُلْمَانَ لِلْجَنَّةِ «2».

اشتیاق بهشت برای سلمان بیشتر است از شوق سلمان به بهشت.

صدوق بزرگوار نقل می‌کند:

(1) - الاقبال: 349؛ مفاتیح الجنان (دعای عرفه).

(2) - روضة الواعظین: 282 / 2؛ بحار الأنوار: 341 / 22، باب 10، حدیث 52.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 348

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: اشْتَاقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ: مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَآسِيَةَ بِنْتِ مُزَاحِمٍ زَوْجَةَ فِرْعَوْنَ وَخَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةَ النَّبِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت الهی عاشق چهار زن است:

مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا در دنیا و آخرت و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله.

کار عظمت و مقام انسان و رفعت کرامت فرزند آدم و اصالت و شرافت این موجود به جایی می رسد که حضرت یعسوب الدین، مولی الموحدين، امام عارفان، اسوه عاشقان حضرت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

الْعَارِفُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْهُ السَّائِقُ وَالشَّهِيدُ فِي الْقِيَامَةِ وَلَا رِضْوَانُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا مَالِكُ النَّارِ فِي النَّارِ. قِيلَ: وَإِنَّ يَفْعُودَ الْعَارِفُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ «2».

به هنگامی که عارف از دنیا می رود، ملک حامل مردگان به قیامت و شهید او را ملاقات نمی نمایند و حتی رضوان بهشت وی را در بهشت نمی بیند و مالک جهنم از او اثری نمی یابد. پرسیدند: پس عارف در کجای جای می گیرد؟

فرمود:

[فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ] «3».

در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.

(1) - كشف الغمة: 466 / 1؛ بحار الأنوار: 53 / 43، باب 3، حدیث 48.

(2) - بحر المعارف: 4.

(3) - قمر (54): 55.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 349

حضرت زین العابدین علیه السلام در صحیفه ثانیه در مناجات عارفان تقاضاهای عجیبی از حضرت حق برای قرار گرفتن در اهل لقا و قرب و وصال و اتصال دارند:

الهی فَأَجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَوْشَّحَتْ أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ، وَاخَذَتْ لَوْعَةُ مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَأْوُونَ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ وَمِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَأْسِ الْمُلَاطَفَةِ يَكْرَعُونَ «1».

بار خدایا! ای معبود من وای مقصد و مقصود من! مرا از آن بندگانی قرار ده که درختان شوق به تو در باغهای سینه آنان به هم پیچیده و آتش عشق به حضرت در مجامع دل‌هاشان شعله کشیده، آنان که به لانه اندیشه در حقت پناه برده و فکری در این جهان هستی جز تو ندارند و در باغ قرب و مکاشفه، در چرا هستند و از حوض عشق و محبت تو به جام لطفت شراب دوستی و قرب می‌نوشند.

آری، این است انسان، آن موجودی که لایق خلافت، هدایت، اصالت، شرافت، کرامت، قربت، محبت، عنایت، عافیت، سلامت، سعادت، رشادت، شهادت و جنت است، ولی این همه به دست آوردنش فقط در سایه اتصال به انبیا و قرآن و ائمه علیهم السلام و معارف الهیه میسر است و بس و این که ای خواننده عزیز! خود را بشناس و از رهبران الهی خبر بگیر و دست به دامن آنان زن و با آن بزرگواران همراه شو، با اقتدای به ایشان راه رسیدن به کمالات انسان و درجات الهی و مقام با عظمت قرب و وصال حضرت دوست را طی کن و از این عالم به عالم دیگر شو و به موت اختیاری بمیر که ارزش این مردن به گفته رسول الهی از شهادت در میدان جنگ بالاتر است.

(1) - بحار الأنوار: 150/91، باب 32.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 350

حکیم صفای اصفهانی در مقام با عظمت انسان می‌گوید:

وحدت جمع نه لامکان نه مکانم	برتر از این هر دوام نه این و نه آنم
رسته ام از این مکان و کون مرکب	فرد بسیطم محیط کون و مکانم
کی نهم اندر قفای کام جهان گام	من که سراپای صد هزار جهانم
پیش تر از آن که طور زاید و موسی	بر گله عقل و نفس و وهم شبانم
آن بری از حدّ و نقطه سیّال	دائره و مرکز و مدیر زمانم
فانیم و باقیم به مأمن سرمد	دهر و زمان در پناه امن و امانم
صرف وجودم نه صورتم نه هیولا	وحدت بی صورتم نه جسم و نه جانم
در ره عشق امتیاز پیر و جوان نیست	تا چه کند عقل پیر و بخت جوانم
شمس کمال نه آفت و نه افولم	باغ بهشتم نه بهمن و نه خزانم

شگفتا! دست قدرت حق و اراده حضرت رب در این ظرف خاکی که از او به نام انسان یاد می کنند، چه استعدادها و چه مایه هایی قرار داده که اگر مایه ها و استعدادها هماهنگ با راهنمایی انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیای قرآن به کار گرفته شود از انسان موجودی عرشی و عنصری ملکوتی و شاهبازی بهشتی و نوری ابدی، و فروغی الهی و جانی زنده و حیاتی پاینده خواهند ساخت.

اگر در این معرکه کسی غفلت ورزد و عَلمِ جهل و بی خبری و پرچم سفاهت و بی خردی برافراشته دارد و بگوید: ما را به راهنمایان آسمانی و هدایت مردان الهی نیازی نیست، با اژه ای تیز به قطع درخت کمال خویش اقدام کرده و با تیشه ای بنیان کن به جان ریشه هستی خود افتاده و درب هر گونه بدبختی را به روی خود باز کرده است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 351

هدف و مواد رسالت در قرآن

به فرموده شارح «نَحْجُ الْبَلَاغَةَ» آیه 157 سوره مبارکه اعراف هدف و مواد رسالت را بیان می کند که دقت در آن مواد و اهداف هر صاحب عقل و انصافی را به این نتیجه روشن می رساند که نیاز به انبیا و اولیا يك نیاز زیر بنایی و ضروری و طبیعی و عقلی است و انکار این نیاز مساوی با انکار نیاز انسان به آب و هوا و نور است.

[الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «1».

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت باز می دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [ی جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

(1) - اعراف (7): 157.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 352

هدف و مواد رسالت در قرآن عبارت است از:

- 1- قیام انسان ها به عدالت
- 2- نشان دادن آیات و نشانه های الهی
- 3- تعلیم کتاب که واقعیت های هستی و حیات انسانی را در بر دارد.
- 4- تعلیم حکمت که دانستی ها را در راه انجام گرفتنی ها (از هر شائبه و اختلاط با مسائل غیر منطقی) تصفیه می نماید.
- 5- امر به نیکی ها و نهی از پلیدی ها.
- 6- برداشتن بارها و زنجیره های سنگینی که از عوامل گوناگون، انسان ها را در خود می فشارند.

7- روشنایی در حیات که آرمان اعلای حیات انسان‌ها را معرفی و قابل وصول می‌سازد.

مقتدای حقیقی انسان

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُزَوِّدُوهُمْ الْآيَاتِ الْمَقْدِرَةِ مِنْ سَفَفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ وَمَعَايِشٍ تُحْيِيهِمْ «1».

خداوند رسولانی را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیایی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمان فطری که با آفریدگارشان بسته بودند وادار

(1) - نهج البلاغة: 43، خطبه اول؛ بحار الأنوار: 60/11، باب 1، حدیث 70.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 353

نمایند و نعمت فراموش شده او را به یادشان بیاورند و با تبلیغ دلایل روشن وظیفه رسالت را بجای آورند و نیروی مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند و آیات با عظمت الهی را که در هندسه کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند. آسمان‌هایی برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیر پایشان و معیشت‌هایی که حیاتشان را تأمین نماید. با توجه به لطایفی که در گفتار شاه اولیا حضرت علی علیه السلام هست، آیا کسی به خود جرأت و جسارت می‌دهد که بگوید: نحال وجود انسان بدون باغبانی انبیا و اولیا قابلیت رشد دارد؟

باید به دامن کرامت و حقیقت حضرت ختمی مرتبت که خلاصه همه انبیا و عصاره همه کتب آسمانی و تجلی تمام ملکوت الهی و ما حصل کلّ معارف آسمانی است دست توسل زده و آن حضرت را به حقیقت شناخته و به طور کامل از آن جناب در همه شؤون پیروی کرد و وی را مقتدای خود قرار داده و بر اساس دستور واجب حضرت حق به او اقتدا نمود که علم ازلی آن وجود مبارک را تا قیامت، مقتدای خلق و بر تمام انسان‌ها پیروی از آن حضرت را واجب عینی قرار داده است که پیروی از او پیروی از خدا و همه انبیا و قرآن مجید است و نیز پیروی حقیقی از او ما را به سوی ائمه علیهم السلام اثنا عشر که اول آنان علی علیه السلام و آخر آنان مهدی صاحب زمان علیه السلام است رهنمون شده و درهای سعادت دنیا و آخرت را به روی ما باز می‌کند.

با توجه به تمام مقدماتی که در این فصل گذشت به این نتیجه می‌رسیم که ما را مقتدایی جز خدا و انبیا و قرآن و ائمه طاهرين عليهم السلام و شاگردان حقیقی آنان که فقهای جامع الشرايطند نیست و صراط مستقیمی که قرآن بر آن پافشاری دارد، همین

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 354

است و بس و این همه در سایه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله متجلی است که پیروی از رسول، ما را به پیروی از خدا و انبیا و قرآن و ائمه عليهم السلام و فقهای واجد شرایط هدایت کرده و باعث جلب خشنودی حق و به دست آوردن خیر دنیا و آخرت و آبادی امروز و فردا و رشد و کمال معنوی و روحی است.

اقتدای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محور و قطب تمام مسائل مادی و معنوی و دنیایی و آخرتی و ظاهری و باطنی و قلبی و قالبی است و راهی برای شناخت خدا و اقتدای به او و شناخت انبیا و اقتدای به آنان و شناخت قرآن و اقتدای به این کتاب آسمانی و شناخت ائمه عليهم السلام و اقتدای به آنان جز معرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروی از وی و اقتدای به او نیست.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «1».

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

مگر بدون شاگردی در مکتب رسول صلی الله علیه و آله می‌توان خدا را شناخت، مگر بدون اقتدای به او می‌توان از خواسته‌های حضرت حق مطلع شد، مگر بدون توسل قلبی به حضرت او و فراگیری دستورهایش و عمل به فرمان‌هایش می‌توان با خدا و دستورهای خدا آشنا شد؛ راه خداشناسی و عبادت حقیقی، شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت از دستورهای اوست.

(1) - آل عمران (3): 31.

پس راه خداشناسی و طریق عشق واقعی به حضرت حق و راه اقتدای به خدای علیم، پیروی از رسول خداست.

قرآن مجید پیروی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله را پیروی از همه انبیا و فرستادگان حق می‌داند به متنی از آیات 29 تا 32 سوره توبه توجه کنید «1»:

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن‌اند، جزیه بپردازند و یهود گفتند: عُزَیر، پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح، پسر خداست. این گفتاری [بی‌دلیل و برهان] است که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این [به حقایق] کفر ورزیدند، شباهت دارد؛ خدا آنان را نابود کند، چگونه [از حق به باطل] منحرف می‌شوند. آنان دانشمندان و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند؛ در حالی که مأمور نبودند مگر این که معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند؛ منزّه و پاک است از آنچه شریک او قرار می‌دهند.

همواره می‌خواهند نور خدا را با سخنان باطل [و تبلیغات بی‌پایه] خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند، نمی‌خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند.

(1) - «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ* وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَلَىٰ يُؤْفَكُونَ* اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ* يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُنَابِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيمَ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 356

پس از این مقدمات که در این آیات بیان می‌کند می‌فرماید:

[هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ] «1».

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گردانند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

روی سخن در این آیات در مرحله اول با مسلمانان و مؤمنان است که نسبت به مشرکان به خصوص یهود و نصاری چه وظایفی دارند و سپس با یهود و نصاری است که راه شما غلط و مکتب شما ناقص و ناصحیح و رهبری شما رهبری ضلالت و گمراهی است که عالمان و راهبان شما در ضلالت و تاریکی اند و پیروی شما از آنان غلط و آنان هم در حقیقت پیرو موسی و عیسی و عزیر و سایر انبیا گذشته نیستند، اکنون دین حق و دین هدایت دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و شما اگر می خواهید به حقیقت پیرو موسی و عیسی باشید از دین رسول خدا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پیروی کنید که برترین دین و ناسخ تمام مکتب های گذشته است و در حقیقت پیروی از حضرت او پیروی حقیقی از موسی و عیسی و همه انبیای خداست و به فرموده قرآن که از قول مؤمنان واقعی نقل می کند:

[لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ] «2».

ما میان هیچ يك از پیامبران او فرق نمی گذاریم.

آری، حقیقت فرق نگذاشتن بین انبیا تجلی در شناخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت دارد که در معارف الهی چه در قرآن و چه در روایات و چه در مباحث

(1) - توبه (9): 33.

(2) - بقره (2): 285.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 357

عقلی و فلسفی ثابت شده که آن حضرت دارای مقام جمع الجمع اند و آنچه همه خوبان دارند او به تنهایی دارد، بر این اساس اطاعت از او اطاعت از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است.

حقیقت محمدیه

تمام ائمه و اولیا و حکما و عرفا بر اساس آیات قرآن مجید در این حقیقت اتفاق نظر دارند که:

حقیقت محمدیه که از آن به برزخ البرزخ الازلّیه و حقیقه الانسانیة الازلّیه تعبیر نموده‌اند متجلی در مظاهر و اعیان جمیع انبیا و اولیاست و اولین ظهور او در صورت و هیكل بشری و جلیات انسانی در آدم ابوالبشر است و کمال آن حقیقت در مقام ظهور در مشکات انبیا در صورت شخصی حقیقت کمالی جمعی محمدی ظاهر می‌شود و بعد از ختم دایره نبوت در اولیای محمدیین دور می‌زند و تمام جلوه او در عالم بشری به اسم عدل الهی در خاتم الاولیا مهدی موعود علیه السلام ظاهر می‌گردد و به وجود مهدی ولایت به حد کمال می‌رسد «1».

اقتدای به ائمه معصومین علیهم السلام

مرحله وجوب متابعت از ولایت هم از این مقاله به دست می‌آید که هر کس به حقیقت می‌خواهد پیرو رسول اکرم اسلام صلی الله علیه و آله باشد و به حکم خدا آن جناب را مقتدای خود قرار دهد بر او حتم و واجب است که پس از او بدون چون و چرا از علی عالی و یازده فرزندش اطاعت کند که رسول اسلام صلی الله علیه و آله به شهادت روایات

(1) - مقدمه شامل قیصری: 143.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 358

بسیار زیادی که کتب فریقین آورده‌اند، در طول بیست و سه سال نبوت خود به حکم حضرت حق، وجوب پیروی از ائمه علیهم السلام بعد از خود را با تصریح حتمی به نام و اسامی آنان به امت تذکر می‌داد که این پیروی و مقتدا قرار دادن علی علیه السلام تا مهدی ارواحنا فداه مزد رسالت است چنان که صریح قرآن به آن ناطق است.

[قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى] «1».

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودّت نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند] را نمی‌خواهم.

و احدی هم در ترجمه و توضیح کلمه قربی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از او شك نکرده است.

و به تصریح شیخ اکبر و دیگر از اکابر از عرفا جمیع مقامات رسول اسلام صلی الله علیه و آله بالوراثه برای عترت و اهل بیت علیهم السلام او ثابت و متحقق است و آن بزرگواران وارث حال و مقام و علوم و اسرار او هستند و ولایت خاصّه او به حضرت مهدی ختم و از ناحیه آن جناب به صورت ولایت عامه در فقهای عظام متجلی است و این معانی در

جای خود با براهین محکم و استدلالات متین آن چنان اثبات شده که صاحب انصافی نمی تواند به اندازه يك ذره در این مقام شك و تردید کند و از همین طریق روشن می شود که فهم حقیقت قرآن هم چون توحید و معاد و ولایت بستگی به همبستگی قلبی و عملی با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دارد و خلاصه مقتدای حقیقی ناس که در علم ازلی معین گشته، خدا و انبیا و ائمه و قرآن و فقهای واجد شرایطند که این همه وقتی برای انسان حاصل می گردد که انسان از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله شناخت داشته و از آن مقام ملکوتی پیروی کند.

(1) - شوری (42): 23.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 359

[قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ] «1»، أَيْ مَنْ كَانَ اقْتَدَى بِمُحَقِّ قُبُلٍ وَرُكِّي. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ] «2»]

مقتدا در دنیا و آخرت

قرآن مجید به این نکته مهم هم اشاره دارد که مقتدا و امام شما در قیامت همان مقتدا و امام شما در دنیا است، اگر در دنیا مقتدای شما امام هدایت بود، در آخرت هم تا ورود به بهشت و رسیدن به رضوان الهی با او خواهی بود و اگر مقتدایت امام ضلالت و امام کفر است در آخرت هم با او خواهی بود و همراه او به عذاب ابدی دچار خواهی شد!

گنج ازل مهبط روح الامین

احمد مرسل شه دنیا و دین

عصمت حوا زدل فرخش

صورت آدم زصفات رخش

هم عرقش موجب طوفان حسن

هم خط سبزش نمک خوان حسن

بود ولی غرقه طوفان او

نوح نبود ار چه به دوران او

بود زیوسف نمکین تر بسی

گرچه نبودست چو یوسف کسی

از اثر آن گل رخسار شد

نار براهیم که گلزار شد

(1) - اسراء (17): 71.

(2) - مؤمنون (23): 101.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 360

لعل ده خاتم پیغمبری	شد به سلیمان زلب گوهری
او علم افراشت به اوج فلک	یونس اگر رفت به کام سمک
سایه او نور به خورشید داد	عیسی اگر پای به گردون نهاد
آب خضر خاک کف پای اوست	بحر ازل در دل دانای اوست
دامن معراج بر اختر کشید	ختم نبوت چو علم بر کشید

*** در پایان قسمت اول روایت حضرت صادق علیه السلام به این نکته بسیار مهم اشاره دارند:

اقتدا خود بستن ظاهری به مقتدا و تبعیت از يك سلسله حرکات محدود نیست، بلکه اقتدا پیروی کامل در اعمال و اخلاق و عقاید از مقتدای الهی است.

طریحی در کتاب «مجمع البحرین» در این زمینه به پیروی از آیات قرآن مجید و روایات وارده از اهل بیت عصمت علیهم السلام می گوید:

«الْوَلَايَةُ مَحَبَّةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَاتِّبَاعُهُمْ فِي الدِّينِ وَامْتِثَالُ أَوْامِرِهِمْ وَنَوَاهِيهِمْ وَالتَّأَسِّي بِهِمْ فِي الْأَعْمَالِ وَالْإِخْلَاقِ» «1».

ولایت در حقیقت عشق به اهل بیت و پیروی از آنان در دین و اطاعت از اوامر و نواهی آنان و شکل گرفتن از ایشان در اخلاق و اعمال است.

در هر صورت، اقتدای بدین صورت اقتدای عقلانی و وجدانی و طبیعی و شرعی است و باعث سعادت انسان در دنیا و آخرت است و زندگی و حیات و حرکت و عمل در غیر این راه مورت ندامت و علّت حسرت و موجب شقاوت و هلاکت ابدی است، چرا که خداوند اعلام فرموده:

(1) - مجمع البحرين: 1/ 462.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 361

اقتدای به مقتدای بر حق را در همه زمینه‌ها از اقتداکننده می‌پذیریم و اقتدای به غیر آنان را مردود و باطل می‌شماریم.

و خداوند در آیه شریفه قرآنی - که حضرت صادق علیه السلام در دنباله روایت آورده‌اند - می‌فرماید:

زمانی که در نفخ صور دمیده شود نسب برای کسی مطرح نیست و از احدی نمی‌پرسند پسر کیستی، پدر کیستی و به که منسوبی، بلکه آنچه محور و واقعیت است ایمان و اخلاق و عمل صالح است که آن سه حقیقت هم در سایه اقتدای صحیح قابل کسب است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 362

[و قال اميرالمؤمنين عليه السلام: الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف. و قيل لمحمد بن الحنفية رضي الله عنه: من ادبك؟ قال ادبني ربّي في نفسي فما استحسنته من اولى الالباب و البصيرة تبعثهم به و استعملته و ما استقبحتّه من الجهال اجتنبتّه و تركته مستنفرا فاوصلني ذلك الى كنوز العلم]

اقتدا به اوليا

امام صادق علیه السلام روایت باب اقتدا را بدینگونه دنبال می‌کنند:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ارواح قبل از اجساد جنودی جمع و لشگری متفقدند.

چون در عالم شهود ظهور کنند بر حول محور حق نیز اجتماع کنند و آن ارواحی که از حق روی گردان گردند به اختلاف دچار شوند.

از محمد حنفیه پرسیدند:

ادب از که آموختی؟ گفت: از پروردگارم فرا گرفتم، به این صورت که مولایم به من قوتی در عقل و روح کرامت کرد که با آن قوت بین حق و باطل و خوب و بد را تمیز می‌دهم، به همین خاطر هر چه از صاحبان بینش و بصیرت می‌بینم همان را درس عمل برای خود قرار می‌دهم و به روش پاک و پسندیده آنان اقتدا می‌کنم و هر چه از جاهلان و بی‌خبران مشاهده می‌کنم به نظرم ناپسند و قبیح می‌آید به همین

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 363

خاطر از وضع آنان در عین نفرت دوری می‌نمایم و من به لطف حضرت حق از این راه به خزانه‌های دانش رسیده‌ام.

برگشته زمیخانه دو آشفته مستیم

ما و دل سودا زده سر مست الستیم

با خاک در خاک نشینان تو پستیم

با افسر سلطانی کونین بلندیم

المنة لله کر این واهمه رستیم

موهوم بود هستی ما سرّ تو موجود

زین شیشه بشکسته در این بادیه خستیم

ما شیشه شکستیم و کف پای ملک را

چون نیست شلسم از همه با عشق تو هستیم

با عشق تو دیوانه و با جام تو سرمست

«1»

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 364

[وَلَا طَرِيقَ لِلْأَكْيَاسِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اسْلَمَ مِنَ الْاِقْتِدَاءِ لِأَنَّهُ الْمَنْهَجُ الْأَوْصَحُ وَالْمَقْصَدُ الْأَصَحُّ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَعَزَّ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: [أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ افْتَدِه] «1»]

اقتدای صحیح بهترین راه هدایت

حضرت امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

هیچ راهی برای مؤمن زبیرک سالم تر از اقتدای صحیح و پیروی الهی نیست؛ چرا که اقتدا به حق و انبیا و ائمه و قرآن و عالمان ربانی راهی است واضح و مقصدی است صحیح و از هر راهی درست تر و بهتر و با منفعت تر، چرا که راه عقل به جمیع حقایق وفا نمی کند؛ زیرا عقل در وجود هر انسان عقل جزئی است و عقل جزئی احاطه به تمام احکام و واقعیت ها برایش محال است و راه های دیگر به طریق اولی ضعیف تر، اما پیروی از حضرت حق پیروی از وجودی است که به تمام حقایق خبیر است و پیروی از انبیا و ائمه علیهم السلام پیروی از عقل متصل به عقل کُل است و پیروی از قرآن، گرفتن نور از منبع لا یزالی است و پیروی از عالمان واجد شرایط پیروی از راهنمای آگاه به سوی توحید و نبوت و امامت است.

(1) - انعام (6): 90.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 365

خداوند عزیز در قرآن مجید می فرماید:

[أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ افْتَدِه] «1».

آنان [که در آیات گذشته به عنوان پیامبران از ایشان یاد شد] کسانی هستند که خدا هدایتشان کرد، پس به هدایت آنان اقتدا کن.

ملاحظه می کنید آیه شریفه راه اقتدای صحیح را نشان می دهد.

انبیای الهی در جامعه بشری بنا به نقل «نهج البلاغه» طیباند و خلق از نظر عقل و روح و نفس مریض و تنها راه علاج این مرض به دست آن طیبیان است.

ما طیبانیم شاگردان حق	بحر قلزم دید ما را فانفلق
آن طیبیان طبیعت دیگرند	که بدل از راه نبضی بنگرند
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم	کز فراست ما به عالی منظریم
ما طیبیان فعالیم و مقال	ملهم ما پرتو نور جلال «2»

(1) - انعام (6): 90.

(2) - مثنوی معنوی، مولوی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 366

[وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: **إِنَّمَا أُوحِیْنَا إِلَیْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیْفًا**] «1». فَلَوْ كَانَ لِدینِ اللَّهِ تَعَالَى مَسْئَلُكَ أَفْوَماً مِنَ الْإِفْتِدَاءِ لَنَدَبَ أَوْلِیَاءُهُ وَأَنْبِیَاءُهُ إِلَیْهِ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ: فِی الْقَلْبِ نَوْرٌ لَا یُضِیْءُ إِلَّا فِی اتِّبَاعِ الْحَقِّ وَقَصْدِ السَّبِيلِ وَهُوَ مِنْ نُورِ الْأَنْبِیَاءِ مُودَعٌ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِیْنَ]

اقتدا به آیین حنیف

و نیز خداوند عزوجل در قرآن مجید می فرماید:

ای حبیب من! به تو وحی کردم که به آیین حنیف ابراهیم اقتدا کن.

پس از ذکر این آیه حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

اگر از برای دین الهی مسلکی و راهی محکم‌تر و استوارتر از اقتدای به حق و پیروی صحیح بود عاشقان و انبیای خود را به آن دعوت می‌فرمود:

و نیز از حضرت رسالت پناه نقل می‌کنند:

در قلب مؤمن نوری است که نمی‌درخشد مگر در سایه اقتدای به حق و اجتناب از باطل و اختیار کردن راه وسط و دوری از افراط و تفریط و این نور در حقیقت نور انبیاست که خداوند مهربان در قلوب مردم مؤمن به امانت گذاشته است.

(1) - نخل (16): 123.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 367

در پایان روایت باید به این نکته متذکر شد که:

دوری از اقتدای صحیح باعث خاموش شدن چراغ فطرت و افتادن در چاه ضلالت و از دست دادن سعادت دنیا و آخرت است و این دوری آدمی را مصداق آیات زیر می‌نماید:

[سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ] «1».

بی‌تردید برای کسانی که [به خدا و آیاتش] کافرنده مساوی است چه [از عذاب] بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند.

[مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا] «2».

کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود.

[أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ] «3».

آنان کسانی‌اند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی‌اثر شده، و برای آنان هیچ یآوری نخواهد بود.

(1) - بقره (2): 6.

(2) - انعام (6): 125.

(3) - آل عمران (3): 22.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 368

باب

60

در مدح عفو

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 371

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ وَالْمُتَّقِينَ.

وَتَفْسِيرُ الْعَفْوِ أَنْ لَا تُلْزِمَ صَاحِبَكَ فِيمَا اجْتَرَمَ ظَاهِرًا وَتَنَسَى مِنَ الْأَصْلِ مَا أَصَبَتْ مِنْهُ بَاطِنًا وَتَزِيدَ عَلَى الْأَخْتِيَارَاتِ إِحْسَانًا.

وَلَنْ يَجِدَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا إِلَّا مَنْ قَدْ عَفَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَفَّرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَرَزَنَهُ وَالْبَسَهُ مِنْ نَوْرِ بَهَائِهِ لِأَنَّ الْعَفْوَ وَالْعُفْرَانَ صِفَتَانِ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْدَعَهُمَا فِي اسْتِرَارِ اصْفِيَائِهِ لِيَتَخَلَّقُوا مَعَ الْخَلْقِ بِاخْلَاقِ خَالِقِهِمْ وَجَاعِلِهِمْ كَذَلِكَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ] «1».

وَمَنْ لَا يَغْفُو عَنْ بَشَرٍ مِثْلِهِ كَيْفَ يَرْجُوا عَفْوَ مَلِكٍ جَبَّارٍ؟ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ يَا مُرَّةُ بِهَذِهِ الْحِصَالِ قَالَ: صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَاعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاحْسِنْ إِلَى مَنْ اسَاءَ إِلَيْكَ.

وَقَدْ أَمَرْنَا مُتَابِعِيهٖ يَقُولِہٖ تَعَالٰی: [وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوہٗ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْہٗ فَأَنْتَهُوْا] «2».

وَالْعَفْوُ سِرُّ اللّٰہِ فِی قُلُوبِ خَوَاصِّہٖ فَمَنْ بَشَّرَ اللّٰہُ لَہٗ یَسِّرَ لَہٗ.

(1) - نور (24): 22.

(2) - حشر (59): 7.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 372

وَكَانَ رَسُولُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمُ یَقُولُ: اِیْعِزُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَّکُونَ کَاِبٰی ضَمُّمٍ؟ قَالُوْا:

یَا رَسُولَ اللّٰہِ مَا اَبُو ضَمُّمٍ؟ قَالَ: رَجُلٌ مِّنْ قَبْلُکُمْ کَانَ اِذَا اصْبَحَ یَقُولُ:

اللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَدْ تَصَدَّقْتُ بِعِرْضِیْ عَلٰی النَّاسِ عَامَّةً.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 373

[العفو عند القدرة من سنن المرسلین و المتقین]

عفو و گذشت

در این فصل وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از مهم ترین اوصاف حمیده و صفات پسندیده که روش انبیا و متقیان بوده، یعنی صفت با عظمت عفو و گذشت اشاره می نماید.

عفو و گذشت در جایی است که انسان از پدر و مادر، از زن و فرزند، از اقربا و خویشان و از دوست و آشنا و از مردم، آزاری وادیتی ببیند که آن آزار و اذیت معلول بی خبری، غفلت، جهل، حسد، کم ظرفیتی و اشتباه و خطای آزارکننده باشد، در تمام این موارد خداوند مهربان و انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام و عرفای شامخ و اولیای کامل، دستور گذشت و عفو می دهند و پس از عفو دستور به احسان و نیکی درباره آزار دهنده صادر می کنند.

اما اگر انسان در میدان جنگ با کفار و مشرکان روبرو شد، کفار و مشرکانی که به مملکت اسلام و ملت قرآن هجوم آورده‌اند، جای عفو و گذشت نیست، بلکه جای جنگ و جهاد و زمینه نابود کردن دشمن و از بین بردن اعدای دین است، مگر این که دشمن به طور واقع از نقشه شومش برگردد و به خواسته‌های مردم مؤمن گردن نهد و خسارات وارده را جبران نماید و از مردم مسلمان طلب صلح کرده و از کردارش به طور مسلم پشیمان شده باشد و یا در ضمن جنگ، با اسلام عزیز آشنا

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 374

شده و بخواهد به نحو حقیقت به آغوش اسلام آید، در این مرحله جای صلح و عفو و گذشت و بردباری است.

قرآن مجید می‌فرماید:

نیکوترین رنگ در بزم وجود رنگ خداست و منظور قرآن از این رنگ صفات حضرت حق است و عفو و گذشت از خطاکار و اشتباه کننده در حالی که خطاکار به اشتباهش پی برده و پشیمان شده از اوصاف حضرت اوست.

[صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ] «1».

[به یهود و نصاری بگوئید:] رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟ و ما فقط پرستش کنندگان اویم.

عفو کلید گشایش و زمینه فرج و راه حل مشکلات و جذب کننده افراد و پشیمان کننده خطاکار و عامل دوستی و محبت بین آزار کشیده و آزار دهنده است.

غضب و خشم شرّ است و عفو و گذشت نیکی و خیر، غضب از اوصاف ابلیس و عفو از صفات حضرت باری تعالی است.

در برابر آزار و خطای هم نوعان و مردم مؤمن و مسلمان و اقوام و اقربا، مسئله گذشت و عفو و حلم و بردباری و صبر و حوصله را به تمرین بگذارید، تا به تدریج به این حسنه الهیه آراسته شده و وجودتان تبدیل به منبع خیر و ظرف کرامت گردد.

عفو در معارف الهی به عنوان عبادت شناخته شده و ثواب‌های مهمی بر صاحب عفو مترتب است.

گذشت، طرف مقابل را از انسان شرمنده می کند و او را در سنگر انفعال می برد و چه بسا که حلم و صبر و عفو و گذشت انسان، چراغ پر فروغ هدایت برای دیگران می گردد.

(1) - بقره (2): 138.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 375

به هنگام آزار دیدن از مردم و هجوم طوفان غضب و خشم که می خواهد انسان را از مدار حق و حقیقت جدا کند، به یاد خدا افتید و به جناب حق پناه ببرید و به لطف و مرحمت او تکیه بزنید و به خصوص به یاد این حقیقت بیفتید که در این دوره عمر از چه گناهان زیاد و بزرگی که شما مرتکب شدید او درگذشت و عفو کرد و شما را بخشید، پس به شکرانه عفو او از شما، از مردم بگذرید و از خطا و آزارشان چشم پوشید و از آنان گذشت کنید و برای ایشان از حضرت حق جلّ و علا طلب مغفرت نمایید و اگر لازم باشد به آنان نیکی و احسان کنید تا با خدای مهربان هم سو گشته و هم اخلاق جناب او گردید و قلب و روحتان هم رنگ آن حضرت شود.

عفو در قرآن مجید

قرآن مجید در دو جهت در مسئله عفو سخن دارد، در يك جهت خبر از عفو الهی نسبت به خطاکاران توبه کار می دهد و در جهت دیگر از مردم می خواهد نسبت به یکدیگر اهل گذشت و عفو باشند تا در این زمینه با حضرت حق هماهنگ شوند.

عفو خداوند از بندگان

[وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ* ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ]

«1».

و [یاد کنید] زمانی که [برای نازل کردن تورات] چهل شب با موسی وعده

(1) - بقره (2): 51 - 52.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 376

گذاشتیم، سپس شما بعد از [غایب شدن] او گوساله را معبود خود گرفتید، در حالی که [به سبب این کار بسیار زشت] ستمکار بودید.* سپس بعد از آن [کار زشت] از [گناه] شما درگذشتیم، تا سپاس‌گزاری کنید.

عنایت کنید که خداوند مهربان از چنان گناه سنگینی از گناهکاران بنی اسرائیل، پس از توبه و بیداری و توبه از زشتی عمل گذشت کرد و آنان را بخشید، بر ما بندگان لازم و فرض است که از حضرت دوست متابعت کرده و از خطای برادران و آشنایان و هر کس به ما آزار دهد به خاطر خدا گذشت کنیم و طرف خود را ببخشیم.

[وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَنْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ] «1».

و یقیناً خدا وعده‌اش را [در جنگ احد] برای شما تحقق داد، آن گاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه‌کن شدنشان می‌کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کار [جنگ و غنیمت و حفظ سنگری که محل رخنه دشمن بود] به نزاع و ستیز برخاستید، و پس از آن که [در شروع جنگ] آنچه را از پیروزی و غنیمت دوست داشتید، به شما نشان داد [از فرمان پیامبر در رابطه با حفظ سنگر] سرپیچی کردید، برخی از شما دنیا را می‌خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود، سپس برای آن که شما را امتحان کند از [پیروزی بر] آنان بازداشت و از شما درگذشت؛ و خدا بر مؤمنان دارای فضل است.

(1) - آل عمران (3): 152.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 377

[فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا] «1».

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشت‌کننده و بسیار آمرزنده است.

[إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا] «2».

اگر کار خیری را آشکار کنید، یا آن را پنهان دارید، یا از بدی [دیگران] گذشت کنید، [کاری مورد پسند خدا انجام داده‌اید]؛ یقیناً خدا [با قدرت داشتن بر انتقام] همواره گذشت کننده و تواناست.

[وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ] «3».

و اوست که توبه را از بندگان می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد و آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند.

عفو بندگان از خطاکاران

آیات گذشته نمایشگر عفو و گذشت حضرت حق از عاصیان متجاوز و تبهکاران خود کامه بود که بر اثر بیداری و توبه باعث جذب و عفو و گذشت خدا شدند و اما آیاتی که از بندگان می‌خواهد خطاکاران و آزاردهندگان نسبت به خود را که خطا و آزارشان معلول کم ظرفیتی و جهل و خشم است ببخشند و عفو کنند، عبارت است از:

(1) - نساء (4): 99.

(2) - نساء (4): 149.

(3) - شوری (42): 25.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 378

[وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «1».

و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و گشایش مالی هستند، نباید سوگند یاد کنند که از انفاق مال به خویشاوندان و تهی‌دستان و مهاجران در راه خدا دریغ ورزند، و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی‌دارید خدا شما را بیامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

[فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ قَضًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] «2».

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

[فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] «3».

پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان؛

(1) - نور (24): 22.

(2) - آل عمران (3): 159.

(3) - مائده (5): 13.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 379

زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ] «1».

عفو و گذشت را پیشه کن، و به کار پسندیده فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.

عفو در روایات

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ «2».

علی علیه السلام فرمود: گذشت، تاجی بر تارک مکارم است.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَيْئَانِ لَا يُوزَنُ ثَوَابُهُمَا: الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: دو چیز است که ثواب آن‌ها به اندازه نمی آید.

گذشت و عدالت.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلَّةُ الْعَفْوِ أَفْبَحُ الْغُيُوبِ، وَالتَّسْرُعُ إِلَى الْأَنْتِقَامِ أَكْثَرُ الدُّنُوبِ «4».

و نیز آن حضرت فرمود: کم گذشتی قبیح‌ترین عیب و عجله در انتقام از بزرگ‌ترین گناهان است.

وَقَالَ: شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ «5».

و نیز آن جناب فرمود: بدترین مردم کسی است که از لغزش مردم گذشت نکند و عیب مردم را نپوشاند.

(1) - اعراف (7): 199.

(2) - غرر الحکم: 245، حدیث 5001.

(3) - غرر الحکم: 446، حدیث 10214؛ مستدرک الوسائل: 11/ 320، باب 37.

(4) - غرر الحکم: 465، حدیث 10692.

(5) - غرر الحکم: 245، حدیث 5016.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 380

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

شب معراج قصری مستولی و مشرف بر بهشت را دیدم. از امین وحی پرسیدم:

از کیست؟ گفت: آنان که خشم خود فرو خورند و از مردم گذشت کنند و خدا نیکوکاران را دوست دارد «1».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَفَا عِنْدَ قُدْرَةٍ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْعَشْرَةِ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به وقت قدرت عفو کند خداوند روز لغزش از وی گذشت کند.

مردی از آزار خدمه‌اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد، حضرت فرمود: از آنان گذشت کن که گذشت باعث اصلاح دل آنان است، عرض کرد: در بی ادبی متفاوتند. فرمود: برو از آنان بگذر «3».

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: إِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ اجْرٌ فَلْيَقُمْ. فَلَا يَقُومُ إِلَّا الْعَافُونَ، أَلَمْ تَسْمَعُوا «4» قَوْلَهُ تَعَالَى: [فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ] «5».

نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت منادی فریاد می کند، هر کس بر خدا حقی از اجر دارد برخیزد، بر نمی خیزد مگر آنان که در دنیا از دیگران گذشت کرده و جانب عفو را گرفتند، آیا نشنیدید قول خدا را، هر کس عفو کند و اصلاح نماید پس اجرش با خداست.

(1) - كنز العمال: 7016.

(2) - كنز العمال: 7023.

(3) - مستدرک الوسائل: 7 / 9، باب 95، حدیث 10041.

(4) - أعلام الدین: 337، حدیث 16؛ بحار الأنوار: 182 / 74، باب 7، حدیث 16.

(5) - شوری (42): 40.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 381

مالك اشتر و عفو

او انسانی والا و موجودی الهی و وجودی ملکوتی و مجسمه اعتقاد و اخلاق و عمل صالح بود و آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام در کرامت و بزرگواری آن جناب فرموده درباره کمتر کسی گفته شده است.

به هنگامی که در اوج قدرت و اقتدار و عظمت بود و فرماندهی لشکر عراق را به عهده داشت و نام مبارکش لرزه به تن مخالفان می انداخت وارد بازار کوفه شد، چون همیشه در لباس مساکین و فقرا بود و نشانی برای شناخته شدن نداشت در جمع کسانی که او را نمی شناختند مورد توجه قرار نمی گرفت.

شخصی برای بازیگری و خنداندن دیگران آن جناب را مورد اذیت و آزار و توهین قرار داد، آن مرد با کرامت و صاحب دل بدون این که به شوخی کننده توجه کند راهش را ادامه داد. مردی که ناظر بی تربیتی آن شخص بود جلو آمد و وی را گفت: این شخص را شناختی؟ گفت: نه، گفت: این انسان بی نظیر و گوهر گرانبهای صدف دین مالک اشتر نخعی بود، آزارکننده از پی مالک روان شد و از هر کس که امکان داشت خط سیر مالک را پرسید تا آن منبع فیض را در مسجد یافت که مشغول نماز است، صبر کرد تا مالک به نمازش خاتمه داد، به محضرش عرضه داشت: اسائه ادب مرا ببخش و بر من کرم نموده از من گذشت کن، مالک در برابر اصرار او فرمود: من از تو نگرانی ندارم چون آن عمل تحقیر کننده را انجام دادی و بر تو گناه بود، من به این مسجد آمدم و این دو رکعت نماز را محض جلب رضای حق و غفران الهی به سوی تو بجا آوردم! «1»!

(1) - داستان راستان: 91/1.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 382

گل است آن که بر پای کس خار نیست

بهشت است آنجا که آزار نیست

اگر با کست جور و پیکار نیست

فرشته سرشت و بهشتی وشی

به بازار گیتی خریدار نیست

بجز دانش و دین دل هوشمند

نصیبی بجز قهر دادار نیست

بر آنان که بد کیش و تیره دلند

دل هوشمندان گرفتار نیست

به بازیچه عالم بی ثبات

بصیدی و قیدی گرفتار نیست

شد آزاد جان هر که با یاد دوست

که دامش به جز زلف دلدار نیست «1»

الهی بر آن پاک دل مرحبا

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 383

[وَتَفْسِيرُ الْعَفْوِ أَنْ لَا تُلْزِمَ صَاحِبَكَ فِي مَا أَجْرَمَ ظَاهِرًا وَتَنْسَى مِنَ الْأَصْلِ مَا أَصَبَتْ مِنْهُ بَاطِنًا وَتَزِيدَ عَلَى الْأَخْتِيَارَاتِ إِحْسَانًا. وَلَنْ يَجِدَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا إِلَّا مَنْ قَدْ عَفَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَفَّرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَزَيَّنَهُ وَالْبَسَهُ مِنْ نَوْرِ بَهَائِهِ لِأَنَّ الْعَفْوَ وَالْعُفْرَانَ صِفَتَانِ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْدَعَهُمَا فِي اسْتِرَارِ اصْفِيَائِهِ لِيَتَخَلَّفُوا مَعَ الْخُلُقِ بِاخْلَاقِ خَالِقِهِمْ وَجَاعِلِهِمْ كَذَلِكَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «1». وَمَنْ لَا يَعْفُو عَنْ بَشَرٍ مِثْلِهِ كَيْفَ يَرْجُوا عَفْوَ مَلِكٍ جَبَّارٍ؟ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ يَأْمُرُهُ بِهَذِهِ الْخِصَالِ قَالَ: صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَاعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاحْسِنِ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ. وَقَدْ أَمَرْنَا بِمُتَابَعَتِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى:

[وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا] «2». وَالْعَفْوُ سِرُّ اللَّهِ فِي قُلُوبِ خَوَاصِّهِ فَمَنْ بَشَّرَ اللَّهُ لَهُ يَسَّرَ لَهُ]

(1) - نور (24): 22.

(2) - حشر (59): 7.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 384

لذت عفو

در حدیث پنجاه و هفتم در رابطه با حلم و بردباری که بی ارتباط به مسئله عفو نیست، چرا که عفو میوه شیرین حلم است، مسائلی گذشت از این جهت توضیح و تفسیر بیشتری را در این فصل لازم نمی بینم و به ترجمه آن اکتفا می کنم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

معنی عفو این است که هرگاه از کسی جرمی و تقصیری به تو واقع شد از پی او برای انتقام گرفتن نروی و حتی آن جرم و اذیت را به او اظهار نکنی و به رخ او نکشی و از زیان و دل و ظاهر و باطن او را در این زمینه فراموش کنی و بیش از پیش به وی احسان و نیکی کنی!

به این صفت کمال و گوهر گرانبها کسی راه نمی برد مگر این که لذت عفو حضرت حق را نسبت به گناهانش چشیده باشد و پروردگار مهربان وی را به صفات ستوده و اطوار محموده مزین نموده و به نور بهای خود او را غرق کرده باشد که عفو و گذشت کار مردان خداست و این صفت الهی در خور هر ظرفی و هر موجودی نیست.

عفو و مغفرت و گذشت و بخشش نسبت به تقصیر و عصیان مردم از صفات الهی است که در قلب بندگان برگزیده جنبه امانت دارد، این گوهر تابناک معنوی در قلوب اولیا برای آن است که با عباد خدا چون خدا رفتار کنند، چه این که بنده ضعیف هر چند مستغرق در عبادت و بندگی باشد، باز محتاج به عفو و فضل خداست و به عبادت تنها نمی توان مستحق درجات عالیه شد.

خداوند دستور داده که عفو کنید و پرده پوشی ننمایید، مگر دوست ندارید مورد عفو حق قرار بگیرید، کسی که از دیگران گذشت ندارد چه توقعی از گذشت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 385

حضرت الهی دارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوند به من سه خصلت امر کرد:

1- حق صله رحم را بجای آر گرچه آنان از تو رمیده باشند.

2- از هر که به تو ظلم کرده عفو کن.

3- به هر که به تو بدی کرده احسان و نیکی آور.

و خود حضرت رسالت پناهی بارها مردم را به رعایت این سه خصلت امر فرمود و از پیروی از حالات شیطانی نهی کرد و ما بر اساس آیات قرآن مجید ملزم هستیم به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می کند عاشقانه گردن نهیم و از آنچه نهی می فرماید پرهیزیم.

عفو کردن و گذشت از تقصیر دیگران، سری است از اسرار الهی که مخصوص قلب خواص از عباد است و بشارتی از جانب حق به سوی بندگان آراسته، به این معنی که ای بندگان! هرگاه شما را که بنده و مخلوقید امر به عفو کنم، پس من که خالق شمایم به این حقیقت و خرج کردنش اولی ترم، هر کس به این صفت موصوف باشد خداوند مشکلاتش را حل و کار دنیا و آخرتش را آسان می کند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 386

[وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: اِعْجِزْ احْدَكُمُ اِنْ يَكُونُ كَأَبِي ضَمَضِمٍ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَبُو ضَمَضِمٍ؟ قَالَ: رَجُلٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ كَانَ اِذَا اصْبَحَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ قَدْ تَصَدَّقْتُ بِعِزِّیْ عَلَی النَّاسِ عَامَّةً]

ابو ضمضم و عفو

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به یارانش می فرمود:

شما از این که مانند ابو ضمضم باشید عاجز و ناتوانید؟

عرضه داشتند: ابو ضمضم چگونه بوده؟ فرمود: او انسانی بود که هر وقت صبح می کرد می گفت:

خداوندا! من بدی و تقصیر هر کس را نسبت به خود گذشتم و بندگان را در این زمینه حلال کرده و بخشیدم.

خداوندا! توفیق آراسته شدن به مکارم و محامد اخلاقی و پاک شدن از رذایل و پلیدی های نفسانی را به همه ما مرحمت فرما که آنچه باید بیابیم، تنها از خزانه عنایت تو باید یافت که نزد غیر تو به حق تو چیزی یافت نمی شود و برای انسان غیر تو یار و یآوری وجود ندارد.

ما سریر سلطنت در بینوایی یافتیم

لذت رندی ز ترک پارسایی یافتیم

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 387

سال‌ها در یوزه کردیم از در صاحب‌دلان	مایه این پادشاهی زان گدایی یافتیم
همت ما از سر صورت پرستی درگذشت	لاجرم در ملک معنی پادشایی یافتیم
پرتو شمع تجلی بر دل ما شعله زد	این همه نور و ضیا زان روشنائی یافتیم
صحبت میخوارگان از خاطر ما محو کرد	آن کدورت‌ها که از زهد ریایی یافتیم
بیش از این در سر غرور و سرفرازی داشتیم	ترك سر کردیم و زان زحمت رهایی یافتیم
گر چه آسیب فلک بشکسته ما را چون عبید	از دروهای بزرگان مومیایی یافتیم»1«

(1) - عبید زاکانی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 388

باب

61

در حسن خلق

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 391

قال الصادق عليه السلام:

الْخُلُقُ الْحُسْنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَنُزْهَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَبِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَقُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي كُلِّ وَلِيٍّ وَصَفِيٍّ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ابْنُ أَنْ يَتَرَكُ الطَّافَةَ وَحُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي مَطَايَا نُورِهِ الْأَعْلَى وَجَمَالِهِ الْأَزْكَى، لِأَنَّهَا خَصْلَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا الْأَعْرَفُ بِرَبِّهِ، وَلَا يَعْلَمُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَاتَمُ زَمَانِنَا حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْخُلُقُ الْحُسْنُ الطُّفُّ شَيْءٌ فِي الدِّينِ وَاثْقَلُ شَيْءٌ فِي الْمِيزَانِ، وَسُوءُ الْخُلُقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخُلُّ الْعَسَلَ، وَإِنْ ارْتَقَى فِي الدَّرَجَاتِ فَمَصِيرُهُ إِلَى الْهَوَانِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُسْنُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَصَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِعُصْنِهَا يَجْذِبُهُ إِلَيْهَا، وَسُوءُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ فَصَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِعُصْنِهَا يَجْذِبُهُ إِلَيْهَا.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 392

[الْخُلُقُ الْحُسْنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَنُزْهَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَبِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَقُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى]

حقیقت خلق حسن

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خُلُقُ نیکو، حسن و زیبایی در دنیا و پاک و طهارت در آخرت است، تمام دین به اوست و عامل قرب انسان به حضرت حق است.

خلق حسن از اعظم نعم الهی و موجب بسط رزق و محبوبیت نزد خالق و مخلوق و راحت انسان در زندگی و علت ارتقای آدمی در درجات عالی کمال و رشد است.

خلق حسن مجموعه‌ای از صفات حمیده و اوصاف پسندیده، از قبیل خوشرویی، مهربانی، مودت، محبت، تواضع، خضوع، خشوع، عفو، احسان به پدر و مادر و جود و سخا و کرم و مروّت است.

قسمتی از این موضوعات را در روایات گذشته «مصابح الشریعة» مانند سخا در باب 53، مواخات باب 55، حلم باب 57، تواضع باب 58، عفو باب 60، به نحو مفصل شرح دادم و توضیح موضوعات دیگر از قبیل احسان به والدین در

باب 71 و صبر در قسمت 91 و حیا در باب 93 با خواست خداوند خواهد آمد، به همین خاطر روایت این باب را که نسبت به صفات پسندیده، جنبه عنوان دارد فقط ترجمه کرده و از وجود مقدس حضرت حق عاجزانه می‌خواهم که همه ما را متخلّق به اخلاق حسنه بنماید.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 393

[وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي كُلِّ وَلىٍّ وَصَفِيٍّ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ابْنُ أَنْ يَتْرُكَ الطَّافَةَ وَحُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي مَطَايَا نُورِهِ الْأَعْلَى وَجَمَالِهِ الْأَرْكَى، لِأَنَّهَا خَصْلَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا الْأَعْرَفُ بِرَبِّهِ، وَلَا يَعْلَمُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى]

حسن خلق، حقیقتی است که باید آن را در نفس و جان پاک اولیا و اصفیای حق یافت که هر ظرفی خزینه این گنج و هر صدق جایی تجلّی این گوهر نیست.

او نخواستۀ الطاف و عنایاتش و حسن خلق را، مگر برای کسانی که متحمل نور اویند و متصف به پاکی و پاکیزگی دل و جان، حسن خلق مخصوص عارف به حق است و قدر آن را فقط خدا می‌داند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 394

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَاتَمُ زَمَانِنَا حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْخُلُقُ الْحَسَنُ الطَّيْفُ شَيْءٌ فِي الدِّينِ وَأَثْقَلُ شَيْءٍ فِي الْمِيزَانِ، وَسُوءُ الْخُلُقِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعُسْلَ، وَإِنْ ارْتَقَى فِي الدَّرَجَاتِ فَصَصِيرُهُ إِلَى الْهُوَانِ «1»]

حضرت ختمی مرتبت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

نیکویی خلق و خلق نیکو لطیف‌ترین حقیقت در آئینه دین و سنگین‌ترین و پرارزش‌ترین گوهر در ترازوی عمل است و چون انگشتی که زینت دست است، زینت انسان است.

خلق بد عامل فساد عمل انسان است چنان که سرکه عامل نابودی و ازین رفتن عسل است.

آلوده به سوء خلق هرچند در کمالات دیگر ترقی کند، باید بداند که به خاطر سوء خلقش اهل عذاب و مستحق نار نیران و هوان و ذلّت و پستی است.

(1) - بحار الأنوار: 393 / 68.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 395

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُسْنُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَصَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِعُصْنِهَا يَجْذِبُهُ إِلَيْهَا، وَسُوءُ الْخُلُقِ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ فَصَاحِبُهَا مُتَعَلِّقٌ بِعُصْنِهَا يَجْذِبُهُ إِلَيْهَا]

و باز رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:

خلق نیکو درختی است در بهشت که دارنده اخلاق حمیده متعلق به شاخه آن است، چنانچه بدخلقی شجره‌ای است در جهنم که صاحبش متعلق به شاخه آن و مجذوب به جاذبه آن درخت جهنمی است.

[إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ] «1».

آن درختی است که در قعر دوزخ می‌روید.

بکوشید که در مرحله اول، مراحل حسن خلق و سوء خلق را بشناسید و چون از طریق قرآن و کتب حدیث و نوشته‌های اخلاقی، به خصوص «جامع السعادات» و «محجة البيضاء» به موارد هر دو معرفت پیدا کردید، به صفات حمیده و خلق حسن آراسته شوید و از اوصاف شیطانی و سوء خلق پرهیزید که راهی برای تحصیل سعادت دارین جز آراستگی به حسنات و پیراستگی از سیئات نیست.

باز آی که از غیر تو پرداخته‌ام دل

ای سرّ تو را سینه سودا زده منزل

(1) - صفات (37): 64.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 396

قربان تو می کردم اگر یافتمی جان	بر زلف تو می بستم اگر داشتمی دل
جز نقش خط از روی نکویت خط هستی	نقشی است که گردون زده بر آب به باطل
من روی چو زر کرده ام از عشق تو بنمای	بر گردنم آن ساعد چون سیم حمایل
ما زنده به عشقیم که بی فاصله ما را	جاری است چو خون در کبد و عرق و مفاصل
بردار ز گل ذره محجوب صفا را	ای بر همگی پرتو خورشید تو شامل «1»

(1) - صفا اصفهانی.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 399

باب 62

در علم و دانش

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعِلْمُ أَصْلُ كُلِّ حَالٍ سَنِيٍّ وَمُنْتَهَى كُلِّ مَنْزِلَةٍ رَفِيعَةٍ، لِذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ
إِنِّي عِلْمُ التَّقْوَى وَالْيَقِينِ.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ وَهُوَ عِلْمُ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَفِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَهُوَ الْإِخْلَاصُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ بِالْإِخْلَاصِ.

وَالْعِلْمُ أَنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَخْتِاجُ إِلَى كَثِيرِ الْعَمَلِ، لِأَنَّ عِلْمَ سَاعَةٍ يُلْزِمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَ طَوِيلِ الْعَمَلِ.

قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ حَجَرًا مَكْتُوبًا عَلَيْهِ: أَقْلَبْنِي فَقَلْبُهُ فَإِذَا عَلَيْهِ مِنْ بَاطِنِهِ مَكْتُوبٌ: مَنْ لَا يَعْمَلُ بِمَا يَعْلَمُ مَشُومٌ عَلَيْهِ طَلَبُ مَا لَا يَعْلَمُ وَمَرْدُودٌ عَلَيْهِ مَا عَمِلَ.

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْوَنَ مَا أَنَا صَانِعٌ بِعَالِمٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ عُقُوبَةً بَاطِنِيَّةً أَنْ أَخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةً ذَكَرَى.

وَلَيْسَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى طَرِيقٌ يُسَلِّكُ إِلَّا بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ زَيْنُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيَا وَسَيِّئُهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَبِهِ يَصِلُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 400

وَالْعَالِمُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يَنْطِقُ عَنْهُ أَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ وَأَوْرَادُهُ الزَّكَايَةُ وَصَدَقَهُ تَقْوَاهُ، لَا لِسَانُهُ وَمُنَاطَرَتُهُ وَمُعَادَلَتُهُ وَتَصَاوُلُهُ وَدَعْوَاهُ.

وَلَقَدْ كَانَ يَطْلُبُ هَذَا الْعِلْمَ فِي غَيْرِ هَذَا الزَّمَانِ مَنْ كَانَ فِيهِ عَقْلٌ وَنُسْلٌ وَحَيَاءٌ وَخَشْيَةٌ وَأَنَا أَرَى طَالِبَهُ الْيَوْمَ مَنْ لَيْسَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ.

وَالْمُعَلِّمُ يَخْتِاجُ إِلَى عَقْلِ وَرَفِيقٍ وَشَفَقَةٍ وَنُصْحٍ وَحِلْمٍ وَصَبْرٍ وَبَذَلٍ.

وَالْمُتَعَلِّمُ يَخْتِاجُ إِلَى رَغْبَةٍ وَارَادَةٍ وَفَرَاغٍ وَنُسْلٍ وَخَشْيَةٍ وَحِفْظٍ وَحَزْمٍ.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 401

[العلم اصل كل حال سنى و منتهى كل منزلة رفيعة، لذلك قال النبي صلى الله عليه و آله: طلب العلم فريضة على كل مسلم اى علم التقوى و اليقين]

علم دين

در این قسمت از دعا راهنمایی‌های سودمند و با منفعتی قرار دارد.

از متن روایت و جمله به جمله آن استفاده می‌شود که منظور از علم در این روایت علم خاص است و آن علم دین و علم تقوا و یقین می‌باشد که بر تمام عباد حق به طور حتم واجب عینی است.

گرچه اسلام عزیز به هر عملی که در جهت خدمت به انسان است اهمیت داده، ولی اهتمام اسلام به علم دین که در حقیقت علم تربیت است فوق العاده می‌باشد.

در جلد اول این کتاب به قسمتی از آیات و روایات باب علم و ارزش این حقیقت که نور خدا در قلوب بندگان است اشاره شد، تفصیل آیات باب علم و روایات فصل دانش را اگر خواستید به کتاب پرقیمت «بحار الأنوار» جلد اول و «الکافی» جلد اول و «محة البيضاء» جلد اول و «دانش مسلمین» نوشته محمد رضا حکیمی مراجعه کنید و رنج و زحمات طالبان علم در اسلام و خدمات آنان را در کتب «اعیان الشیعة» و «الذریعة» شیخ آقا بزرگ و «شیعه و فنون اسلام» علامه صدر ملاحظه کنید.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 402

من اگر بخواهم به تمام این واقعیت‌ها در پرتو این روایت اشاره کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود، از این جهت به ترجمه مختصر روایت اکتفا کرده و می‌گذرم و چون منظور علم در روایت علم دین است به محضر عزیزان عرضه می‌دارم که کلیه مجلدات «عرفان اسلامی» توضیح همین روایت شریفه است؛ چرا که در صد باب کتاب «مصباح الشریعة» وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به بسیاری از شؤون اخلاقی و عرفانی و عملی و تکالیف الهیه اشاره فرموده‌اند که اگر کسی موفق به خواندن آن صد روایت و توضیحات این فقیر الی الله شود، در حقیقت در حدی عالم به دین شده و از پی آن لازم و واجب است به عمل خالصانه نسبت به آن علم اقدام نماید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

دانش، ریشه همه اوصاف پسندیده و مبدأ و منشأ هر کار خیر و منتهای هر درجه بلند و مقام عالی است.

هر کس علم ندارد نور و روشنایی ندارد و آن کس که از دانش بی‌بهره است از علم خداپسندانه محروم است، جاهل را قیمتی نیست که جاهل از درجه اعتبار ساقط و از نظر عمر و عمل بدون شک مغبون و مردود و از رحمت حضرت الهی در دو جهان محروم است.

علم به تقوا و یقین

حضرت رسالت پناه فرموده‌اند:

طلب دانش بر تمام مسلمانان خواه مرد و یا زن واجب است، مراد از این علم، معرفت به تقوا و یقین است.

علامه مجلسی در توضیح این جمله می‌گوید:

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 403

علم تقوا علم به اوامر و نواهی و تکالیف و مسؤولیت‌هایی است که دانستن و علم به آن، آدمی را از عذاب الهی مصون می‌نماید و علم یقین منظور علم به صفات حق و علم به آخرت و علم به تمام اصول دین و معارف محکم الهیه است «1».

(1) - بحار الأنوار: 2 / 32 - 33، باب 9.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 404

[وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ وَهُوَ عِلْمُ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَفِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ]

طلب علم

در زمینه اهمیت طلب علم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علم را بخواهید گرچه در چین باشد.

و این کنایه از این است که در تحصیل علم دین عذر احدی در پیشگاه حضرت ربوبی مسموع نیست و دور بودن راه معلّم یا متعلّم به عنوان عذر پذیرفته نمی‌شود آن گاه حضرت می‌فرماید:

مراد از علم، معرفت خود است که مقدمه معرفت ربّ است.

[وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ] «1».

و [نیز] در وجود شما [نشانه‌هایی است] آیا نمی‌بینید؟

تمام علوم در کلام امام صادق علیه السلام

سَمِعْتُ ابا عبد الله يقول: وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي اَرْبَعٍ: اَوَّلُهَا: اَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِي اَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّالِثُ اَنْ تَعْرِفَ مَا ارَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ اَنْ تَعْرِفَ

(1) - ذاریات (51): 21.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 405

ما يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ «1».

شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

تمام علوم مردم در چهار چیز است:

1- خداشناسی

2- خودشناسی

3- وظیفه‌شناسی

4- خطرشناسی

آری، چون خود را از نظر جسمی و روحی و عقلی و قلبی و ظاهری و باطنی با کمک قرآن و روایات باب خلقت بشناسی، راه به خداشناسی پیدا کرده و حضرت دوست را از طریق معرفت به خود، خواهی یافت، آن گاه به پیشگاه مقدس آن جناب با کمال ذلت و زاری مترجم به این غزل فیض خواهی شد.

به جان تو اگرم جز تو مدّعی هست

به هر گلی اگرم ناله و نوایی هست

مگو مگو ز کجا آمدی کجا رفتی	بین بین که به جز سایه تو جایی هست
مگو مگو به جهان آشنا کرا داری	بین بین به جهان جز تو آشنایی هست
مرا به غیر هوای تو و رضای تو نیست	هوای دیگر اگر هست و مدعایی هست
ز خاک درگه تو گر روم به جای دیگر	کجا روم به جز این آستانه جایی هست

(1) - الکافی: 50 / 1، باب النوادر؛ الخصال: 239 / 1.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 406

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ «1»]

شناخت نفس

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

هرکس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.

چرا که هرگاه دانست که بدن انسان با وجود ضعف و حقارتی که دارد، محتاج به مدبّر و متصرّف است و بی وجود مدبّر و متصرّف کارهای بدن صورت نمی گیرد، پس به این واقعیت اقرار می کند که جهان هستی با وجود عظمت و جبروت که مشتمل است بر مجردات و مادیات و مرکبات و بسایط و علویات و سفلیات و هرکدام از اینها مشتمل است بر اجناس متعدّده و انواع متشکّله و افراد مختلفه و هر شخصی از آنها مشتمل بر لطایف صنع و عجایب فطرت، چگونه بی مدبّر و متصرف می تواند باشد که مدبّر و متصرّفی ندارد مگر ذات اقدس باری تعالی که جز او هم احاطه به کثرت موجودات و ظاهر و باطن عالم هستی ندارد.

[قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جُمْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا] «2».

(1) - بحار الأنوار: 32 / 2، باب 9، حدیث 22.

(2) - كهف (18): 109.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 407

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، یقیناً دریا پایان می یابد، و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

و چنان که شخص واحد و بدن واحد، زیاده از يك نَفْس نمی تواند داشت و تعدّد نفس در بدن واحد موجب اختلال بدن است، عالم نیز دو مدبّر و بیشتر نمی تواند داشت و گرنه به حکم:

[لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا] «1».

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی تردید آن دو تباه می شد.

فساد در نظام عالم علوی و سفلی راه می یافت و از این نظام عالی از نظم به در می رفت و خیمه حیات ویران می شد.

(1) - انبیاء (21): 22.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 408

[ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَهُوَ الْأَخْلَاصُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ بِالْأَخْلَاصِ. وَاعْلَمْ أَنَّ قَلِيلَ الْعِلْمِ يَخْتِاجُ إِلَى كَثِيرِ الْعَمَلِ، لِأَنَّ عِلْمَ سَاعَةٍ يُلْزِمُ صَاحِبَهُ اسْتِعْمَالَ طَوِيلِ الْعُمْرِ]

علم بی منفعت

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

چون علم به احکام شرع و معرفت نفس و معرفت حق پیدا کردی، لازم است بدانی که هیچ عمل خواه واجب و خواه مستحب، بدون اخلاص به درجه سلامت نمی رسد و به حلیه قبول در نمی آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشگاه حضرت باری عرضه می داشت: پناه به خدا می برم از دانش بی منفعت، یعنی دانشی که در آن عمل نباشد، یا عمل باشد ولی از اخلاص بهره ای نداشته و برای آن عمل از خلوص اثری دیده نشود.

علم اندك مستلزم عمل بسیار است، چرا که تحصیل يك مسئله یا بیشتر زیاده از يك ساعت یا نیم ساعت نیست، ولی عملش مربوط به تمام عمر است؛ زیرا دانستن موجب تکلیف و مکلف تا آخر عمر مسئول عمل است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 409

[قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْثَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ حَجَرًا مَكْتُوبًا عَلَيْهِ: أَفْلَيْتَنِي فَقَلْبُهُ فَإِذَا عَلَيْهِ مِنْ بَاطِنِهِ مَكْتُوبٌ: مَنْ لَا يَعْمَلُ بِمَا يَعْلَمُ مَشُومٌ عَلَيْهِ طَلَبُ مَا لَا يَعْلَمُ وَمَرْدُودٌ عَلَيْهِ مَا عَمِلَ. أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْوَنَ مَا أَنَا صَانِعٌ بِعَالَمٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ عُقُوبَةً بَاطِنِيَّةً إِنْ أَخْرَجَ مِنْ قَلْبِهِ خَلَاوَةً ذَكَرَى]

عیسی علیه السلام فرمود:

سنگی را دیدم که روی آن نوشته بود: مرا برگردان، چون برگرداندم در باطن سنگ نوشته بود: هرکه بر آنچه دانسته عمل نکرد، طلب آنچه را نمی داند برای او شوم است و دنبال کردن علم برای او سودی ندارد که زحمت تحصیل علم بی عمل مردود و بدون اجر و مزد است.

به داود خطاب شد:

آسان ترین عذابی که بر عالم بی عمل روا می دارم از هفتاد شکل عذاب باطنی سخت تر است و آن این است که شیرینی یاد خود را از او می گیرم.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 410

[وَلَيْسَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى طَرِيقٌ يُسَلِّكُ إِلَّا بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ زَيْنُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيَا وَسَيَافُهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَبِهِ يَصِلُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى]

تنها راه رسیدن به خدا علم و معرفت است، وقتی انسان با انبیا و ائمه و قرآن و معارف الهیه آشنا شود، این آشنایی موثر آشنایی با خدا و محرك عشق در قلب انسان نسبت به کمال مطلق است، علم زینت مرد در دنیا و رساننده عالم به بهشت و موجب تحصیل رضا و خشنودی خداست، البته همه این محصولات نتیجه عمل به علم است.

ز دست ابر بخشیدن پیاموز	ز قرص ماه رخشیدن پیاموز
ز جام لاله خندیدن پیاموز	صفا از قطره‌های پاک شبنم
ز بلبل عشق ورزیدن پیاموز	بخوان در چهر گل آیات پاکی
ز موج بحر جنبیدن پیاموز	سرافرازی ز کوهستان فراگیر
ز دور چرخ گردیدن پیاموز	ز چشم اختران شب زنده‌داری
ز ظلمت راز پوشیدن پیاموز	سکوت از تیره شب‌های دل انگیز
ز چشمه سار جوشیدن پیاموز	امید زندگانی از بهاران
ز دریا آسمان دیدن پیاموز	ز مرغان نغمه تسبیح بشنو
چو شهنازی پرستیدن پیاموز	جمال آفرینش را ز صد شوق

[وَالْعَالَمُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يَنْطِقُ عَنْهُ أَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ وَأَوْرَادُهُ الزَّكِيَّةُ وَصَدَقَهُ تَقْوَاهُ، لَا لِسَانَهُ وَمُنَاطَرَتُهُ وَمُعَادَلَتُهُ وَتَصَاوُلُهُ وَدَعْوَاهُ. وَلَقَدْ كَانَ يَطْلُبُ هَذَا الْعِلْمَ فِي غَيْرِ هَذَا الزَّمَانِ مَنْ كَانَ فِيهِ عَقْلٌ وَنُسُكٌ وَحَيَاءٌ وَخَشْيَةٌ وَأَنَا أَرَى طَالِبَهُ الْيَوْمَ مَنْ لَيْسَ فِيهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ]

عالم حقیقی و دانشمند واقعی کسی است که کردارش به علم او گواهی دهد، عملش نیکو و شغلش پسندیده و محمود باشد، تقوا و پرهیزش از حرام و گناه باطنی و ظاهری مصدق علم و معرفتش گردد.

نه این که زبان و گفتارش و مناظره و بحثش و در مناقشات علمی دیگران پریدنش و ادعای ناخالصش گواه علم او گردد که این امور گواه ظلمت و تاریکی است نه شاهد نور و روشنائی!

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در گذشته از زمان، آنان که آراسته به عقل و عبادت و حیا و خشیت بودند به دنبال علم دین می رفتند، ولی در این زمان طالبان علم از این اوصاف حمیده و صفات پسندیده خالی و عاری هستند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 412

[وَالْمُعَلِّمُ يَخْتِاجُ إِلَى عَقْلٍ وَرَفْقٍ وَشَفَقَةٍ وَنُصْحٍ وَحِلْمٍ وَصَبْرٍ وَبَذَلٍ. وَالْمُتَعَلِّمُ يَخْتِاجُ إِلَى رَغْبَةٍ وَارَادَةٍ وَفَرَاغٍ وَنُسْكِ وَخَشْيَةٍ وَحِفْظٍ وَحُزْنٍ]

اوصاف معلّم و متعلّم

در دنباله روایت حضرت صادق علیه السلام به اوصاف معلّم و شاگرد اشاره می کنند و می فرمایند:

اوصاف معلّم

معلم باید دارای اوصاف و امتیازاتی باشد که استفاده از دانش او به وجه اکمل و به نحو اتم میسر گردد:

دارای عقل ورزیده و فکر پسندیده و اندیشه سالم باشد و یقین عقلی بر علمش سایه داشته تا بتواند آنچه را به شاگرد منتقل می کند، از شك و وهم و ظنّ و گمان پاک باشد.

همراه با ملاطفت و رفق و مدارا و نرمی و شفقت و ملایمت و بردباری بوده، تا اگر متعلّم در تحقیق مسئله پافشاری ورزد از غیظ و خشم در امان باشد.

تعلیمش از اغراض فاسده و ریا و خودنمایی دور بوده، اخلاص در عمل را مراعات نماید.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 413

کمال بردباری و صبر را در درس دادن و برخورد به شاگرد مراعات کند.

از بذل و بخشش دانش به آنان که مستعد آموزش واقعیت‌ها هستند دریغ نکند و سعی نماید بخل به او راه پیدا نکند و پنجه در دینش نیندازد.

اوصاف متعلم

متعلم نیز باید دارای اوصاف زیر باشد، تا به درجات عالیّه نایل گردد و از فیوضات ربانیه سرمست شود:

اراده قوی داشتن، به طوری که اگر از آسمان سنگ بیارد سر از درس خواندن و مطالعه و مباحثه بر ندارد و کاری و شغلی مانع از تحصیل او نگردد.

خود را فارغ و یک‌جهته کردن برای تحصیل.

خود را به عبادت و تقوا آراستن که علم صفتی است شریف و کمالی است منیف و در محلّ پست و خسیس جا نمی‌کند.

ملازم خوف الهی بودن که خوف مانع از افتادن انسان در ورطه هلاکت و ضلالت است.

از آنچه منافی قدرت حفظ است اجتناب کردن، تا قوّت حافظه ضعیف نشود.

مقویات تعقل و فکر و اندیشه به کار بردن و از منافیات آن احتراز نمودن و بیداری و سحرخیزی را ملازمت داشتن که با سحرخیزی در فیوضات و برکات و توفیقات به روی انسان باز شود.

حاصل آن که:

از برای تحصیل علم دین و دانش خداشناسی و خودشناسی و وظیفه‌شناسی و خطرشناسی، هرکس هر زحمتی به خود دهد و هر رنج و مشقتی هموار نماید جا دارد و به خاطر علم دین باید از هر چیز دیگر گذشت که گوهری در خزانه خلقت

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 414

هم چون علم دین و دانش حق‌شناسی وجود ندارد.

علم در نزد انبیا

در حدیث است:

أَوَّلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ الْعِلْمُ وَالْخُلُقُ الْحَسَنُ «1»:

اول برنامه‌ای که در قیامت در ترازوی عمل نهند، دانش و خلق نیکو است.

و اول خلعتی که بر دوش حضرت آدم پس از لباس وجود پوشاندند علم بود:

[وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا] «2».

و خدا همه نام‌ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

و بعد از او میراث جمله انبیا گشت و سر دفتر مقامات و احوال همه اولیا آمد و این همان علم است که خلیل جلیل فرمود:

[يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا] «3».

پدرم! همانا برای من [از طریق وحی] دانشی آمده که تو را نیامده؛ بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راهی راست راهنمایی کنم.

و یعقوب علیه السلام گفت:

(1) - شرح نهج البلاغة: 6 / 339.

(2) - بقره (2): 31.

(3) - مریم (19): 43.

[وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ] «1».

و از خدا می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

و از حال خضر خبر دادند:

[وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] «2».

و از پیشگاه خود دانشی ویژه به او آموخته بودیم.

و جای دیگر فرمود:

[وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا] «3».

و به لوط، حکمت و دانش دادیم.

و گفت:

[وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا] «4».

و یقیناً ما به داود و سلیمان، دانش [ویژه] دادیم.

و در حق بهتر و مهتر عالم فرمود:

[وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ] «5».

و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد.

و این علم قطره‌ای است از بحر محیط علم قدیم که آن صفت پاک خداوندی

(1) - یوسف (12): 86.

(2) - کهف (18): 65.

(3) - انبیاء (21): 74.

(4) - نمل (27): 15.

(5) - نساء (4): 113.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 416

است جلّ جلاله، هم چون صفت‌های دیگر چون حیات و قدرت و سمع و بصر و کلام و امثال آن.

علم کسی و قدرتی

و هم چنان که روح و جسم آدم صفی علیه السلام از قدرت و حکمت در وجود آمد این علم که منبع اخلاق او بود، هم بر آن ترتیب به دو قسم نازل شد:

1- کسی.

2- قدرتی.

آنچه قدرتی بود بر عطای محض بی‌علت تعلّق گرفت و آنچه حکمتی بود به جهد و کسب مردم حواله گشت.

قسم عطایی انبیا را آمد و بس.

این قسم که کسی بود بر جمله ذریت بنی آدم به نسبت مراتبی که در اصل خلقت با سرشت هر یکی همراه است منقسم گشت و اگرچه همه اولیا را به قدر متابعت انبیا از قسم عطایی نیز حظّی بود، اما قاعده سلوک از برای ایشان اقوی است که:

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلِيًّا جَاهِلًا قَطُّ.

خداوند هرگز مقام ولایت را به انسان جاهل نمی‌سپارد.

و این از آن است که سلوک روش نفس است که علم کسی تعلّق بدو دارد.

هم چنان که علم عطایی تعلّق به روح دارد و چون نفس از عالم حکمت در وجود آمده است به واسطه احتیاج، لاجرم تحصیل علم کسی او را بی سبب میسر نگردد و روح چون از عالم قدرت آمد از سبب مستغنی است و همیشه فیض از علم ازل

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 417

می پذیرد و بی واسطه و:

[إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ] «1».

یقیناً تو قرآن را از نزد حکیمی دانا فرا می گیری.

اشاره بدین معناست.

علم دین، اشرف تمام علوم و مافوق همه دانش هاست، این علم علّت خیر دنیا و آخرت برای متعلّم آن است و متعلّم علم دین در پیشگاه حضرت ربوبی از ارزشی مافوق تمام ارزش ها برخوردار است، تا جایی که در کتاب علم «الکافی» آمده:

موجودات برّی و بحری برای طالب علم دین استغفار می کنند «2» و اگر این چنین دانش آموزی در مسیر طلب علم بمیرد شهید از دنیا رفته است «3»!

الهی! در مرحله اوّل قلب ما را از تمام آلودگی ها پاک کن و نفس ما را به راه ترکیه هدایت فرما و روح ما را از حجاب های ظلمانی نجات بخش، آن گاه توفیق فهم علم دین و عمل به آن به ما مرحمت فرما که راهی برای درک فیض و تحصیل سعادت دارین و جلب رضا و خشنودی تو جز این راه وجود ندارد.

(1) - نمل (27): 6.

(2) - الکافی: 34 / 1، باب ثواب العالم والمتعلم، حدیث 1؛ ثواب الأعمال: 131.

(3) - منیة المرید: 121، فصل فی فضل العلم؛ بحار الأنوار: 186 / 1، باب 1، حدیث 111.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 419

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 421

قال الصادق عليه السلام:

لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَاخْلَاصِ عِلْمِهِ وَعَلَانِيَتِهِ وَبُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ لِأَنَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَكَمَ. وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنٍ مِنَ اللَّهِ وَبُرْهَانِهِ وَمَنْ حَكَمَ بِخَبَرٍ بِلَا مُعَايَنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ وَمَأْتُومٌ بِحُكْمِهِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَجْرُكُمْ بِالْفُتْيَا أَجْرُكُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَوْ لَا يَعْلَمُ الْمَفْتَى أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَدْخُلُ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَائِلُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ قَالَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ: كَيْفَ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِي غَيْرِي وَأَنَا حَرَمْتُ نَفْسِي نَفْعَهَا.

وَلَا تَحِلُّ الْفُتْيَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ بَيْنَ الْخَلْقِ إِلَّا لِمَنْ كَانَ أَتْبَعَ الْخَلْقَ مِنْ أَهْلِ زَمَانِهِ وَنَاحِيَّتِهِ وَبَلَدِهِ بِالْحَقِّ.

قال النبي صلى الله عليه وآله: وذلك لَرُبَّمَا وَلَعَلَّ وَلَعَسَى، لِأَنَّ الْفُتْيَا عَظِيمَةٌ. وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَاضٍ: هَلْ تَعْرِفُ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: إِذَا هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ.

والمفتي يحتاج إلى معرفة معاني القرآن وحقائق السنن وبواطن الاشارات والاداب والاجماع والاختلاف والاطلاع على اصول ما أجمعوا عليه وما اختلفوا فيه ثم إلى حسن الاختيار ثم العمل الصالح ثم الحكمة ثم التقوى ثم حينئذ إن قدر.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 422

[لَا تَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَاخْلَاصِ عِلْمِهِ وَعَلَانِيَتِهِ وَبُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ لِأَنَّ مَنْ أَفْتَى فَقَدْ حَكَمَ. وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنٍ مِنَ اللَّهِ وَبُرْهَانِهِ وَمَنْ حَكَمَ بِخَبَرٍ بِلَا مُعَايَنَةٍ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ وَمَأْتُومٌ بِحُكْمِهِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَجْرُكُمْ بِالْفُتْيَا أَجْرُكُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى]

در این فصل حضرت صادق علیه السلام به مسئله مهم فتوا که اگر دارای جهت الهی و مثبت باشد باعث نجات مردم و ملت و بلکه ملت‌هاست و اگر دارای جهت منفی باشد، علت گمراهی مردم و سرافکندگی و سرنگونی ملت‌هاست، اشاره می‌کنند.

مردم دیندار از روزگاران قدیم به انبیا و ائمه و علمای ربّانی دل بسته بودند و امر آنان را در حد قدرت و استطاعت خود اطاعت می‌کردند.

تا زمانی که انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام در بین مردم بودند، مشکلی نبود، مردم با رجوع به انبیا و ائمه عليهم السلام به حکم حقیقی حق دست می‌یافتند و به اجرا گذاشته و عمل می‌کردند، اما در نبود انبیا و ائمه عليهم السلام نیاز شدید به فتوی احساس شد و بزرگان از فقها و علما با شرایطی که اسلام معین نموده بود به جای پیامبران

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 423

و ائمه عليهم السلام نشسته و زمام کشتی زندگی جامعه را به دست گرفتند.

در تمام ادوار پس از غیبت حجت ثانی عشر، فقهای بزرگ شیعه در مسئله فتوی جانب الهی آن را پیش گرفته و در تمام حوادث به داد اسلام و مسلمانان واقعی رسیدند و گاهی در این راه جان عزیز خود را نثار حضرت حق کردند.

اما فقها و قضات مسلک‌های دیگر به ظاهر اسلامی، همانند فقهای بزرگ شیعه به میدان نیامده و بلکه بعضی از آنان در جهت استحکام حکومت‌های جور دست به فتوا زده و توده عوام را به دنبال فتوای خود تبدیل به پیچ و مهره دستگاه اموی و عباسی و حکومت‌های مانند آنان کرده و خلاصه دین خود را به دنیا فروخته و میلیون‌ها نفر را گمراه نموده، از راه خدا بازداشتند!

دینداران هر يك از مسلک‌های اسلامی، شیعی، زیدی، حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی، همیشه متوجه فتوای فقیه و مرجع مربوط به آیین خود بودند، در این زمینه فقهای بزرگ شیعه، همیشه شیعه را در جهت برنامه‌های الهی و به خصوص حفظ مکتب و بالاخص مبارزه با ستمگران دوران تا ریشه کن شدن آنان هدایت کرده و در این راه خدمات بس ارزنده‌ای انجام دادند.

ولی با کمال تأسف بعضی از فقهای بعضی از مسالک به فتواهای عجیبی دست زده که توده مؤمن به آن مسلک، یا نوکر ظلم و ظالم شده و به بند استعمار و استثمار دچار گشته و یا برای نابودی مریدان اهل بیت پیغمبر عليهم السلام و پیروان دوازده امام معصوم عليهم السلام کمر همت بستند و از این راه هزاران مؤمن خالص را دچار زندان‌های وحشتناک

بنی امیه و بنی عباس و حکومت‌های بعد از آنان کرده و وسیله هلاک آن رادمردان الهی شدند و یا در این زمینه علت تبعید آزادگان گشته و یا مریدان خود را برای جنگ با شیعه مظلوم بسیج کرده و از این راه ضربه‌های غیر قابل جبرانی به انسانیت زدند.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 424

فتوای علامه شلتوت

این را هم نباید ناگفته گذاشت که در میان فقهای مسالك دیگر آزادگانی بی نظیر و منصفانی بزرگوار چون علامه شلتوت وجود داشت که با تمام وجود برای رفع کینه‌ها و دشمنی‌ها و تعصبات بیجا و اختلافات ابلیسی فقهای مسالك دیگر علیه شیعه در کمال قدرت و تا حد از جان گذشتگی کوشید تا پس از ده قرن که بر اسلام و مسلمانان گذشته بود - در حالی که با شیعه اهل بیت علیهم السلام براساس جهت گیری فقهای بی انصاف مسالك، عداوت سخت داشتند و حتی حاضر نبودند کتاب‌های اصولی و فقهی و استدلالی و علمی شیعه را بخوانند تا راه صحیح را از ناصحیح تشخیص دهند، در میان انبوه مشکلات و سختی‌ها و تهمت‌ها و افتراها - جواز تقلید از مذهب امامیه را در تمام شؤون در دانشگاه الازهر صادر و به همه جهان فرستاد و از این راه نام پاك و نیکی را در کتاب روزگار از خود به یادگار گذاشت و رضا و خشنودی حق را با آن فتوا به سوی خود جلب کرد.

آری، فقیه بزرگ شیخ محمود شلتوت رحمه الله راه انصاف پیش گرفت و برتری تمام شؤون شیعه را از مطالعه کتب شیعه یافت و با کمال جرأت به آن فتوای تاریخی دست زد و خویش را اسوه الهی برای تمام عالمان و فقیهان مسلك حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی قرار داد.

خوشا به حال فقیه و قاضی و عالمی که از اعتماد و اطمینان مردم به خود سوء استفاده نکند و در مسیر فتوا دادن فقط و فقط رضای دوست را در نظر گرفته و تابع خشنودی حق و صلاح دین و ملت باشد و حاضر نشود دین خود را با تمام هستی در برابر فتوای نابجایی که از او می‌خواهند معامله کند که در این معامله ضرر و خسارت با مفتی و قاضی است.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 425

فتوای فقه‌های عظیم الشانی که در زهد و عبادت و دلسوزی نسبت به اسلام و مسلمانان کم نظیر بودند، در سخت‌ترین شرایط اسلام و مسلمانان را نجات داده است.

فتوای میرزا حسن شیرازی

فتوای تحریم تنباکو از طرف عالم کم نظیر، حاج میرزا حسن شیرازی، ایران و ملت شیعه را از افتادن به دام استعمار که به دست ناصر قاجار فراهم شده بود نجات داد. اگر آن فتوا نبود بدون شك به عمر اسلام و استقلال ایران خاتمه داده می شد و نسل امروز ایران بدون تردید يك نسل صددرصد مسیحی یا بی دین محض بود.

فتوای دیگر از علماء

فتوای شهید بزرگ شیخ فضل الله نوری علیه مشروطه انگلیسی در ایران، به بیداری تشیع سرخ كمك بسزا کرد و خط امامت و رهبری صحیح را از دستبرد حادثه مصون داشت.

فریاد شهید سید حسن مدرس که از مجتهدان بزرگ روزگار بود و نیز فتوای حاج میرزا صادق تبریزی و علامه شاه آبادی، حاج آقا جمال اصفهانی و مرحوم بافقی یزدی دایر بر این که حکومت رضاخان غیرقانونی و غیر شرعی و استعماری است، جلوی بسیاری از خواسته ها و نیت های کثیف و پلید رضاخان را گرفت!!

فتوای امام خمینی به حکومت مستشاران آمریکایی و روسی و انگلیسی و فرانسوی در ایران خاتمه داد.

فتوای او بود که بنای حزب الله را در لبنان مظلوم گذاشت و حزب الله در جنگ

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 426

با آمریکا و اسرائیل و انگلیس و روس وارد گشته پشت دشمنان خدا را لرزاند.

فتوای شیخ الشریعه و آیت الله سید مصطفی کاشانی و آیت الله سید محمد تقی خوانساری بود که اسلام را در عراق از شر اجانب حفظ نمود.

خلاصه بعد از نبوت و امامت، این فقیهان بزرگ شیعه و بعضی از فقهای دیگر مسالك اسلامی بودند که با فتوای الهی خود مکتب الهی را از خطر نابودی حفظ کرده و اسلام و قرآن را در مدار تداوم در بستر تاریخ قرار دادند.

فقیهان از جانب ائمه معصومین علیهم السلام دارای نیابت عامه اند و روی گردانی از دستورهای ایشان به فرموده حضرت باقر علیه السلام مساوی با گناه شرك است!

نظر شهید ثانی به مفتی و فتوا

در زمینه وجود مفتی و فتوا در کتب روایی و فقهی و تفاسیر قرآن مطالب فراوان و ارزنده‌ای آمده که بازگو کردن همه آنها و توضیح و تفسیر جوانب آن مطالب کتاب مستقلاً را اقتضا می‌کند، به اندازه‌ای که به شرح روایت اقدام شده باشد مطالبی را در این مسئله از «آداب تعلیم و تعلّم در اسلام» که توضیحی بر «مُنْيَةُ الْمُرِيد» شهید ثانی است نقل می‌کنیم.

مسئله افتا - صادر کردن حکم و فتوی - از مسائل بسیار مهم و در عین حال دارای پاداش بزرگ و فضیلت فراوان و موقعیت شکوهمند و گران‌قدری است؛ زیرا مفتی و مجتهدی که حکم و فتوا صادر می‌کند وارث انبیا و پیغمبران است و می‌خواهد به ادای يك واجب کفایی قیام کند.

الْمُفْتِي مَوْقِعُ نَائِبٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى «1».

صادر کننده فتوا دارای مقام نیابت الهی است.

(1) - منية المرید: 279.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 427

فتوا در قرآن

در قرآن مجید آیات متعددی است که موضوع فتوا در آنها به چشم می‌خورد.

[يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ] «1».

از تو درباره کلاله [یعنی میراث برادران و خواهران] فتوا می‌خواهند، بگو:

خدا درباره کلاله به شما فتوا می‌دهد.

[وَيَسْتَفْتُونَكَ أَمْ حَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ حَقٌّ] «2».

و از تو خبر می‌گیرند: آیا [عذاب جاودانه‌ای که به آن تهدید می‌شویم] حق است؟ بگو: آری، سوگند به پروردگارم یقیناً حق است، و شما عاجز کننده [خدا] نیستید [تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید].

[يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُتَبَلَاتٍ خُضِرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ] «3».

[سپس به زندان نزد یوسف رفت و گفت:] تو ای یوسف! ای راستگوی [راست کردار!] درباره هفت گاو فربه که هفت [گاو] لاغر آنان را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشک دیگر، نظرت را برای ما بیان کن.

از این آیات استفاده می‌شود که مقام فتوا در درجه اول حق خدا و در مرحله بعد حق انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام و سپس حق آن کسانی است که از جانب خدا و انبیا و ائمه عليهم السلام برای مقام فتوا معین شده‌اند.

(1) - نساء (4): 176.

(2) - یونس (10): 53.

(3) - یوسف (12): 46.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 428

فاقدان شرایط فتوا

خداوند متعال در تهدید افراد فاقد شرایط فتوی نسبت به صدور حکم و فتوا می‌فرماید:

[و لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ] «1»:

و به سبب دروغی که زیانتان گویای به آن است، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بنزید [که این حلال و حرام حکم خداست]؛ مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَ حَلَالاً قُلْ اللَّهُ أُذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ] «2»:

بگو: به من خبر دهید که آنچه خدا از رزق و روزی برای شما نازل کرده و شما بخشی از آن را حرام و بخشی را حلال کردید. بگو: آیا خدا این حرام و حلال کردن را به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟!

ملاحظه می‌کنید که خداوند متعال مأخذ حکم و فتوا را به دو نوع تقسیم فرموده:

- 1- نوعی از آن به گونه‌ای است که انسان در صدور فتوا و اظهار رأی و نظر از طرف خداوند مأذون و مجاز می‌باشد.
- 2- نوعی دیگر که در اظهار نظر درباره آن‌ها مجاز نیست.

(1) - نخل (16): 116.

(2) - یونس (10): 59.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 429

بنابراین اگر اذن الهی درباره رأی و نظری تحقق نیابد و شخصاً به آن‌ها اظهار نظر شود و فتوا داده شود، بر خداوند متعال دروغ و افترا بسته شده است.

به گفتار الهی - که به عنوان حکایت از رسول و فرستاده‌اش که گرامی‌ترین خلق اوست - توجه نماییم که چگونه سخن می‌فرماید:

[وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ] «1»:

و اگر [او] پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست،* ما او را به شدت می‌گرفتیم،* سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.

با توجه به این که خداوند متعال، عزیزترین خلق خود را اینگونه ارباب و تهدید می‌فرماید، انذار و تهدید او نسبت به دیگران چگونه خواهد بود، آن گاه که آنان در حضور خداوند و در برابر او سخنی را به دروغ و به نام او بر زبان آرند؟!

فتوا در روایات

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اجْرُؤُكُمْ عَلَى الْفُتْوَى اجْرُؤُكُمْ عَلَى النَّارِ «2».

آن کس که در میان شما از لحاظ فتوی و صدور حکم جرأت و جسارت فزون‌تری دارد، بدانید که هم او نسبت به آتش جهنم دارای جسارت بیشتری است.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اشْدُّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ قَتَلَ نَبِيًّا أَوْ قَتَلَهُ نَبِيٌّ أَوْ رَجُلٌ يُضِلُّ

(1) - الحاقه (69): 44-46.

(2) - منية المريد: 281؛ بحار الأنوار: 123 / 2، باب 16، حديث 48.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 430

النَّاسَ يَغَيِّرُ عِلْمٌ أَوْ مُصَوِّرٌ يُصَوِّرُ التَّمَاثِيلَ «1».

و نیز رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: پرشکنجه ترین و معذب ترین مردم روز قیامت این افراد هستند:

1- / کسی که پیامبری را کشته باشد.

2- / کسی که به دست پیامبری کشته شده باشد.

3- / کسی که بدون علم و آگاهی فتوا دهد و مردم را گمراه کند.

4- / آن کس که به کار مجسمه و پیکره سازی سرگرم گردد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

دو فرد، مبعوض ترین خلق نزد خداوند هستند:

1- / فردی که خداوند متعال او را به خود وا گذاشته و مآلاً از راه راست منحرف گشته و شیفته و مغرور رأی و گفتار بدعت آمیز شده و دم از نماز و روزه می زند، چنین فردی عامل و انگیزه ای برای فتنه و شیفتگی و فریب مردم است.

راه هدایت و رشد پیشینیان را گم کرده است، آری، او عامل و موجب گمراهی پیروانش چه در زمان حیات و چه پس از مرگ خود می باشد و بار گران اشتباهات و لغزش های دیگران را به دوش می کشد!

2- / کسی که جهل و نادانی خویش را هم چون قماش و کالایی در میان مردم ناآگاه و فاقد علم رواج می‌دهد و اسیر و گرفتار تیرگی‌ها و تاریکی‌های فتنه شیفگی به دنیااست و او را انسان‌نماها عالم و دانشمند می‌نامند، در حالی که چنین فردی هیچ روز کاملی را صرف علم و دانش نکرده است.

آن گاه که بامدادان از بستر خواب برمی‌خیزد، خواسته‌ها و تمایلات او در مورد

(1) - منية المريد: 281؛ بحار الأنوار: 2/ 123، باب 16، حدیث 49.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 431

چیزهایی فزاینده است که اندك آن از فزونی آن بهتر می‌باشد «یعنی دنبال دنیا یا معارف و معلومات کم‌ارزش است».

آن گاه نیز که از آب گندیده و لجن‌زار دنیا سیراب گشت و مطالب بی‌فایده‌ای را اندوخت و در میان مردم بر کرسی قضا و داوری نشست تا به اصطلاح به حل و فصل مشکلات بپردازد و درصدد جبران لغزش‌های دیگران برآید، اگر با مطالب پیچیده و مهمی مواجه گردد، اراجیفی را با استمداد از رأی و نظر شخصی می‌پردازد و سپس براساس آن حکم و فرمان قطعی صادر می‌کند!

پس بنابراین چنین فردی در امر شبهه‌بافی و لغزش‌پردازی و یاوه‌سرایی هم چون عنکبوتی است که تاروپودی سست می‌تند و نمی‌داند که آیا طریق صواب و راه حق را می‌پیماید و یا دچار اشتباه می‌باشد.

او نباید چنین تصور کند که نسبت به آنچه درباره آن‌ها حسّ پذیرش ندارد، از علم و آگاهی برخوردار نیست، لذا چنین شخصی جز معتقدات خویش روش و شیوه‌ای به رسمیت نمی‌شناسد.

اگر او چیزی را با چیزی قیاس کند و آن‌ها را با معیارهای سلیقه شخصی با هم بسنجد و نتیجه باطلی از رهگذر آن به دست آرد، در عین حال از رأی و نظر شخصی خود هراسی ندارد و آن را تکذیب نمی‌کند.

و چنانچه مطلبی از نظر او تاریک و مبهم باشد، به خاطر جهل و ناآگاهی نسبت به آن در اخفا و کتمان آن می‌کوشد تا به وی نگویند نمی‌داند و با وجود این اظهار نظر کرده، حکم و فتوا صادر می‌کند.

او را باید کلید تمام تیزگی‌ها و نادانی‌ها دانست و ابواب جهل و بی‌اطلاعی را در برابر دیدگان جامعه می‌گشاید و سخت مرتکب اشتباه می‌گردد و در وادی بی‌خبری‌ها کورکورانه گام برمی‌دارد و از آنچه که بدان آگاهی ندارد پوزش‌خواهی

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 432

نمی‌کند تا از دست و زبان مردم سالم بماند و بی‌نقص و عیب تلقی گردد!!

او نمی‌تواند در علم و دانش قاطعیتی کسب کند تا بهره و نصیبی برای خویش فراهم آورد، روایات و منقولات را درهم می‌ریزد و آن‌ها را از هم متلاشی می‌سازد، آن چنان که باد و طوفان، گیاهان خشکیده و خس و خاشاک را از هم می‌پراکند.

میراث‌های به ناحق از دست رفته از او گریان و خون‌های به ناحق ریخته از او نالان می‌باشند، به حکم او ناموس حرام، حلال تلقی می‌شود.

برای پاسخ به پرسش‌هایی که به دست او می‌رسد، احساس خلأ و تهیدستی می‌نماید و بالاخره فاقد شایستگی ریاستی است که خود مدّعی آن می‌باشد به ناحق مدّعی علم به حق است «1».

فیض آن عارف بیدار می‌گوید:

دیوان حساب است و کتاب است اینجا

هشدار که هر ذره حساب است در اینجا

میزان ثواب است و عقاب است اینجا

حشر است و نشور است و صراط است و قیامت

آزار و جحیم است و عذاب است اینجا

فردوس برین است یکی را و یکی را

با دوست خطاب است و عتاب است در اینجا

آن را که حساب عملش لحظه به لحظه است

(1) - الکافی: 54 / 1، باب البدع والرأی...، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 39 / 27، باب 6، حدیث 33155.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 433

بیدار نگردد مگر از صور سرافیل
مستغرق غفلت که به خواب است در اینجا

هشدار که سنجید عمل خویشتن ای فیض
سر سوی حق و پا به رکاب است در اینجا

زرارة بن اعین از حضرت امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است:

از آن حضرت پرسیدم: حق خداوند متعال بر بندگانش چیست؟

فرمود: آنچه را که می دانند بگویند و بر زبان آرند و راجع به چیزی که نمی دانند توقف و درنگ نموده و سخنی درباره آن به میان نیاورند «1».

از ابی عبیده حدّا از امام باقر علیه السلام است:

مَنْ أَفْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلِحَقِّهِ وَزُرُّ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ «2».

کسی که بدون آگاهی و علم کافی و در عین فقدان هدایت به حق به صدور فتوا برای مردم دست یازد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کرده و بار سنگین گناه کسانی که به فتوای او عمل کردند بدو می پیوندد.

مفضل می گوید:

حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: تو را از دو خصلت و دو شیوه نمی می کنم، دو شیوه ای که مردم به علّت دچار شدن به آن دو گرفتار هلاک و نابودی گشتند:

1- / با شیوه ای باطل و نادرست دینداری کنی.

(2) - الکافی: 42 / 1، باب النهی عن القول بغير علم، حدیث 3؛ منیة المرید: 283.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 434

2- / ندانسته و نسنجیده به مردم فتوا دهی «1».

ابی شبرمه فقیه بزرگ اهل سنت می گوید:

هر زمان حدیثی را که از جعفر بن محمد می شنیدم به یاد می آورم می خواهد قلبم از هم بشکافد که آن حضرت فرمود: پدرم از جدم و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است - و سوگند به خداوند متعال که پدرش بر جدش و جدش بر رسول خدا دروغ نبسته است «2» - که آن حضرت فرمود:

هر کس به قیاس و معیارهای شخصی عمل کند، خود دچار نابودی گشته و دیگران را به نابودی کشانده و آن که ندانسته به مردم فتوا دهد و با آن که احکام ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را شناسایی نکرده، دست به صدور فتوا زند، موجبات هلاکت و نابودی خود و دیگران را فراهم می آورد «3».

فتوا از نگاه بزرگان

از یکی تابعین چنین آورده اند که گفت:

من محضر صد و بیست نفر از انصار را درک کردم که همگی آنها از اصحاب و یاران رسول خدا بودند، اگر یکی از آنان از دیگری درباره مسئله ای پرسش می کرد این یکی به آن دیگری و آن دیگر به شخص دیگر پاسخ این پرسش را ارجاع می داد، تا آن گاه که ادای پاسخ به همان فرد اول باز می گشت.

(1) - الکافی: 42 / 1، باب النهی عن القول بغير علم، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 114 / 2، باب 16، حدیث 5.

(2) - جمله بین دو خط مربوط به ابی شبرمه می باشد.

(3) - الکافی: 43 / 1، باب النهی عن القول بغير علم، حدیث 9؛ منیة المرید: 283.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 435

هم او اضافه می کند:

من در همین مسجد صد و بیست نفر از اصحاب رسول خدا را درك نمودم، هیچ يك از آنها حدیثی را بازگو نمی کرد مگر آن که علاقه مند بود برادر دینی او بجای او سخن بگوید و هیچ کسی نیز راجع به فتوایی پرسش نمی کرد مگر آن که می خواست برادر ایمانی او پاسخ آن فتوا را بیان کند.

براء می گوید:

من سیصد نفر از یاران پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در جنگ بدر دیدم، همه آنها به گونه ای به سر می بردند که مایل بودند یار و رفیقش به جای آنها فتوا صادر کند «1».

ابن عباس می گفت:

اگر کسی در هر مسئله ای بدون مطالعه به مردم فتوا دهد دیوانه ای بیش نیست «2».

پیشینیان فرموده اند:

عالم و دانشمند دینی در فضایی خالی میان خدا و خلق او قرار دارد، باید بنگرد با چه کیفیتی در میان آنها قرار می گیرد و این خلأ را جبران می کند.

یکی از بزرگان به یکی از اصحاب فتوا گفت:

چنان می بینم که به مردم فتوا می دهی، آن گاه که شخصی نزد تو می آید و درباره مسئله ای از تو سؤال می کند، اهتمام و کوشش تو نباید در این جهت محدود و مصروف گردد که او را صرفاً از آن حالتی که دچار آن است رهایی بخشی، بلکه باید سعی و همت تو در آن جهت صرف گردد که خویشتن را نیز از آنچه راجع به آن

(1) - منیة المرید: 283.

(2) - منیة المرید: 284.

سؤال شده نجات دهی!

عطاء بن سائب تابعی گفته است:

من گروهی از بزرگان دین را چنین یافته بودم که اگر از آنها راجع به موضوعی سؤال می کردند اندامشان به لرزه می افتاد
«1».

از عبدالله بن مسعود است که می گفت:

ممکن است کسی بگوید خداوند چنین دستور داده است ولی خدا به او بگوید:

دروغ می گویی!

از یحیی بن سعید نقل شده است که می گفت:

سعید بن مسیب هرگز فتوایی صادر نمی کرد مگر آن که می گفت: بار خدایا! مرا سالم نگهدار و حفظ کن، دیگران را نیز
از لغزش و نادستی رأیم و نظرم حفظ بفرما «2».

از مالك بن انس درباره چهل و هشت مسئله سؤال شد در پاسخ آنها گفته بود:

جواب سی و دو مسئله را نمی دادم.

و در روایت دیگری آمده است که:

از او راجع به پنجاه مسئله و موضوع پرسش شد ولی درباره هیچ يك از آنها پاسخ نگفت و چنین اظهار کرد: هر که
می خواهد درباره مسئله ای پاسخ ایراد کند شایسته است پیش از ایراد جواب، خویشتن را بر بهشت و دوزخ عرضه کرده و
کیفیت رهایی خود را از دوزخ در نظر بگیرد و سپس به آن مسئله پاسخ گوید «3».

روزی از مالك بن انس درباره مسئله ای سؤال کردند؛ او در پاسخ گفت:

(2) - منیة المرید: 285.

(3) - منیة المرید: 285.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 437

نمی دانم. به وی گفتند: مسئله ساده و آسانی است، چرا پاسخ نمی دهی؟ انس خشمگین شد و گفت: در محدوده و حوزه علم و دانش هیچ مسئله ساده و آسانی وجود ندارد، مگر گفتار خداوند به گوش تو نرسیده که فرمود:

[إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا] «1».

به یقین ما به زودی گفتاری سنگین [چون آیات قرآن] به تو القا خواهیم کرد.

بنابراین علم و دانش و دین اصولاً سنگین و تمام قسمت آن مشکل و دشوار می باشد.

از قاسم بن محمد بن ابی بکر - که یکی از فقهای مدینه بوده - درباره مطلبی سؤال کردند، وی گفت:

جواب صحیح این مسئله را نمی دانم، سائل گفت: من بدین منظور به سوی تو شتافتم که غیر از تو شخص دیگری را به شایستگی نمی شناسم.

قاسم گفت: به طول لحیه و بلندی محاسن و کثرت مردم در پیرامون من منگر.

به خداوند متعال قسم! که من پاسخ پرسش تو را نمی دانم.

در این اثنا یکی از بزرگان افراد سالمند قریش به او گفت: برادرزاده در کنار این شخص بنشین و جواب مسئله را برای او بیان کن، سوگند به خداوند در هر مجلسی که تو را در جمع دیگران مشاهده کردم، کسی را فاضل تر و دانشورتر از تو باشد تاکنون ندیده ام.

قاسم گفت: به خدا قسم! اگر زبانم را از بیخ و بن برکنند برای من محبوب تر از آن است که درباره چیزی سخن بگویم که بدان علم و آگاهی ندارم «2».

(1) - مزمل (73): 5.

(2) - منیة المرید: 286.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 438

درباره حسن بن محمد بن شرف شاه استرآبادی چنین آورده‌اند که:

روزی زنی بر او وارد شد و راجع به مسائل مشکل و پیچیده حیض و عادت ماهانه سؤالاتی مطرح ساخت ولی او نتوانست پاسخ دهد، آن زن به حسن گفت:

پته‌های عمامه تو به کم‌رت رسیده، لکن از ایراد پاسخ به سؤال يك زن عاجز هستی؟ حسن به او گفت: ای خاله! اگر من پاسخ هر مسئله‌ای را می‌دانستم پته‌های عمامه من قعر زمین را نیز درمی‌نوردید و به ژرفای آن راه می‌یافت «1»!!

دل در بلای درد به درمان نمی‌رسد

جان در مقام عشق به جانان نمی‌رسد

دشوار می‌نماید و آسان نمی‌رسد

درمان دل وصال و جمالت وین دو چیز

وز صد یکی به عالم عرفان نمی‌رسد

ذوقی که هست جمله درآن حضرتست نقد

جز وی به کلّ گنبد گردان نمی‌رسد

وز هر چه نقد عالم عرفانست از هزار

صد يك به سوی جوهر انسان نمی‌رسد

وز صد هزار چیز که در چرخ می‌رود

بویی به جنس جمله حیوان نمی‌رسد «2»

وز هر چه یافت جوهر انسان ز شوق و ذوق

(1) - منیة المرید: 286.

(2) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 439

شرایط مفتی

باید دانست که لازم است مفتی، مسلمان و مکلف و فقیه و عادل باشد.

شرایط فقاہت آن گاه در مفتی فراهم می آید که او به شناخت احکام از طریق استنباط آن‌ها از ادله تفصیلی آن یعنی کتاب و سنت و اجماع و ادله عقل و امثال آن‌ها قیام کند، ادله‌ای که در جای خود مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است.

شناخت احکام شرعی با چنین شرایط در صورتی کامل می گردد که مسائل مطالب زیربنایی آن از قبیل: اثبات صانع و صفات او شناخته شود، شناختی که حصول ایمان انسان بر آن متوقف است، باید پیش از استنباط احکام شرعی، مسائل مربوط به نبوت، امامت، معاد که از مسائل کلامی است شناسایی شود، چنان که باید علوم زیربنایی شناخت ادله از قبیل: صرف، نحو، لغت، در محدوده ادبیات عرب و شرایط حدود برهان در علم منطق و اصول فقه و حقایق مربوط به احکام شرعی از آیات قرآنی و احادیث مربوط به احکام شرعی و علوم حدیث، چه از لحاظ متن و چه از لحاظ سند را تحصیل کند و آن که این تحصیل براساس اطلاع از اصل صحیحی انجام گیرد، اصلی که بتواند به هنگام نیاز بدان مراجعه نماید.

مفتی باید موارد اختلاف و اتفاق علما و فقها را در مسائل شرعی بشناسد به این معنی که باید بداند مسئله‌ای را که درباره آن فتوا می دهد مخالف اجماع علما نباشد.

بلکه باید بداند که رأی او با رأی و نظر عده‌ای از فقهای پیشین موافقت دارد، یا رأی او به ظنّ قوی درباره مسئله‌ای است که فقهای پیشین درباره آن سخنی به میان نیاورده‌اند، بلکه آن مسئله از مستحدثات بوده که در عصر او و یا عصری نزدیک به

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 440

زمان او پدید آمده است و یا آن که خود دارای ملکه نفسانی و قوه و نیروی قدسی و ملکوتی باشد که بتواند فروع و جزئیات احکام را از اصول و کلیات آن به دست آورده و هر قضیه‌ای را به ادله مناسب آن ارجاع دهد.

مطالب فوق مجموعه شرایط و اموری است که درباره مفتی مطلق و مستقل معتبر و لازم می‌باشد، تا بتواند در مورد تمام احکام فرعی و ابواب مختلف فقهی اظهار نظر نموده و مستقلاً فتوا صادر کند.

اگر شرایط و اوصاف مذکور در فردی فراهم آید بر او واجب است که در مورد هر مسئله فقهی و احکام فرعی مورد نیاز خود و دیگران تمام وسع و طاقت و کوشش خود را به کار گیرد تا به توضیح و بررسی آن از طریق ادله تفصیلی بپردازد.

با توجه به مقدماتی که گذشت و تا اندازه‌ای عظمت و اهمیت مسئله فتوا روشن شد اکنون وقت آن است که به توضیح روایت حضرت صادق علیه السلام در کتاب «مصباح الشریعة» توجه کنید.

کسی که با باطن پاکش و خلوص علم و نیتش و طهارت ظاهر و باطنش و برهان و مستمسکی از خدایش، دنبال پیدا کردن احکام شرعی از ادله تفصیلیه‌اش نباشد حق فتوا ندارد و حکم دادن بر او حلال نیست که فتوا حق نفس زکیه و باطن پاک از آلودگی‌ها و عقل سالم و نیت خالص و صفای درون و دارنده حکمت الهی است.

فتوا دادن، حکم کردن در مسائل شرعی است و حکم جازم و قاطع در دین الهی جایز نیست مگر به اذن حق و به دلیل و برهان قائم از کتاب و سنت.

در صورتی که مفتی فتوا دهد به تکیه بر حدیث یا خبری از رسول خدا و ائمه علیهم السلام و خود آن خبر و حدیث را ندیده باشد و جزم و قطع به آن برایش حاصل نشده باشد، آن مفتی جاهل است و در آن فتوا اهل گناه و معصیت. که رسول اسلام فرمود: جسورترین شما بر فتوا جسورترین شما بر خداست!!

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 441

یکی از فقهای بزرگ را به خواب دیدند و از کیفیت حالش پرسیدند:

جواب داد: دو چیز برای سرعت نجات من کمک کرد و گرنه مسئله فتواها مرا معطل می‌کرد: یکی نوشتن کتابی در دو هزار دلیل بر حقانیت ولایت و خلافت بلافصل حضرت مولی الموحّدين و دوم زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 442

[أَوْ لَا يَعْلَمُ الْمَفْتَى أَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَدْخُلُ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَائِلُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ]

آیا نمی دانید مفتی در وقت فتوا دادن میان جناب عزت و بنده قرار دارد تا حکم خدا را به او برساند و در حقیقت مفتی کار پیامبر را انجام می دهد و این چنین شخصی بر سر دو راهی بهشت و جهنم است. اگر در آنچه می گوید و فتوا می دهد صادق باشد و گفته اش موافق با اصول شرعی، اهل نجات ورنه اهل هلاک است و عذاب!

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 443

[قال سفيان بن عيينة: كيف ينتفع بعلمي غيري وأنا حرمت نفسي نفعها.

ولا تحل الفتيا في الحلال والحرام بين الخلق إلا لمن كان أتبع الخلق من أهل زمانه وناحيته وبلده بالحق. قال النبي صلى الله عليه وآله: وذلك لربما ولعل ولعسى، لأن الفتيا عظيمة]

سفيان بن عيينه گفت:

از دانش من دیگران چگونه بهره مند شوند در حالی که نفس من از آن منتفع نباشد و به آنچه می گویم عمل نمی کنم
«1»؟

فتوا دادن حق کسی است که در میان اهل زمان و بین مردم منطقه افضل و اتقی و اصلح باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بهرتر است مفتی کمال احتیاط را در فتوا رعایت کرده و بگوید آنچه را من فتوا داده ام شاید حکم الهی باشد و یا نزدیک به خواسته حضرت حق «2».

(1) - بحار الأنوار: 2 / 121، باب 16، در ضمن حدیث 34؛ مستدرک الوسائل: 17 / 343، باب 15، حدیث 21530.

(2) - مستدرک الوسائل: 17 / 343، باب 15، حدیث 21530.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 444

[وقال أمير المؤمنين عليه السلام لقاضي: هل تعرف الناسخ والمنسوخ؟ قال: لا. قال: إذا هلك وأهلك.

وَالْمُنْفَتِحُ يَخْتِاجُ إِلَى مَعْرِفَةِ مَعَانِي الْقُرْآنِ وَحَقَائِقِ السُّنَنِ وَبَوَاطِنِ الْإِشَارَاتِ وَالْأَدَابِ وَالْإِجْمَاعِ وَالْأَخْتِلَافِ وَالْإِطْلَاقِ عَلَى أَصُولِ مَا أَجْمَعُوا عَلَيْهِ وَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ثُمَّ إِلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ الْعَمَلِ الصَّالِحِ ثُمَّ الْحِكْمَةِ ثُمَّ التَّقْوَى ثُمَّ حِينَئِذٍ إِنْ قَدَرَ

معرفت ناسخ و منسوخ

امیرالمؤمنین علیه السلام از یک قاضی پرسید:

ناسخ و منسوخ قرآن و حدیث را می شناسی؟ قاضی گفت: نه، حضرت هم فرمود: هم خود را هلاک کرده ای، هم آنان را که به فتوایت عمل می کنند «1».

مفتی نیاز به فهم چند حقیقت دارد:

1- / شناختن معانی قرآن، به خصوص آیاتی که محور استنباط احکام شرعی است.

2- / شناخت حقایق سنن و اخبار و روایات معصومین و راه بردن به

(1) - بحار الأنوار: 2 / 121، باب 16، در ضمن حدیث 34؛ مستدرک الوسائل: 17 / 343، باب 15، حدیث 21530.

عرفان اسلامی، ج 10، ص: 445

ظواهر بواطن اشارات و تأویلات و صحت و فساد اسناد روایات و روات اخبار.

3- / تمیز دادن مسائل اجماعی از اختلافی و اطلاع یافتن بر اصول اجماعیات و اختلافیات.

4- / قدرت بر ترجیح آنچه قابل ترجیح است.

5- / داشتن ملکه عدالت که عامل اتیان واجبات و ترك محرمات است.

6- / ملازمت بر حکمت و حمیت که وی را از افراط و تفریط در همه امور باز دارد.

7- / تقوا و پرهیزکاری.

پایان

غروب 16 شوال 1407 برابر با 1366 / 3 / 23 شمسی

اصفهان